ف

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب رسالهٔ خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام

مؤلف فخر الاسلام

مترجم

موضوع ۲۱/۴۶

شماره ثبت کتاب ۲۴۱۳۸

ف

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب: رساله خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام

مؤلف: فخر الاسلام

مترجم

موضوع: ۲۱/۴۶

شماره ثبت کتاب
۵۲۱۳۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
۴
۴۴۳

۵۴۱۳۸
۱۲۰۷

شأنه
تبارک و تعالی
تسمیه

در
زمان دولت
و اوان سلطنت شاهنشاه
اسلام پناه سایهٔ پروردگار مظهر
لطف خداوندگار السلطان بن السلطان بن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان بن الخاقان السلطان مظفر
الدین شاه قاجار خلد الله
ملکه و ابد الله
عیشه

بن نوح
طبع و انتشار
در مدینهٔ مطبوع
طبع گردید

۵۴۱۳۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

رساله
خلاصة
الکلام فی افتخار الاسلام
از مؤلفات جناب مستطاب منبع مفخر
الانام علم الاعلام آقای فخر الاسلام
حفظه الله الملک العلام
در اصول
دین

BEH

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد والصلوة والسلام علی نبیه المحمود الاحمد سیدنا ومولانا ابی القاسم محمد وعلی آله الامجد وبعد چنین گوید اقل الانام محمد صادق فخر الاسلام حفظه الله الملک العلام که در اثنای تالیف وتصنیف کتاب مستطاب بیان الحق والصدق المطلق در رد وجواب مجلدات ربع الهدایه وغیره (که از تألیفات علمای مسیحیه است برردّ قرآن وحضرت رسول صلی الله علیه وآله واثبات تثلیث) بعضی از اجلهٔ اخوان ایدهم الله الرحمن از دار السلطنه اصفهان

مللث بالامن والایمان کتباً مکرر واز این اقل خدام اسلام خواهش کردند (مکتوب ۱۲ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۳ از صفا خانهٔ مبارکه وغیره) که رسالهٔ مختصری در افتخار اسلام برهنا برادیان تألیف وتلفیق دهم با وجود کثرت اشتغال وتبلبل بال وپریشانی خیال (شدت مرض وباء اعاذنا الله تعالی وجمیع المسلمین منه عامة واخوانا خاصة خود حقیر با اطفال تا الآن در بیابان (در سرقنات جی در قرق امامزاده حسن ع) ایجابا لمسئولهم وتعظیما لامرهم بتالیف وتلفیق این رساله متوکلا علی الله تعالی ومتضرعا الیه ومستعینا به قیام واقدام وآنرا مسماة به (خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام) مرتب برابواب وفصول نمودم

باب اول ودر این باب دو فصل است فصل اول

بدان ای طالب نجات نفس خویش از عذاب الیم ونار جحیم وفوز آن در جنات النعیم وجوار رحمت خدای حکیم علیم قدیم هرگاه جناب تو جمیع اوقات واوقات عمر شریف خود را صرف تفکر نمائی وغایت ونهایت جهد خود را در خلوت

وجلوت بذل فرمائی واستعانت بجوئی در این امر از هر
کس که ممکن باشد استعانت از او بهر وجه ممکن ومقدور که
طاقت بشر باو برسد برای اینکه واقف شوی بر حقیقت
این امر عظیم پس متابعت نما شاید چیزیرا که مایه نجات تو باشد
از عذاب دائم الیم وموصل تو باشد بنعیم مقیم هر اینه
اینمطلب وبذل جهد قلیل قلیل خواهد بود در جنب این
مهم اعظم وامر متحتم والزم وبلکه اینمقدار از سعی مانند سعی
کسی خواهد بود که یکدانه ریك را مثلا انفاق نماید که در
عوض آن سلطنت جمیع روی زمین وربع مسکون را از
ابتدای خلقت آدم الی انقراض عالم ابدا وبد هند بلا مانع
ومنازع وبلکه این امر اعظم واجل واکبر وبزرگتر از آنست
که گفته شد والفاظ وعبارات بشر اقصر وکوتاه تر از بیان
حقیقت انست (ولا یمکن ان تفی لبیان حقیقة العباره
والعاقل تکفیه الاشاره) ای طالب نجات اینك برای
جناب تو فتح بابی میکنم که از آن داخل تفکر شوی در این
امر مهم که اهم والزم واوجب از او در عالم یافت نمیشود

فنقول

فنقول بالله التوفیق وعلیه التکلان ایها الانسان
تو میدانی که محبت عادت از حین ولادت الی حین رحلت
بالطبع بر نوع انسان غالب وانسان کائنا من کان از ابیض
واسود وعالم وعامی مقهور ومغلوب عادت است
لاسیما اذا طال علیه الزمان که در آن هنگام عادت برا او
حاکم وسلطان میشود که قادر بر مفارقت آن ابدا نخواهد
بود مگر با کراهت نفس واجبار واکراه حاکم وسلطانی اقوی
از سلطان انس وعادت پس انسان بعد از ولادت رضاع
وشیر خوردن را دوست دارد واز او مفارقت نمیکند
ورضا نمیشود بفطام مگر بمشقت واکراه واجبار امهات
بانواع حیل در غایت ونهایت کراهت پس از آن رفته رفته
حب لهو ولعب بر او غالب وقاهر میشود واز آنها مفارقت
نمیکند وزیر بار تعلیم وتادیب وتحصیل کمال نمیرود مگر
با کراه واجبار وابغض اشیاء در نزد او معلم کمالست
پس از آن رفته رفته الفت میگیرد با اخوان وشهر وبلده و
محله وقریه خود وکذلك الفت پیدا میکند با دکان وبازار

واصناف و فرق خود و همچنین با اهل بیت و عائله و عشیره
و رفقا و صنعت و اجناس و لغت و زبان و رسوم و دیانتی
که در آن نشو و نما کرده و بزرک شده است و هکذا با پدر و
مادر و خواهر و برادر و زوجه و اطفال و مفارقت نمیکند
از چیزی از اینها مگر باجبار و اکراه (لهذا نبی کامل باید
مأمور بجهاد باشد که بعد از اتمام حجت مجبور کند ایشانرا
بر ترک عادت ردیه کفریه) منشأ فرق و جماعات مختلفه
و متشتته همین است علت عمده اینست که هر کس در عبادت
صنم متولد شد غالبا عابد صنم و بت پرست از دنیا میرود
و متولد شده در یهودیه یهودی و در نصرانیت نصرانی
و در مجوسیت مجوس و در شرک مشرک و در کفر کافر و
در توحید موحد و در اسلام مسلم و در تسنن سنی و
و در تشیع شیعه و در تشیخ شیخی و در تشفع شافعی و
در تحنف حنفی و در تملک مالکی و هکذا تا آخر باب تفعلل
و تفعلل و این امریست ظاهر و بدیهی و حسی و منکر این
امر نمیشود مگر ناقل و غیر عاقل همه مردم من البادی الی الحضر

از ابیض

از ابیض و اسود عالم و عامی گرفتار تقلید آباء و اجداد
مقهور انس و عادتند مع ذلک حیا نمیکنند هر کس در
عالم خود ادعای اجتهاد میکند و از جمله واضحاتست
که اگر اجتهاد در میان بود بر دین واحد اتفاق مینمودند
از میان ادیان هر کدام که حق بود انتخاب کرده متدین باو
میشدند و سایر ادیان باطله را که موجب خرابی دنیا و
آخرت اند از میان بر میداشتند و از جمله عجایب اینکه
علمای جمیع ادیان بر حسب حکم کتاب سماوی خود حکم
میکنند بر اینکه اجتهاد در اصول دین بر هر فردی از افراد
واجب و تقلید حرام است بخصوص حضرات مسیحیه که
منتشر شدن علمای ایشان در اقطار عالم برای امر اجتهاد است
و مردم را امر میکنند بترک انس و عادت و حال آنکه ایشانرا
واداشته است باین دعوت مگر انس و عادت و اگر هیچ
معصیتی نداشته باشند همین برای هلاکت ایشان
بس است و آیات متعدده در توریة و انجیل و قرآن مجید
دال بر حسن اجتهاد و قبح تقلید و ذم و قدح آن بسیار است

رساله گنجایش ندارد مگر برای تمثیلی از آیات قرآنیه
محض تیمن و تبرک (۱) در سوره مبارکه زخرف آیه (۲۱
الی ۲۴) میفرماید أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ
مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَ
إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ
قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ قَالَ
أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا
أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ انتهی اگر در ذم تقلید هیچ آیه نداشته
باشیم مگر همین آیات مبارکات کافی است و از این آیات
مبارکات صریحا معلوم میشود که سابقین و لاحقین
گرفتار تقلید آباء و اسیر انس و عادت بوده و هستند و در
حق مقلد ما نمیگوئیم مگر آنچه را که خدا گفته است پشت سر
همین آیات فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
ای اسیر انس و عادت و گرفتار تقلید آباء و اجداد بترس
از انتقام و بدانکه بطش ربک شدید است آیه (۲) در سوره

مبارکه المؤمن ایضا در مذمت مقلدین میفرماید (۵۶)
إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ
إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ و از این رقم آیات
در قرآن مجید بیشمار است مثل آیه مبارکه (۱۱۱) از سوره بقره
و آیه (۱۱۷) از سوره المؤمنون و آیه (۲۵) از سوره القصص
و آیه (۱۵۶) از سوره والصافات و آیه (۱۰) و (۱۱) از سوره
ابرهیم و آیه (۱۵) از سوره کهف و آیه (۲۱) از سوره نمل و
آیه (۲۷) از سوره طور و غیره و غیره که در این آیات و امثال
اینها امر باقامه برهان و اتیان بسلطان و مذمت از
تقلید شده است در امر دین و چون این مطلب معلوم و
محقق گردید اکنون این فصل را ختم میکنم بعبارت علامه
اعلی الله اعلامه که در باب حادی عشر میفرماید اجمع العلماء
کافة علی وجوب معرفة الله تعالی و صفاته الثبوتیة و
السلبیة و ما یصح علیه و ما یمتنع عنه والنبوة والامامة
والمعاد بالدلیل لا بالتقلید و من جهل شیئا من ذلک
خرج من ربقة المؤمنین و استحق العقاب الدائم انتهی

وچون این عبارت مضر بحال بعضی از مقلدین و مشهور
بمجتهدین بوده با وجود تطابقش با کلام الهی چنانکه میبینی
در او گفتگو کردند چرا که اگر در ظاهر خود بگذارند کار
خودشان خراب است امام سنیها امام فخر در ذیل شرح
کریمهٔ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ
لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا صفحه (۳۹۹) مجلد سیم در ذم
تقلید چنین گوید المسئلة الرابعة دلت الآية علی وجوب
النظر والاستدلال وعلی القول بفساد التقلید لانه
تعالی امر المنافقین بالاستدلال بهذا الدلیل علی صحة
نبوته واذا کان لابد فی صحة نبوته من الاستدلال فبان
یحتاج فی معرفة ذات الله وصفاته الی الاستدلال کان اولی انتهی
فصل دوم چون این مطلب را دانستی که غالب اهل
جهان از جمیع فرق و ادیان گرفتار تقلید و اسیر انس و
عادت شده و مقلد در دین در زمرهٔ هالکین است اکنون بدان
وفقک الله تعالی که مجرد دوست داشتن مردم دین و
دیانت خود را و تمسک ایشان بدان و مدح ایشان مر او را

ومدح غیر او را دلیل کافی و برهان شافی برای هر یک
از ایشان نخواهد بود که دین او بهترین ادیان و اشرف و
افضل آنها ست چنانکه دوست داشتن ایشان حرفت
و صنعت خود را و ثابت و مقیم بودن او بر آن و عدم مفارقت
از آن دلیل نخواهد بود بر اینکه صنعت و حرفت او بهترین
صنایع و حرف است و بلکه بسا باشد که صنعت او و
شغل و کارش اخس صنایع و اکثف و ارذل آنها باشد و
شغل و کار او بدترین کارها مع ذلک او را دوست دارد
و از او دست بر نمیدارد و حال بدین منوال است در سایر
امور معتاده که مدتی مصاحبت با امور آنها نموده باشد
که آنها را دوست دارد و مفارقت آنها بر او صعب و
مشکل است و هر قدر مصاحبت امتداد یابد مفارقت
اشکل و اصعب خواهد بود و محبت اکثر و اوفر (اگر ترک
عادت مشکل نبود موجب مرض نمیشد) و ارباب و اصحاب
صنایع خسیسه و مکاسب دنیه و حالات رذیله ملازمت
آنها را فورا ترک میکردند ولی عادت مانع است و اگر

عادت موجب محبت نبود هیچکس در عالم تطهیر بالوعه را
برای خود صنعت و از اول عمر تا آخر محل معیشت قرار
نمیداد پس از اینجمله کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار
گردید که مجرد محبت انسان دین و آیین خود را که در او متولد
گشته و نشو و نما نموده و بزرگ شده و انس گرفته است دلیل
حقانیت آن نخواهد بود و کشف از این معنی نخواهد کرد که
دین او حق و موجب نجات از شقاوت ابدیه و فوز بسعادت
سرمدیه است و غیر او از ادیان باطل و اذا کان الامر کذلک
ولا ریب فی ذلک پس از اوجب واجبات و اهم فرایض بر عاقل
طالب نجات آنستکه بحث و تجسس و تفتیش نماید در حقیقت
دینی که در او هست و غیر او از ادیان و حقیقت همه را باید بداند
تا نداند حقیقت جمیع ادیان را اصلاً و فرعاً با ادلهٔ آنها از کجا
میتواند معلوم کرد که حق کدامست و باطل کدام مثلاً تا انسان
جمیع اطعمه را نچشد چطور میتواند حکم بکند بر اینکه این طعام
بهتر از آن طعام است لعل طعامی که رغبت دارد بمراتب
بهتر و بالاتر باشد از طعامی که تو داری منتها طبیعت تو با این

طعام ردی عادی شده است آنکسیکه میگوید من اجتهاد
در دین کردم و حال اینکه حقیقت دین یهود و نصاری را نمیداند
مثلاً بالقطع و الیقین مقلد کاذبست بالجمله بر انسان واجب
و لازم است که تجسس نماید از حقیقت ادیان تا حق واضح و ظاهر
و آشکار گردد پس بعد از وضوح و ظهور علی بصیرة تابع
حق شود در هرجا که یافت شد خواه دینی باشد که در آن متولد
شده یا غیر آن چرا که خطا در دین باطل که انسان در آن متولد
و بزرگ شده مثل خطای در صنایع خسیسه و محبت و ملازمت
با آنها نیست زیرا که غایت و نهایت خطای در آنها اینکه عیش
انسان در این زندگانی بدتر از زندگان غیر سعید و رشید خواهد
بود و بلکه ناقص و ناگوار او خود وی دائماً ملازم روایح کریهه
خواهد بود در تطهیر بالوعه خانهٔ عمرو و زید با وجود این محبت
تامه بدین عمل دارد و در کمال رضا و رغبت تنعم و تعیش میکند
و عمر خود را بسر میبرد هرچند که در نزد غیر عمل او غیر مرضی
باشد ولی در نزد خود وی مرضی و پسندیده است پس حاصل
در خطاهای صنایع نکدت عیش دنیوی شد و اما خطا در محبت

دین باطل پس عاقبتش هلاکت ابدیه و بوار سرمدی و شقاوت
غیر متناهی است تفاوت و فرق فیما بین این دو خطا غیر
قیاسی است این الثری من الثریا این النور من الظلمة چرا
که مقایسه متناهی با غیر متناهی مناسب نیست و نسبت
در میان نیست ای آدمی این هلاکت مگر خروج روح از جسد و
موت و حلول فوت پس از آن داخل عذاب الیم شدید دائم
ابدی میشود که توقف لحظه در آن موجب فراموشی
جمیع لذایذ دنیویه از ملاذ شهوات و انواع مسرات نشئه
(آه آه من ذنوب لذاتها وشهواة بقیت تبعاتها) ای انسان
تو را قسم میدهم بخدای متعال و قادر بیمثال که جان خود را
در نزد خود اینقدر خوار و بیمقدار مکن که بهلاکت ابدیه
او را راضی باشی حاشا و کلا از تو که اعز الانفس در نزد تو
اینقدر خوار و بیمقدار باشد لکن نائم هستی در صورت
یقظان و بشراب غفلت سکران الله الله عباد الله فی
اعز الانفس علیکم و احبها الیکم ان الله تبارک و تعالی
قد اوضح سبیل الحق و انار طرقه فشقوة دائمة او سعادة

لازمه وان قلت چگونه که دین حق را بشناسم تا اینکه متابعت
نمایم که نفس من امتناع دارد از قبول کردن هر دینی مگر
دینی که در آن متولد شده و نشو و نما کرده است و او را ترجیح
میدهد بر غیر آن و کمال میل را با آن دارد و کمال نفرت از
سایر ادیان قلت اولا تو را لازمست که بدانی معنی دین
انقیاد است (وهو انقیاد العبد الی ما شرعه الرب علی
السنة رسله من معاملة الناس مع رب الناس و خالقهم
و معاملتهم مع الخلق بما فیه المصلحة فی المعاش و المعاد)
ای عاقل بصیر و ناقد خبیر ثانیا نفس خود را مجرد از جمیع ادیان
فرض بکن و بعد نظر و تامل بفرما در جمیع ادیان بنظر حقیق
و دقیق و انصاف و خالی از جور و اعتساف و تامل و تفکر
بفرما در اصول و فروع ادیان در عقاید متعلقه بخالق از
اوصاف الوهیت و نعوت ربوبیت و احکام عبادتش و
احکام متعلقه بمخلوق از مصالح و مفاسد از معاملات
و عقود و ایقاعات و غیره چرا که دین عبارت از امور مذکوره است
خدای متعال و قادر بیمثال له الحمد و الجلال عقلت داده

وشعورت عنايت فرموده كه بواسطهٔ آن فرق ميگذارى
در ميانه حسن وقبح وحق وباطل پس هرچه در نظرت قبيح
آمد هرچه زودتر آنرا ترك كن زيرا كه حقتعالى دين قبيح را تشريع
نميفرمايد وهرچه كه در نظرت حسن وجميل وخوب ومرغوب
آمد دقت نظر را در آن زياد كن ونظر خودرا در آن توسعه بده
علم اخبارش واحوالش وكيفيت ظهورش را بدست بياور
وهمچنين اوصاف نبى ورسولى را كه آورندهٔ آن دينست
واوصاف اوصياى مرضيين وخلفاى راشدينش را
تحصيل كن وهكذا احوال اصحاب واحباب وامت وناقلين
دينش تا بانوقتى كه بتو رسيده است وچون ديدى كه اصول
محكم وفروع مستحكم است وتعجب كردى از حسن آن وديدى
كه قواعد واركان واحكام واساس آن محكم ومتين ووزين
ميباشد وبنايش بقول حضرت مسيح عليه السلام بر سنك قرار
داده شده نه بر ريك واز يوم ظهور الى يوم وصول بتو
تواترش مقطوع نكرديده ودر نظر شريفت رجحان دارد
بر دينى كه در آن متولد شده ونشو ونما كرده عاجلاً تابعش

باش وحق را بعد از وصول بتو از دست مده كه موجب
هلاكت ابديه است ودمار سرمديه عقل خودرا بر نفس
حاكم قرار بده ودر وقت مخالفت بنفس خود بگو اى نفس
جميع آنچه از او ميترسى از عار وسقوط منزلت واعتبار در
نزد اهل بيت وقوم واهل ديار كه در ميان ايشان بزرك
شده در دينى كه بطلان آن بر تو واضح وآشكار كرديده وعداوت
ودشمنى ايشانرا وضررهاى دنيويه كه از ايشان بر تو وارد
ميشود در يك كفه از ميزان بگذار وهلاكت ابديه وعذاب
سرمديه را كه مرتب ميشود بر بقاى تو در دين باطل در كفهٔ
ديكر از ميزان پس بسنج اينهارا باهم (چنانكه حقير سنجيدم
در ترك دين نصارى ودخول در اسلام) وازجمله واضحات
كه ضرر وارد بر تو در دنياى پنجروزه نسبت بعذاب دائم
كه از آن نجات يافتى بسبب منتقل شدنت از حق بباطل مانند
ذره ايست در مقابل آسمانها وزمين وآنچه در آنهاست
وبلكه زيادتر كه عبارت بشر قاصر از اداى حق آنست وهمچنين
موازنه قرار بده در ميان منافع دنيويه مترتبه بر بقاى تو در دين

باطل وسعادت ابدیه ونعمت سرمدیه که حاصل میشود برای
تو بسبب انتقالات از دین باطل آباء واجدادی بدین حق
غیرمأنوس تا تو که میخواهی داخل آن شوی از جمله واضحات است
که فوت شده مثل هباء است در مقابل ارض وسما بل اوهن
واکثر وچون حقتعالی توفیقت بدهد وهدایت کند و
صاحب لب وادراک وشعور باشی تابع دین مبین اسلام
شده وایمان میآوری بحضرت خیر الانام علیه الصلوة و
السلام ودر ضمن ایمان آوردن بآنجناب ایمان آورده بجمیع
انبیاء ومرسلین وکتب وشرایع سابقین زیرا که این دین
مبین مقر ومعترف است بجمیع انبیاء ومرسلین وکتب منزله
برسابقین واختلاف ندارد با هیچ دینی در اصول دین مثل
توحید ونبوت ومعاد واختلاف ایشان در بعضی فروعات است
که بحسب اقتضای زمان کم وزیاد میشود تثلیث وتجسم از
مخترعات یهود ونصاری است نه از انبیاء آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ أي في الايمان

بهم وبما جاؤا به من عند الله) پس مؤمن بدین اسلام مؤمن
بجمیع شرایع وادیان است بخلاف مؤمن بدین موسی و
عیسی علیهما السلام که اول کافر بدو وثانی بیک دین است معلوم است
که یهودی منکر دین حضرت عیسی ع وحضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم است ونصرانی منکر دین اسلام وکافر
بدانست ولکن مؤمن بدین اسلام مؤمن بجمیع ادیان است
چنانکه گذشت پس متابعت دین اسلام موافق احتیاط
ومتابعت آن دو دین برخلاف احتیاط است وترک احتیاط
خلاف عقل ونقل صحیح است ولکن بدون توفیق از جانب
حقتعالی وتصمیم عقل این امر بر نفس تو صعب ومشکل
خواهد بود زیرا که از راه عصبیت مذمومه وحمیت جاهلیه
مشئومه بر بغض این رسول کریم وصراط مستقیم نشو ونما کرده
وبزرگ شده واز ایام صغر تربیت داده اند تو را از اخوان
الشیاطین از آباء واجداد ومعلمین بزرگان گفتند العلم في
الصغر كالنقش في الحجر ونقش در حجر زایل نمیشود مگر بصعوبات
شدید ومجاهدات عدیده با نفس وهوا بجهاد عظیم واقامه

برهان قویم واستعانت از حضرت رب کریم ورحیم وما هم
انشاء الله تعالی نعم المعین خواهیم بود برای تو در ابواب و
فصول آتیه واگر اخذ بقول وکلام ما بکنی نجات خواهی یافت
یقینا ان شاء الله تعالی وان قلت از کلام سابق معلوم و
محقق گردید که انسان تا حقیقت ادیان را نداند نمیتواند در آنها
اجتهاد کند وما که حقیقت دین یهود ونصاری را نمیدانیم
وآنها هم حقیقت دین اسلام را جاهلند پس راه اجتهاد بر
ما وایشان مسدود است لهذا هر کسی در هر دینی متولد شده
ونشو ونما کرده است تقلید آباء واجداد نموده بهمان دین
از دنیا میرود وغالب مسلمانان از کتاب وزبان ایشان خبر ندارند
وایشان نیز از کتاب وزبان مسلمانان خبر ندارند قلت شکی
وشبهه در این نیست که انسان تا حقیقت ادیان را نداند نتواند
اجتهاد کند ونمیتواند حکم کند بر حسن یکی وقبح دیگری واینکه
اغلب از مردم جاهل بر دین یکدیگرند وبلکه بر دین خود هم
محل کلام وگفتگو نیست لهذا این حقیر محض خیر خواهی واز راه
محبت بر نوع انسان کاشامل کان بر خود لازم وواجب دانسته که

حقیقت اصول ادیان را بطور اختصار واشاره از کتاب آسمانی
صاحب هر دینی واز ضروریات آن دین واجماع واتفاق اهل شرع
بنویسم پس از آن هر کس هر دینی را اختیار میکند علی بصیرة باشد
حق را از باطل بشناسد وقبیح را از حسن بداند حجت بر همه
تمام باشد ومن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر مؤمن بداند که
مؤمن است وکافر هم بداند که کافر است حق وباطل مشتبه و
ملتبس بیکدیگر نباشند ودر این امر وسایر امور توفیق از خدا
میخواهیم واستعانت از حضرت او میجوئیم لا نه خیر معین
باب دوم ودر این باب نیز چند فصل است فصل اول
مستمع باش بآنچه من میگویم در باب سابق دانستی که مقصود
از متابعت ادیان نجات از شقاوت وهلاکت ابدیت وفوز
بسعادت ونعمت سرمدی پس در هر جا که دین خدا یافت شد
از متابعت آن مقصود حاصل گردد فهو المطلوب نباید تمرد و
تکبر وورزید ونباید تعصب کرد که محل تمرد وتکبر نیست و مقصود
از متابعت ادیان تعصب نه که هر انسانی تعصب ورزد بر دینی که
در آن نشو ونما کرده وبزرگ شده است بلکه مقصود نجات است

النجاة النجاة الحاصل انسان عاقل انستکه نظر کند هر نبیی
که شروط نبوت دراو وافر واوصاف رسالت دراو مجتمع است
من عند الله تبارك وتعالی دین او را باید متابعت نمود ووجوبا
داخل دین او شد که دین او مطلوب از عباد است که از متابعتش
نجات واز مخالفتش هلاکت حاصل خواهد شد واز انقیاد
بان سعادت وترك انقیاد شقاوت (خالف نفسك وهواك
وما وجدت علیه امك واباك تنجی من عذاب الیم وتصل الی رحمة
رب کریم ورؤف رحیم) ومکرر گفتیم که حسن هر دین از اصول و
فروع ان پیدا وهویدا است اکنون باید نظر کنیم در اصول ادیان
ثلثه (برای فروع رساله گنجایش ندارد) اول دین اسلام که
از تسلیم بمعنی انقیاد بامر الله تعالی است وغیر منقاد خارج است
دوم دین نصاری است که از تنصر است ای صار نصرانیا
سیم دین یهود است که از تهود است ای صار یهودیا اما سایر
ادیان مثل دین وثنیون ودهریون وطبیعیون وبوذائیون و
کنفوشسیون وامثال اینها از ادیان که بعوائد بهائم شبیه تر
از دین عقلا است زیرا که منکر وجود حق تعالی ویا مشرك در ذات

وصفات وعبادت وافعال خدای متعال وقادر بیمثال میباشند
وهم کالانعام بل هم اقل واضل در صورتیکه مشرك باشند در
یکی از مراتب مذکوره فضلا از اینکه مشرك در جمیع مراتب باشند
بخصوص شرك در ذات که اقبح انواع شرك است پس نظر باید نمود
در ادیان ثلاثه نه غیر انها زیرا که قابل نظر نیستند چرا که فساد
انها اوضح از انست که محتاج بنظر وتامل باشد چرا که گفتیم یا
مشرکند ویا منکر پس باید اصول ادیان ثلثه را بیان کنیم وبس

فصل دوم در اصول دین اسلام است بدان ایدك الله
تعالی که مسلمین ایمان میاورند باینکه الله تعالی جل ذکره
الهی است واحد ومنفرد در الوهیت وحده وحده لا
شریك له ومراد ایشان از وحدت حق تعالی دو امر است اول
ذات پاکش مرکب از اجتماع اجزاء وامور کثیره نیست مثل اقانیم
ثلاثه وغیره چرا که اولا هر مرکب محتاج باجزای خود میباشد و
خدا غیر محتاج است وثانیا مرکب مرکب میخواهد دوم اینکه واحد
میگوئیم یعنی لا نظیر له ولا مثل له ولا ند له ولا ضد له است مثل
ومانند وشبیه وکفو ندارد ومسلمین نمیگویند که کسی مثل

عیسی و یا روح القدس و یا پیغمبر یا امیر المؤمنین و یا یکی از
انبیاء و اوصیاء العیاذ بالله شبیه و نظیر و مانند خدا ست بلکه
خدا را واحد من جمیع الجهات میدانند و ثالثاً خدا را مقدس
میدانند از جمیع نواقص و عیوب و موصوف بصفات کمال
و منزه و مبرا از اتخاذ شریک نه در مرتبه ذات و نه در مرتبه
صفات و نه در مرتبه افعال و نه در مرتبه عبادت یعنی اگر کسی
در ذات خدا برای خدا شریک قرار بدهد مثل اینکه بگوید
ذات خدا مرکب از اقانیم ثلثه و یا چیز دیگر است و یا بگوید خدا
مثل و مانند دارد در نزد مسلمین مشرک و نجس است و این نوع
از شرک را شرک در ذات گوئیم که اقبح انواع شرک است (عنقریب
خواهد امد که نصاری مشرک در ذاتند چرا که ذات خدا را
مرکب از اقانیم ثلثه میدانند عجب جاهل ان صاحب جریده
(تربیت و مظفری) که گوید روسیها موحدند و همچنین در
صفات مثل ازلیت و ابدیت که از صفات حقتعالی میباشند
اگر کسی غیر خدا را ازلی و ابدی بداند هر که باشد و هر چه باشد
مشرک و نجس است و هکذا در افعال مثل خالق و رازق و محیی و

ممیت و غیر اینها از صفات فعلیه پس هر کسی غیر خدا را رازق و
خالق و محیی و ممیت بداند مشرک و نجس و خارج از دین اسلام است
خواه باذن الله بگوید و خواه بی اذن الله و انچه از انبیاء و ائمه علیهم السلام
صادر میشود در مقام اعجاز فعل خداست که از ایشان صادر
میشود نه فعل ایشان لهذا دلالت میکند بر بودن ایشان از جانب
خدا و همچنین در عبادت هر که غیر خدا را عبادت کند مشرک
و نجس است عابد هر که باشد و معبود هر چه و هر که باشد غیر خدا
پس مسلمین اعتقاد مینمایند که خدا واحد است در ذات و واحد است
در صفات و واحد است در افعال و واحد است در عبادت و خدا را
حی و قیوم و ازلی و ابدی و سرمدی علیم حکیم رحمن رحیم سمیع
بصیر مرید خبیر حنان منان سلطان سبحان دیان شکور و غفور
قدوس عادل جواد باذل محیی ممیت موجد مفید قادر قاهر باطن
ظاهر میدانند و غیر ذلک از اسماء و صفات وَلِلّهِ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ
أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى هر صفت و اسم حسنی را
که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است منتسب بخدا

میشمایند وجمیع عیوب ونواقص را ازاو سبحانه وتعالی سلب
میکنند اعتقاد مسلمین درباب خدا مطابق است با مضمون آیات
آتیه که برحسب وعده ذکر میشود که اوّل آنها آیة الکرسی است
که در سورهٔ مبارکهٔ بقره از آیه (۲۵۴ الی ۲۵۷) بدین نحو مذکور
ومسطور است اَللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَاْخُذُهُ
سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّمٰواتِ وَما فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذی
یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلّا بِاِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ
وَلا یُحیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِما شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰواتِ
وَالْاَرْضَ وَلا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ لا
اِکْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ
بِالطّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی
لَا انْفِصامَ لَها وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ اَللهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا
یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَالَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیاؤُهُمُ
الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ اُولٰئِکَ
اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ حاصل ترجمهٔ کلمات آیات
شریفه بفارسی اینکه خدای متعال سزاوار پرستش وعبادت است

هیچ خدائی نیست در وجود بحقیقه مگر او که استحقاق
عبادت ویرا ثابت است حیّ است بحیات ابدی که حیات همه
اشیاء از اوست قیّوم پاینده بروجه دوام وبقا در ذات وصفات
وقائم بتدبیر وحفظ مخلوقات (هذا ربّنا ورب جمیع المسلمین)
(بروایت صحیحه ثابت شده است که بیشتر دعای رسول الله
صلّی الله علیه وآله وسلّم این بوده است یا حیّ یا قیّوم وابو امامه
روایت کرده که بهتر ومهتر نام خدا در سه سوره است اوّل در سورهٔ
بقره اَللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ دوّم در سورهٔ آل عمران
الٓمٓ اَللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ سیّم در سورهٔ طه
وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ در خبر است که مداومت باین
دو اسم موجب دفع بلاها است یا حیّ یا قیّوم ادفع عنّا وعن جمیع
المسلمین الوباء والبلاء انّک سمیع الدّعاء یا حیّ یا قیّوم آمین)
فرا نگیرد خدا را خواب ونه مقدّمهٔ آن مر اوراست آنچه در
آسمانها وآنچه در زمین است همه در قبضهٔ قدرت اوست کیست
کسیکه تواند شفاعت کند در نزد او از گنهکاران مگر باذن و
اجازهٔ او منقولست که مشرکین میگفتند بتان را عبادت میکنیم

ما را شفاعت خواهند کرد عند الله پس خدا در ردّ ایشان فرمود
مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ خدا میداند آنچه پیش اهل
آسمان و زمین است از امور این جهان و آنچه در پس ایشان خواهد
بود از کارهای آنجهان و احاطه نکنند اهل آسمانها و زمین
بچیزی از معلومات او مگر آنچه او خواهد که بدان عالم شوند و
بدانند فرا گرفته است علم او همه آسمانها را و آنچه در آنهاست و
زمین را و آنچه در آنست و رنج و مشقت نمیدهد او را حفظ و
نگاهداشتن آسمانها و زمین و او است برتر از حد و وهمها متعالی
متعالی از امثال و اشباه بزرگتر از اندیشه فهمها و خیالها در نهایت
بزرگواری وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ هیچ اجبار و اکراهی نیست در
قبول کردن دین اسلام یعنی اهل ادیان ثلاثه را نباید مجبور کرد
بر قبول کردن توحید مذکور و سایر معالم دین (مراد یهود و نصاری
و مجوس است) بدرستیکه روشن شده است راه راست از
گمراهی حق و باطل کفر و ایمان از همدیگر جدا شده اند پس هر که
کافر شود بشیطان و ایمان بیاورد بخدای رحمن چنگ زده است
بعروة الوثقای ایمان که هرگز منقطع نشود و پاره نگردد و خدا

میشنود قول هر کسیرا و داناست بر نیت خالص هر کس خدا
دوست و یار کسانیست که ایمان آوردند بوحدانیت وی و اوامر
و نواهی او سبحانه و تعالی و متولی کار ایشانست براه نمودن بصراط
مستقیم که موصل است بجنات نعیم بیرون میآورد ایشانرا بهدایت
و توفیق از تاریکی معاصی و اتباع هوا بروشنائی اعمال صالحه و
آنانیکه کافر هستند اولیاء و دوستان شیطان و بتانند بیرون
میآورند و میخوانند ایشانرا شیاطین از نور ایمان و اعمال صالحه
بظلمت کفر و اعمال قبیحه پس ایشان اصحاب آتش و در آن مخلدند
و جاوید وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِینَ (فضایل و خواص تلاوت آیة
الکرسی در صبح و شام بخصوص بعد از نمازهای پنجگانه بجهة
اشتمالش بر توحید و اسماء الله تعالی زیاده بر آنستکه در این
خلاصه بگنجد و لکن للتیمن و التبرک قدری از یک حدیث ذکر
میشود و آن اینستکه رسول الله صلی الله علیه و آله در خطاب
بولی الله علیه سلام الله فرمود یا علی تعلیم ده این آیه عظیمه را
بفرزندان خود و باهل و همسایهای خود که حقتعالی هیچ آیتی
بزرگتر از این آیه فرو نفرستاده و نیز فرمود که عظیمتر آیتی که در

کلام مجید است آیة الکرسی است هر که او را تلاوت کند حق تعالی دو فرشته بوی فرستد تا حسنات اعمال او را در نامهٔ اعمال او نویسند و سیئات او را محو کنند تا روز دیگر آن ساعتی که آیة الکرسی در آن خوانده است و هر که در عقب هر فریضه بخواند منع نکند او را از دخول بهشت مگر مرگ و هر که در محل رفتن بجامهٔ خواب بخواند حقتعالی او را از همه بلاها و آفتها ایمن گرداند و نیز در اخبار کثیره وارد شده است که تلاوت این آیهٔ کریمه بعد از هر فریضه موجب زوال فقر و پریشانی است چرا چنین نباشد و حال اینکه مشتمل بر توحید و اسماء الله الحسنی است (

بیان این مطلب بدانکه ذکر و علم تابع مذکور و معلوم‌اند پس هر قدر مذکور و معلوم اشرف باشد ذکر و علم اشرف خواهند بود اشرف مذکورات و معلومات حقتعالی است بلکه اجل وارفع از آنست که گوئیم خدا اشرف از غیر است زیرا که این مقتضی یکنوع مجانست و مشاکلت است و خدا مقدس از مجانست ما سوا است پس هر کلامیکه مشتمل باشد بر نعوت جلال و صفات کمال آن کلام در نهایت جلال و شرف خواهد بود در عقیدهٔ مسلمین

و چون آیة الکرسی اینطور است لهذا در نهایت شرف و فضیلت است و فضائلش غیر محصور و آیهٔ دوم از آیات مشتمله بر توحید در سورهٔ مقدسهٔ الاعراف از آیه (۵۳ الی ۵۶) میفرماید إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ خلاصهٔ مراد بفارسی چنین باشد بدرستیکه پروردگار شما خداوندیست مستجمع جمیع صفات کمال و اوست که آفرید آسمانها و زمین را بمادّه و آلت در مقدار زمان شش شبانه روز چه مصلحت در این بود که هر شیئی در وقت معین خلق شود در اخبار نبوی نیز آمده است که ابتدای خلقت روز یکشنبه بوده و تمامی خلقت روز جمعه لهذا مسلمین در روز جمعه در مساجد دینیه جمع میشوند برای ادای شکر

حقتعالی و عجب است از مسیحیین با اینکه عهد اول توریة اقرار
دارند بر اینکه ابتدای خلقت و کار خدا یکشنبه بوده است و
ایشان بر ضد خدا روز یکشنبه را روز تعطیل و بیکاری قرار
داده اند بالجمله برویم سر ترجمه و تفسیر پس از آن مستولی شد
ارادت حق بر خلقت عرش که اعظم مخلوقات است یا مراد از عرش
تمامی مخلوقات و از استوا احاطه است پس مراد این خواهد بود
که علم و قدرت خدا محیط بر تمامی خلق است و خدای شما آنکسی است
که میگرداند روشنائی روز را بتاریکی شب و بعکس و می طلبند
شب و روز یکدیگر را بسرعت پی هم و آفتاب و ماه و ستارگان
مسخرند بامر حقتعالی در مجاری و مطالع خود آیات و علائم
قدرت اویند سبحانه و تعالی بدانید که مر خدا راست خلقت
جمیع مخلوقات و مر او راست فرمان نافذ مقرون بمصلحت و
متصرف در جمیع امورات خاتمه غیر او بزرگست خدا بوحدانیت
و فردانیت و الوهیت و ربوبیت پروردگار و آفریدگار همه
عالمیانست بخوانید پروردگار خود را در حال تضرع و زاری
و در حالیکه پنهان باشد از نظر مردمان که اقرب باخلاص است

بدرستیکه خدا یتعالی دوست نمیدارد معتدین را که در دعا
فریاد میکنند و یا غیر مستحق را نفرین میکنند و یا چیز نالایق
از خدا میخواهند مثل موت انبیاء و علماء و افساد نکنید در زمین
بکفر و انواع معاصی پس از اصلاح آوردن آن با یمان و تقوی
و بخوانید خدا را در حالیکه ترسان باشید از عذاب او و امید
وار برحمت او بدرستیکه رحمت خدا نزدیکست به نیکوکاران
و محسنین سیّم در آیه (۲۲ الی ۲۵) از سوره حشر میفرماید
هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ
الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ
السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ
عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ
الْحُسْنٰی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ
الْحَکِیمُ خلاصه مراد اینکه آن کسیکه قرآنرا نازل فرمود خدا ایست
بحق و نیست معبودی عبادترا مستحق مگر او سبحانه و تعالی و علم
او محیط است بجمیع اشیاء از پنهان و نهان و آشکار او ست بسیار
بخشنده و مهربان در دنیا بجمیع خلق و در آخرت بمؤمنین خاصه

اوست آنخدائیکه هیچ جز نیست خدائیکه سزاوار پرستش باشد
مگر او پادشاهی است که جمیع ممالک و ملکوت ملک اوست و
همه اشیاء در تحت تصرف او و هیچکس قادر نیست بر منع او چه جلال
ذاتش باستغنای مطلق مقرون و کمال صفاتش از وجه احتیاج
مصون در نهایت تنزه مبرا از جمیع قبایح و رذایل و مقدس از
اتخاذ شریک و اولاد و منزه از صفات اجسام مبارک جمیع برکات
از جانب او فایض و جمیع خیرات از او نازل سالم از عیوب و علل
و مبرا از عجز و نقص و خلل دهنده سلامتی بعباد در مبدء و معاد
ایمن کننده بندگان صاحب ایمان از عقوبت نیران نگهبان هر چیز که
خلق فرموده و ایمن بر همه اشیاء که هیچ چیز در نزد او ضایع نشود
عزیز و غالبست در حکم و هیچکس او را مغلوب نسازد و از مرتبه
رفیعه خود زایل ننماید جبار و بزرگوار و عظیم الشان در ملک و
سلطنت و قاهر و باصلاح آورنده کارهای شکسته بندگان متکبر
در نهایت کبریائی و عظمت و بلند مرتبه از ظلم و نقص و احتیاج
و از سایر صفات محدثات و اجسام پاکست خدا از آنچه شریک
میسازند برای وی از اقانیم و غیره و غیره و اوست خدائیکه خالق

میع مخلوقات و موجد جمیع موجودات و صانع جمیع مصنوعات
عدم نه از ماده و هیولا و ذرات چنانکه کفار گویند البارئ
ریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها از عدم بوجود در حال
راءت از نواقص و عیوب در خلقت آن المصور صورت بخشنده
گاه دارنده آنها بر اشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات
هر یکی را صورتی بخشیده ممتاز از دیگری مر او راست اسماء
سنی که حسن است در عقل و شرع بپاکی و پاکیزگی یاد میکند
ورا آنچه در آسمانها و زمینهاست بلسان حال و قال و اوست
عزیز و حکیم غالب در ملک خود و کارهای او موافق حکمت و
صواب و هر چه کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد انتهی
تذییل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که سه مرتبه از جبرئیل ع پرسیدم از اسم اعظم جواب داد که علیک
باخر سورة الحشر فاکثر قرائته و از سعید بن جبیر منقولست که
از حضرت رسول ص روایت کرد که هر که در هر صباح سه مرتبه
بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره الحشر را
بخواند حقتعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل گرداند تا او را

نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات میفرستند بر او تا شب اقول
در بعضی از کتب ادعیه بنظر رسید که این آیات را سه مرتبه صبح و
سه مرتبه شام بخوانند با استعاذه چنانکه ظاهر این حدیث است
چهارم سورهٔ توحید است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ
هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ
کُفُوًا اَحَدٌ خلاصهٔ مقصود بفارسی اینکه بگوای محمد (صلی الله
علیه و آله) آنکسیکه او را میپرستید و خدا نیست مستجمع جمیع
صفات کمال یگانه بذات و متفرد بصفات معبود بحق پناه نیاز
مندان و محتاجان و بی نیاز از همه و بیرون نیامد از او چیز کثیفی
چون ولد و غیر آن و نه چیز لطیفی چون نفس و منبعث نشد از
او عوارض چون سنه و نوم و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکاء و
خوف و رجاء و رغبت و سامه و جوع و شبع متعال است از اینکه
متولد شود از او چیزی و زاده نشده و بیرون نیامده از چیزی
چنانکه اجزای کثیفه بیرون آید از عناصر خود مانند حصول حیوان
از حیوان و نبات از ارض و ثمار از اشجار و نه چیز لطیفی مانند اشیاء
لطیفه که از مرکز خود بیرون آید مثل معرفت از قلب و نار از حجر و غیره

بلکه منشئ اشیاء است و مبدع بدایع و مکیف کیفیات نیست
و نبود مر او را کفوی و همتا و مماثل هیچکس مثل و نظیر و شبیه
در ذات و صفات ندارد فرد و احد است پنجم در سورهٔ
البقره میفرماید وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ
الرَّحِیْمُ (عشر ١٧) من بعدهم عشر ٢ انشان میدهیم برای یافتن
آیه و نیز میفرماید مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ مائده (٢) اِنَّمَا
اللّٰهُ اِلٰهٌ وَاحِدٌ نساء (١٧) اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ ابرهیم (٤)
نحل (٩) اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ نحل (٣) اِنَّمَا اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ
کهف (١١) انبیاء (١١) فصلت (١٠) فَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ حج
(٤) وَهُوَ الَّذِیْ فِی السَّمَآءِ اِلٰهٌ وَفِی الْاَرْضِ اِلٰهٌ زخرف
(٩) اَمْ لَهُمْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ طور (٥) ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ نمل (٧)
٤ مرتبه اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ بقره (٢٩) نساء (٩) طه (١)
نمل (٣) تغابن (٢) لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ بقره (١٧) آل عمران
(١-٢) انعام (١١) دو مرتبه اعراف (١١) توبه (٣ و ١٤) رعد
(٣) مؤمنون (١٢) قصص (٩) ملائکه (١) زمر مؤمن (٧)
دو مرتبه دخان (١) مزمل (١) از این قبیل آیات مبارکات

بسیار و بیشمار است ثلث بیشتر قرآن در توحید است
و ادلهٔ آن رساله گنجایش ندارد لهذا باشاره اختصار میرود
اینست خدائیکه مسلمین اعتقاد مینمایند (عجب است از بعض
اشخاص که با وجود این آیات مبارکات در قرآن مجید از قرآن
اعراض نموده رجوع باسفار مینمایند برای تصحیح عقیده ایا صاحب
اسفار و غیر او از تابعین بت پرستهای یونان خدا را از خود
خدا بهتر توصیف مینمایند خداوند همه را هدایت کند بسوی
خدائیکه در قرآن وصف شده) ایضا مسلمین اعتقاد مینمایند
که خدا منزه از آن استکه در مخلوق حلول نماید یا مخلوقی در او
حلول کند و یا با مخلوق متحد شود و یا مخلوقی با او اتحاد پیدا کند
در ذات و یا صفات حلولیها و اتحادیها در نزد مسلمین نجس و
کافرند اعم از اینکه حلول و اتحاد را با مسیح بدانند و یا با امیر
المؤمنین و سایر ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین چنانکه
مسیحیین و غلاة گویند و یا با تمامی مخلوقات چنانکه بعضی از
صوفیه گویند و بت پرستهای قدیم همهٔ اینها در نزد ما کافر و
خارج از دین اسلامند (مسلم است که حلول و اتحاد از صفات

اجسام است و خدا جسم نیست) و ایضا اعتقاد مینمایند که
برای خدا مکانی نیست و زمان بر او مرور نمیکند و غیر مرئیست
در دنیا در جمیع فرق اسلام الا السفهاء و مرئیست از برای
مؤمنین عند البعض و آن بعض در این مسئله با نصاری متحد اند
چنانکه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اینست اجمال
عقیدهٔ مسلمین در باب معرفة الله (ادلهٔ این مسائل را در جلدین
انیس الاعلام و جزء الاولین و مجلدات عشرهٔ بیان الحق ما
تواند یافت تذییل شعشعانی و نورانی در بعضی از
تسبیحات مسلمین اوّل بعد از هر فریضه باید خوانده شود
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ اَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَغَلَبَ
الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ
حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دوم مسلمین
بعد از نماز صبح و مغرب میخوانند بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سیم ده مرتبه بعد
از نماز صبح و مغرب ایضا میخوانند سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ وَ
بِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَسْئَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ چهارم بعد از هر

فریضه سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله
و سی و سه مرتبه سبحان الله و این را تسبیح فاطمه زهرا مینامند
برای اینکه پیغمبر علیه السلام تعلیم دخترش فرموده ایشان هم تعلیم
امت کردند جزاها الله عن الامة خیرا اللهم صل علیها و علی
ابیها و علی بعلها و بنیها (عجب است که استنساخ در روز مولود
جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها که روز بیستم جمادی الاخره است
اتفاق افتاد) جمیع تسبیحات مسلمین از این قبیل است شائقین
رجوع کنند بکتب تسبیحات و ادعیه مثل مصباح المتهجدین
و مقباس المصابیح و زاد المعاد و کفعمی و عدة الداعی و جنة
الواقیه و (۱۸ و ۱۹) بحار و غیره و غیره) انشاء الله تعالی عنقریب
تسبیحات نصاری را خواهید شنید الحمد لله علی التوفیق و
الهدایة و الصحة و السلامة فصل ششم در بیان اعتقاد
مسیحیین در معرفت الله تعالی ایمطالعه کننده عزیز اعتقاد
مسلمین را در معرفت خدا تعالی بنحو اجمال و اختصار دانستی
اکنون گوش و هوش باش تا اینکه عقیده حضرات مسیحیین را
نیز براستی و درستی بنحو اجمال و اختصار از کتب عقاید و کتاب

مقدس عیان و بیان نمائیم انشاء الله تعالی و بعد از علم
بعقیدتین و معرفتین قراء در ترجیح احد طرفین مختار خواهند
بود و هر کدام را که برای خود می پسندند و با میزان عقلشان
راست و درست میاید اختیار خواهند فرمود و لکن قبل از
بیان از خدای رحمن از صمیم قلب مسئلت مینمایم که تعصب و غیرت
جاهلیت مذمومه و انس و عادت مشئومه را از قراء دور بسازند
چه آنها حجابی میباشند در میان فهم و عقل و حقیقت و واقع
بدان ایدک الله تعالی الی الحق و ثبتک علی الصدق که حضرات
مسیحیه عموما که الیوم در ربع مسکون سکنی دارند جمیع فرق ایشان
من دون استثناء اعتقاد مینمایند که ذات مقدس حقتعالی
جلت عظمته مشتمل بر سه اقنوم و مرکب از سه اقنوم است اب
و ابن و روح القدس (اقنوم لفظی است سریانی و بمعنی اصل است)
و این سه اقنوم یک و یک سه است و این سه متحدند بتوحید حقیقی
و ممتازند بامتیاز حقیقی و علاقه اتحاد را هیچکس نمیداند و
اگر کسی سؤال کند که چگونه سه یک و یک سه میشود در جواب
او گویند که این سریست از اسرار ذات حقتعالی و هیچکس عالم

باسرار ذات نیست وفهمیدن اسرار خارج از عقول است
هرکس نجات میخواهد بدون تامل وتعقل حکماً وحتماً باید قبول
کند چرا اگر در انجیل خدا ذات خود را باین نحو بیان فرموده است
بلکه در تمامی کتب عهد عتیق وجدید واین سه خدا در جمیع صفات
کمال از علم وقدرت وغیره مساوی وبرابر وبرادر میباشند
هیچ بزرگی وبرتری بر یکدیگر ندارند در سؤال وجواب دینی
ایشان که بسیط صاحب یکی دنیائی آنرا از انگلیسی بفارسی ترجمه
ودر ایران ما طبع ونشر نموده است در صفحه (۳) وسؤال وجواب
(۴) باین نحو مذکور است (س ۴) دارای الوهیت چه کسانند
(ج) دارای الوهیت سه کسند اب وابن وروح القدس واین
سه یک خدا ویک ذات واحدند ودر قدرت وجلال مساویند
انتهی بالفاظه عبارت فارسی ساده محتاج ببیان نیست وتو
می بینی که اقرار مینماید که خدا یک است وسه (وندیدم کوسه است
وهم ریش پهن) وما به الامتیاز این سه خدا اینکه اب خالق است
بواسطه ابن (از اول باب اول انجیل یوحنا ملاحظه شود) وخدای
ابن منجی است وخدای روح القدس هادی واگر کسی سؤال نماید

که آیا هر یک از این سه خدا قادر بر شغل دیگری هست یا نه جواب
سکوت است خدا در انجیل این نحو فرموده ما هم قبول میکنیم ولکن
مسلماً خدای اب قادر نبود گناه خلق را عفو بفرماید بدون
موت صلیبی خدای ابن (ابحاث المجتهدین ملاحظه شود)
مسلمین بر مسیحیین وارد مینمایند که ما به الامتیاز از صفات
کمال هست یا نه در صورت اول فاقد آن خدا نخواهد بود ودر
صورت ثانی هر یک از الهه ثلثه دارای صفات غیر کمال وغیر معتبر
درربوبیت خواهند بود وایضا اگر هر یک از الهه ثلثه قادر
باشد بر شغل دیگر وجود آنهای دیگر زاید خواهد بود وبی
مصرف واگر قادر نباشد لازم می آید هر سه عاجز باشند وعجز
بر خدا روا نیست) وایضا اعتقاد مینمایند که اقنوم ابن از اب
متولد شد واقنوم روح القدس از اب وابن در ازل (اقنوم
روح القدس عقیم است چیزی نزاشیده) باینمعنی که اب بقوه
ایجاد مثل خود را از خود صادر نموده وجدا ساخت واب وابن
مثل خود را از خود صادر نموده وجدا ساختند ومعنی اینکه
نصاری گویند عیسی ابن الله است همین است عیسی را ابن الله بگویند

تا ابن الله معنی یکیست لهذا خدا میفرماید وقالوا اتخذ
الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن
منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن
ولدا وما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات
والارض الا اتی الرحمن عبدا لقد احصیهم وعدهم
عدا سورهٔ مریم آیه (۸۷ الی ۹۴) واگر کسی گوید بنابر این
چرا روح القدس را بنت الله وبنت الابن نگوئیم باعتبار مقدار
زائیده شده از اب وابن وسبط الله باعتبار مقدار صادر
شده از اب وهکذا چرا روح القدس را بنت نگوئیم نسبت بابن
واب وابن را اب واب را جد نسبت باو جواب انستکه قانون
مقتضی این اطلاقات هست ولکن چون ما تابع انجیل میباشیم
واین تفصیل در انجیل وارد نشده لهذا ما جسارت نمیکنیم
که این نحو اسماء والقاب را بخدایان خود بدهیم س در چه زمان
ابن از اب وروح از اب وابن متولد شد ج در ازل س
روح القدس از اب وابن در آن واحد صادر گشت ویا در
آنات مختلفه ج چیزی در اینخصوص در انجیل بیان نشده است

س از هر کدام از اب وابن نصف حقیقی روح القدس تولد
شد یا کم وزیاد ج این تفصیل در انجیل مفقود وغیر موجود است
س اب وابن شکم براکه دارند چرا اب یك ولد ونصف زائید
ولد نصف سبب عقم قبل وبعد چه بود وچه شد ج عرض کردم
این تفصیلات در انجیل نیست وما هم اینگونه سؤال وجوابرا
صحیح نمیدانیم دیگر ما ماذون نیستیم که از این نحو سؤالات زما بکنی
آنچه در انجیل نیست ما نمیگوئیم تنبیه مریمیون یکی از
فرق نصاری هستند عوض روح القدس اقنوم سیم مریم را
دانند وفرقهٔ کاثلك الی یومنا هذا مریم را مکملهٔ تثلیث دانند و
اورا والدة الله میخوانند ودر مقام دعا چنانکه عنقریب خواهد
آمد انشاء الله تعالی گویند ای مادر خدا ما را فریاد رس وقوله
تعالی واذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس
اتخذونی وامی الهین من دون الله مائده (۱۱۶) ما را از
عقیدهٔ مریمیون خبر میدهد وایضا مسیحیین اعتقاد مینمایند
که در سنه ۱۹۰۳ قبل از این اقنوم ابن نازل شد بر بطن شریف زن
یوسف نجار مسکین ونه ماه در بطن شریف او مکث نمود وملتحم

کشت و بعد از مدت مدید در کوره در طویله در میان آخور متولد
شد و سی سال در نزد یوسف نجاری میکرد و هیچ امتیازی از
سایر بندگان خود نداشت و بعد از سی سال دست ارادت
ببنده و رسول خود یحیای تعمید دهنده داد و از او غسل توبه یافت
و بعد از توبه چون از آب اردن بیرون آمد خدای سیم در صورت
کبوتر نازل شد بر خدای دوم و ندای خدای اول و اب بلند شد
که اینست پسر عزیز من که از او خوشنود هستم (باب ۳ متی) پس
عیسی انسان کامل و خدای کامل هست و شروع بموعظه کرد
سه سال و نیم بندگان خود را دعوت نمود معجزات کثیره در این مدت
از او صادر گشت ولی معجزه اول و عمده که مظهر ربوبیت و مثبت
نبوت بود این بود که در عروسی قانای جلیل آب را مبدل بشراب
کرد (باب دوم انجیل یوحنا) و عبادش خوردند و عوض شکر
جمع شده در آخر او را کشتند علی قولهم و حال آنکه از رسائل مقدس
النصاری صریحا معلوم میشود که مستی مثل بت پرستی است پس
اغانت بر مستی مثل اغانت بر بت پرستی است بالجمله بعد از
سه سال و نیم موعظه جماعت یهود خدای دوم را گرفتند و بدارش

کشیدند

کشیدند و کشتند بسیار ساعی و جاهد بود که از دست عبادش
فرار کرده نجات یابد ولی برایش ممکن نشد بالای دار هم فریاد میزد
ایلی ایلی لم شبقتنی یعنی خدایا خدایا چرا مرا ترک کرده نمیدانم
این خدا کدام خدا را فریاد میزد که بدادش برسد در صورتیکه
مجسم نشده بود مگر برای کشته شدن سعی و مجاهده در فرار و
استغاثه یعنی چه اختیار خودش قبول کرده است دیگر فرار
چه معنی دارد (باب آخر و ما قبل آخر اناجیل ملاحظه شود) و ایضا
نصاری اعتقاد مینمایند که این خدای مصلوب و مقتول
عوض عباد خود ملعون شد پیغمبرش در آیه (۱۳) از باب (۳)
از رساله خود بغلاطیان تصریح کرد باینکه خدای مصلوب و
مقتول عوض خلق ملعون شد و نیز اعتقاد مینمایند که خدای
مصلوب و مقتول و ملعون بجهنم رفته سه روز معذب شد عوض
بندگانش (عنقریب مدرک این عقیده خواهد آمد انشاء الله)
و بعد از سه روز از جهنم و قبر بیرون آمد الی چهل روز در روی
زمین بود و برای عباد مخصوص خود که حواریون باشند ظاهر میشد
(نمیدانم اگر برای همه مرئی میشد و شک کلی زایل میکرد چه ضرر

داشت) و در روز پنجم قسطانی صعود نموده بآسمان رفت و در
یمین اب جلوس فرمود و در روز آخر خواهد آمد که احیاء و اموات را
جزا دهد در صفحهٔ (٤١) از کتاب هوکا بید ضمن عقاید نیز مطبوع
١٨٨٤ در باسمه خانهٔ الولیم الدروکولم در شهر لیپسک مملکت نمسه
در عقیدهٔ معتبر معروف بعقیدهٔ حواریون بدین نحو مکتوبست اناکی
هیمنن بخه آله بب زابنت خالق کل برینه دکلی دآتی من دیانی دکشیی
خزی دعند دلی بیش خزی وبی خرنا دبیشوع مشیحه برونه دآله
بک کانه بخرادکلی برياثی دیلی هوتیه من بابوهم کلی داد و لیلی بریه
آله شریره دمن آله شریره کیانی عام بیو دبتوله پشت نو
نفت آهرونی و کل مندی پشیلی بربرها دبث سبب دبابی
ناش وبث سبب دپورقانن صلیلی مشمای وشقللی کانه و
بافرا بخبله دروخه دقدشه و بیلی برناشه وپشلی بطمنا و بیلی
من مادیم بتولته و تعنی خشه وپشلی مخیه لزقیپ بیوماني
دپانطیوس پیلاطس ومثلی وپشلی غبرا (در عقیده پروتستانها
اینجمله یافت میشود) صلیلی لشیول یعنی بجهنم نازل شد) وهو
یومه دتلاقیلی داخ دایله کتوبه وسقلی لشمیه وتولي من عمینه

دباب ومدری بناینی لدیانه مبتی دخی وبی خه روخه دقدیشه
روخه دشرارا وبکی نا لطه من باب وبرونه روخه مخیانه وبی خه
اتیا قدشت دشلی خیث قطولیقی اناکی مدن بخه معمودیث
لشبا غنه دخطایاتی وبقیمت دپاقری وبی خیی دل آبدآمین
ترجمه این کلمات بفارسی این باشد من ایمان میآوردم بیک خدا پدر
ضابط بر کل و خلق کنندهٔ جمیع چیزها شکه دیده میشوند و جمیع
چیزهائیکه دیده نمیشوند وایمان میآوردم بیک خدائیکه عیسی مسیح است
پسر یگانهٔ خدا و بکر و اول جمیع مخلوقات که متولد شده است از
خدای پدر قبل از جمیع دورها و مخلوق نیست بلکه خدائیست حقیقی
که از خدای حقیقی متولد شده که با پدرش برابر است که بواسطهٔ
او خلق شد این دنیا و موجود شد این عالم که او برای خاطر ما بنی
آدم و برای نجات ما نازل شد از آسمان و جان و جسد بر خود
گرفت و مجتسم شد بقوهٔ روح القدس وانسان شده بشکم مادر
افتاد و از مریم باکره متولد شد و متحمل زحمت گشت و بدار کشیده
شد در ایام پنطیوس پیلاطس و مرد و مدفون گشت و بجهنم نازل
شد و در روز سیم برخواست چنانکه مکتوبست و بآسمان صعود نمود

و از زمین پدر نشست و باز خواهد آمد برای جزا دادن مردها و
زنده‌ها و ایمان میاورم بیک خدا که روح القدس است و روح حقیقی
صادر و متولد شده از پدر و پسر روح زنده دارنده و ایمان میاورم
بیک کلیسای مقدس منتشر و مشهور و من اقرار میکنم بیک تعمید
آمرزش گناهان و قیام اجسام و حیات ابدی آمین مکشوف باد
که این عقیده که مذکور شد الیوم مسلم جمیع فرق مسیحیه است و هیچ
اختلافی در آن ندارند الا اینکه پروتستانیها این جمله را اضافه می‌کنند
بر این عقیده صلیبلی لشیول یعنی عیسی بعد از دفن بجهنم هم نازل شد
و سه روز معذب گشت و در سایر فقرات هیچ اختلاف ندارند
اصول دین ایشان همین است و بس و مایهٔ نجات ایشان همین است
لا غیر لهذا در جمیع کتب عقاید ایشان مذکور و مسطور و موجود است
از آنجمله در اخر کتاب الهکایهٔ پروتستانیها و در کتاب قسیقیموس
که در لغت انکلیس و غیره مکرر مطبوع و منتشر گردیده و دکتر شاف
کتاب مذکور را بسریانی ترجمه کرده در مرتبهٔ ستیم ۱۸۴۹ در ارومیه
مطبوع گردیده عقیدهٔ مذکوره در دو موضع از کتاب مزبور مسطور است
در صفحه (۵ و ۶ و ۳۳ و ۳۴) و از آنجمله در سؤال و جواب دینی که بسیط

صاحب ینکی دنیائی از انکلیسی ترجمه بفارسی نموده بمهر ملاحظه
شده از ان مادر مملکت اسلام طبع و نشر کرده پس در صفحه (۶۳)
از کتاب مذکور در تحت عنوان عقیده که معروف بعقیده حواریون است
این عقیده را بفارسی ترجمه کرده و از آنجمله جواد بن ساباط در اوائل
براهین خود با لفاظ انکلیسی این عقیده را نوشته و ترجمه بعربی
کرده است و نزول مسیح را بجهنم مضبوط کرده و از آنجمله در کتاب
نماز نامهٔ عام کلیسای انکلستان که رابرط بروس کشیش انکلیسی ترجمه
بفارسی کرده است در سی و یکم مارچ (مارس) ۱۸۸۲ طبع کرده است
در لندن در صفحه (۱۳۸) در جزء سؤال و جواب (کاتیکیسم) یعنی
تعلیم مبتدیان عقیدهٔ مذکوره را بدین نحو نوشته است سؤال
قانون ایمانرا بگو جواب من ایمان دارم بخدای پدر قادر مطلق
خالق آسمان و زمین و بر پسر یگانه او خداوند ما عیسی مسیح که بواسطه
روح القدس در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد و بحکم
پنطیوس پیلاطس زحمت کشید و مصلوب شده بمرد و مدفون
شده بعالم اموات نزول کرد و در روز سیم از مردگان برخواست
و بآسمان صعود نموده بدست راست خدای پدر قادر مطلق

نشسته است و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری
نماید و من ایمان دارم بروح القدس و بکلیسای مقدس کاتلک
و بشرکت مقدسین و بآمرزش گناهان و قیامت ابدان و بحیات
جاودان آمین انتهی بالفاظه و عبارات قول او و بعالم اموات نزول
کرد مراد همان شیول است که جهنم است تا مصلوبیت مسیح عالم اموات
منحصر بجهنم بود حتی انبیاء هم در جهنم بودند بسبب گناهانیکه در توریة
برای ایشان مذکور است از بت پرستی و قتل و زنا و جناب عیسی
بموت صلیبی خود و معذب شدن سه روز در جهنم ایشان را نجات
داد بالجمله بعد از عقیدهٔ مسطوره در کتاب مذکور بدین نحو مرقوم
گشته سؤال از این قانون ایمان چه چیزها تعلیم شده است
جواب اول من تعلیم یافتم که بخدای پدر که مرا و تمامی موجودات را
آفرید ایمان آوردم دوم اینکه بخدای پسر که مرا و جمیع آدمیان را
فدا شده است ایمان آوردم سیم اینکه بخدای روح القدس که
مرا و تمامی برگزیدگان خدا را تقدیس میکند ایمان آوردم انتهی بالفاظه
ما هم از این سؤال و جواب دو چیز تعلیم یافتیم اول اینکه جماعت
نصاری سه خدا دارند اب و ابن و روح القدس دوم اینکه

ما برای الامتیاز این سه خدا را دانستیم که پدر خلق کننده و پسر نجات
دهنده و روح القدس تقدیس کننده است ضمیمه مخفی نماند
که حضرات مسیحیه گویند که نجات وابسته تثلیث است موحد
صرف و منکر تثلیث کافر در زمرهٔ هالکین است پس هر قدر انسان
در توحید محض خالص و مخلص تر است و عقیدهٔ او محکم و صاف
تر است عذاب او در جهنم زیادتر و بیشتر است هر چند که زاهد
و عابد ناس باشد و گویند تمامی انبیاء و حضرت عیسی و حواریون
مثلث بوده اند و حضرت ابرهیم و موسی علیهما السلام مثلث بوده اند
تا پاس فندر صاحب میزان الحق در کتاب مفتاح الاسرار که مخصوصاً
در اثبات تثلیث و ابطال توحید خالص است در صفحه (۳۹) از
نسخه مطبوعه لندن ۱۸۶۱ چنین گوید باب دوم در بیان و تفصیل
تعلیم تثلیث و آن بسه فصل منقسم گشته و بعد از چند کلمه گوید و در
فصل سیم بیان و اظهار خواهیم کرد که معرفت الله و نجات انسان
وابسته تعلیم تثلیث است انتهی بالفاظه و این عبارت صریح است
در اینکه ما گفتیم که موحد در نزد مسیحیین از هالکین است و بعد
در همان صفحه گوید فصل اول در بیان و ثبوت تعلیم تثلیث از آیات

کتب مقدس که عبارت از توریة و انجیل است انتهی بالفاظه
از این عبارت معلوم میشود که توریة و انجیل مبین تعلیم تثلیث اند
نه توحید خالص پس اینها که کتاب تعلیم شرک مینمایند مسلمانان
بری هستند از کتابیکه تعلیم شرک میکند و بعد در صفحه (۴۰) چنین
گوید مسیحیان بنابر تعلیم مزبور فیما بین اب و ابن و روح القدس
امتیاز حقیقی مرعی میدارند و هر اقنوم شخصیتی را منسوب
میسازند انتهی بالفاظه از این عبارت نیز صریحا معلوم میشود
که در عقیده مسیحیین هر یک از اقانیم ثلثه شخص علیحده و خدای
جدا هستند ربطی بیکدیگر ندارند وای بحال آن جاهلی که مسیحیین را
موحد داند و در صفحه (۴۵) گوید نظر بمضمون آیات و کلماتی که
در تفسیر تعلیم تثلیث ترقیم و ثابت ساختیم واضحست که در آیات
انجیل اشاره بامتیاز فیما بین اب و ابن و روح القدس رفته انتهی
بالفاظه این قول هم مثل قول اول صریح است در امتیاز الهه ثلثه
از یکدیگر و نیز صریحست در شرک ذاتی که اقبح انواع شرک است
چه بت پرستهای زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و چه آنها که پیش بوده و حالا هستند غالبا مشرک در عبادتند

نه در ذات ولکن حضرات مسیحیه مشرک در ذات و صفات و
افعال و عبادتند چنانکه عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی
پس حضرات مسیحیه مشرکتر از جمیع مشرکین اند و در صفحه (۴۷) گوید
مستور و مخفی نماند که نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات انجیل
باسم اب و ابن و روح القدس بیان و توضیح یافته در آیات توریة
نیز اشاره باین سر ذات الهی رفته است انتهی بالفاظه و بعد
در صفحه (۵۰) گوید بنابر مضمون تعلیم تثلیث که در فصل گذشته
از آیات انجیل بیان و ثابت ساختیم باید که شخص معتقد کلام ربانی
قایل اقانیم ثلثه در وحدت ذات الهی بوده معترف نسبت ثلاثه ذات
بذات باشد انتهی بالفاظه و بعد در صفحه (۵۵) چنین گوید الغرض
از آنچه تا حال در خصوص تعلیم تثلیث شرح و ثابت ساختیم انتهی
و بعد در صفحه (۶۳) گوید فصل ستم در بیان اینکه معرفة الله و نجات
وابسته تعلیم تثلیث است انتهی از این عبارت معلوم میشود که در
نزد مسیحیین موحد خداشناس نیست و بعد در صفحه (۶۵) گوید
اولا این فقره که معرفة الله حقیقی بر بشر مبنی بر تعلیم تثلیث است که
آن بی این صورت امکان نخواهد پذیرفت انتهی بالفاظه از این عبارت

مانند بعض عبارات سابقه معلوم میشود که اقرار بتوحید
بدون تثلیث و ترکیب در ذات حق جل و علا ممکن نیست سبحانه
وَتَعَالَی عَمَّا یَقُولُوا الظَّالِمُونَ عُلُوًّا کَبِیرًا بالجمله تمامی کتاب از این
قبیل است و مؤلف الهدایه در صفحه (۲۴۵) از مجلد چهارم کتاب
مذکور نسخه مطبوعه مصر سنه ۱۹۰۲ که از مؤلفات جدیدهٔ حضرات
مسیحیه است بر رد و توهین قرآن و صاحب آن و سایر معالم خیر
الادیان در خصوص تثلیث بدین نحو رقم نموده عقیدة التثلیث
فی الکتاب المقدس من اوله الی آخره الوحدة والکثرة والاقانیم
الثلاثة انتهی بالفاظه و بعد در صفحه مذکوره گوید فیعتقدون
(ای المسیحیون) ان الذات قائمة بثلاثة اقانیم الاب والابن و
الروح القدس وهو تعدد باعتبار الاقانیم انتهی بالفاظه ملخصا
و بعد در صفحه (۲۴۸) گوید قلنا من صرح الطرف فی اوائل الاصحاح
الاول من سفر التکوین وجد دلالة واضحة علی الثالوث الاقدس
انتهی بالفاظه ایضا در صفحه مذکوره گوید ذکر الثالوث الاقدس
فان قوله کلمة الرب المعبر عنه بالاب و بالابن ونسمة فیه وهو
الروح القدس فهذه العقیدة قدیمة من اول خلق العالم لغایة

مجیء المسیح انتهی بالفاظه و بعد در صفحه (۲۵۰) چنین گوید ظهر
ثلاثة رجال لابراهیم کان احدهم یسمی الرب کما فی (تك ۱۸: ۱ و۱۳ و۱۷)
وکذلك ظهر لیعقوب فی بیت ایل ولموسی فی بریة مدین کما تقدم
وکذلك لما اخرج بنی اسرائیل من مصر فثبت مما تقدم وجود عقیدة
الثالوث الاقدس فی کتب موسی و بعد در صفحه (۲۵۳) گوید قلنا
ان عقیدة التثلیث موضحة فی کتاب الله من اوله الی آخره انتهی
بالفاظه فیعلم من هذه العبارة ان کتاب الله عندهم من اوله الی
آخره یعلم الشرك ثم قال فی صحیفه (۲۵۷) ولما اعتمد المسیح واذا
السموات قد انفتحت له فرأی روح الله نازلا مثل حمامة واتیا
علیه وصوت من السموات قائلا هذا هو ابنی الحبیب الذی به
سررت (مت ۳: ۱۶ و۱۷ و مر ۱: ۹ — ۱۱ و لو ۳: ۲۱ و۲۲) فالابن
هو الذی کان علی نهر الاردن بالجسد والروح القدس حل
علیه علی شبه حمامة والاب هو الذی شهد هذه الشهادة
انتهی بالفاظه و حرفا بحرف این عبارت صریحست در اینکه
خدای دوم مسیحیین مجسم شده بود بر لب نهر اردن ایستاده و
خدای سیم بر صورت کبوتر در خدای دوم حلول کرد و خدای اب

فریاد زد که این است پسر حبیب من که بد و خشنودم نمیدانم کدام کفر و شرکی است که بالاتر و قبیح تر از این باشد که شخص عاقل اقرار کند باینکه خدای سیم او مجسم شده بصورت کبوتر بنا بر این باید فرنگیها کمال احتیاط را بکنند در شکار کبوتر که مبادا یکوقت خدا را شکار کرده باشند از کجا میتوان اطمینان حاصل کرد که خدا الا کبوترها و سایر طیور که در هوا طیران میکنند خدا نیستند بالجمله در صفحه (۲۶۹) چنین گوید قلنا ان ذات الله واحدة فی ثلاثة اقانیم متساوون فی القدرة والعظمة والمجد وکما ان صفاته منزهة عن التفاوت فکذلک الاقانیم ثم قال فی اواخر صحیفة المذکورة المراد بمساوات الاقانیم ان الذات واحدة وجمیعهم متساوون فی جمیع الصفات والکمالات الالوهیة وثانیا ان کلا من الاقانیم ممتاز عن الاخر فی اقنومیته انتهی بالفاظه و عبارات این کلام نیز دو امر معلوم میشود اول اینکه اقانیم ثلاثه با امتیاز حقیقی ممتاز از یکدیگر هستند و ثانیا در جمیع صفات کمال برابر و برادر هستند هیچ علو و برتری بر یکدیگر ندارند الحاصل از این قبیل کفریات در کتب ایشان بسیار است ذکر همه منافات دارد با اختصار رساله و برای اثبات مدعا همین

قدرها کافی است را است گفت انکسیکه گفت (فخر رازی) لا نری فی العالم مقالة اشد فسادا و رکاکة و بعدا من العقل من مقالة النصاری حمد خدا را که ما را از شرک نجات داد و داخل زمره موحدین فرمود له الحمد والمنة ثم له الحمد والمنة تذییل در بیان بعضی تسبیحات و ادعیه نصاری که متعلق بتثلیث است در ذیل عقیده مسلمین بعضی از تسبیحات و ادعیه ایشان را رقم نمودیم اکنون بعضی از تسبیحات و ادعیه نصاری را نیز بشنو و بعقل خود موازنه کن که کدام یکی اولی هستند که منتسب بخدا شوند و هر کدام بعقلت نزدیک شد انرا قبول کن این تسبیحاتیکه نقل میشود از کتاب عبادت یعنی کتاب صلاة و اتی و نجمن یانی و تیمش انی در سنه ۱۸۹۵ در افسل از ممالک نمسه در مطبع ولیم درو کولم مطبوع گردیده است پس در صفحه (۲۰) از کتاب مذکور در تحت نماز استماع را زید بن نحوم مرقوم است (۱) بشمت بابرو برونه و روح دقد شه امین یعنی باسم پدر و پسر و روح القدس و در صفحه (۲۱) گوید (۲) هو و سغید و شبحه و مو فره و مو رمه و شبحا و برخا که مشتما یره و الیت ادعا هو شمه سغید و خفیر ادی

طلاطیونه فدشت الخ یعنی بشود سجده وتسبیح وبزرگی وبلندی
وشکر وبرکت در آسمان وروی زمین بآن اسم مسجود وموقر که
عبارتست از تثلیث مقدس (۳) در صفحه (۲۳) کوید خفراهوی
قاباه وبرونه وروحه دقدشه من ابت هل ابت ابدی یعنی
توقیر باد بر پدر وپسر وروح القدس از ازل تا ابد الآباد انتهی
این تسبیح در سه موضع این صفحه مذکور ومتضمن دو شرکست
اول شرک ذاتی دوم شرک عبادتی (۴) در صفحه (۲۳) کوید
یا یشوع صمحاده دهوخراداباب دصرت دهوبنومو سغیدات
دهو یلخ برناشه وزدلخ کرداهه دبنی نبخاده عالخ مسوقی
تشبحته قبده دهو شتبوخ برخبره الخ یعنی ای عیسی حامل ودارای
بزرکی پدر وصورت اقنوم مسجود تو مجسم کشته انسان شدی
وطلوع کردی در این دنیا تورا سجده میکنم تقدیم تسبیحات خودرا
باسم مبارک این عبارت متضمن سه کفر است اول اینکه عیسی
شریک خداست دوم اینکه خدا مجسم شد سوم اینکه عیسی را سجده
میکند وتسبیح میکوید (۵) ودر صفحه (۲۴) کوید شبحه لابه
ولبره ولروحه قدشه یعنی تسبیح باد پدر وپسر وروح القدس را

(۶) صفحه (۲۵) عقیده خود توثن را بیان کرده است که ما
سابقا آنرا نوشتیم دیکر بتکرار آنها نمی پردازیم (۷) در صفحه (۱۱۹)
چنین کوید شبحه لشمیوخ یا آله آبا برات بیرقدرت نخ برنی من
جومندی بسلما ودعمیته دکانوخ شبحه لشموخ یا آلها بره
دات برهونه توخ پوردقی من یحنه وتبخه قانی ترعان دبیر دلیس
لشموخ یا آلها روحه دقدشه دعوت بی دان دخنخ اوهشمه
بزقادن الاخ یا تلاثیوته قدشت الخ یعنی تسبیح میکویم باسم
تو ای خدای پدر که بقدرت خود از هیچ چیز مرا بشکل وصورت
خود آفریدی وتسبیح میکویم باسم تو ای خدای پسر که بعقل خود
مرا از جهنم نجات داده درهای فردوس را بر روی من باز نمودی
وباسم تو تسبیح میکویم ای خدای روح القدس که برحم خود مرا تقدیس
نمودی وتورا سجده میکنم ای ثلاثه مقدسه انتهی کفریات این عبارات
بسیار است اول اطلاق لفظ الله است بر ابن وروح القدس
دوم شریک قرار دادن آنها با خداست در ذات سیم شریک
قرار دادن ابن وروح القدس است در عبادت با خدا چهارم
اثبات نمودن شکل وصورت است برای خدا پنجم مدعی کردیده است

براینکه انسان شبیه خدا است در شکل و صورت ششم سجده
نمودن است برای تثلیث بهفتم معین نمودن شغل هر یک از
الهه ثلاثه است که پدر خالق پسر منجی روح القدس مقدس و
این نماز طولانی نیست ما خلاصه کردیم تمامی کتاب از این قبیل است
که مملو از کفر و شرک است چون کتاب مذکور از کتب فرقه کاتلک است
لهذا لازم آمد که چند کلمه از کتاب نماز نامه عامه انگلیسیها
و پروتستانیها نیز نقل نمائیم اول در صفحه (۷۴) از کتاب نماز
نامه عامه که حال او سبق بیان یافت بدین نحو مکتوبست در
تحت این عنوان (یکشنبه تثلیث صلاة) ای خدای قادر مطلق
و سرمدی که ما را بتوفیق خود براه مستقیم آورده تا جلال تثلیث
اقدس را اقرار بکنیم الخ و در صفحه (۷۵) گوید یکشنبه اول بعد از
تثلیث صلاة و بعد از آن صفحه الی صفحه (۸۹) بیست و پنج یکشنبه
میشمارد هر یکشنبه را نماز مخصوص و عبادت مخصوص معین
مینماید همه متعلق بتثلیث اند ذکر همه را رساله گنجایش ندارد
در صفحه (۶۴) در روز جمعه صلیب چنین گوید ای خدای قادر مطلق
از تو استدعا میکنم که بر این عیال خود که خداوند ما عیسی مسیح

برای ایشان تسلیم شده و بعد از دو سطر گوید او اولا با تو و روح
القدس خدای واحد زنده میباشد و سلطنت میکند تا ابد
الآباد آمین و بعد در صفحه (۶۵) گوید خداوند ما عیسی مسیح
که با تو و روح القدس خدای واحد و زنده میباشد و سلطنت
میکند تا ابد الآباد آمین و در صفحه (۶۷) گوید پدر و پسر و روح
القدس را جلال باد چنانکه در ابتدا بود الآن هست و تا ابد
الآباد خواهد بود آمین ایضا در همین صفحه گوید خداوند ما مسیح
که با تو و روح القدس خدای زنده میباشند سلطنت میکند الخ
و در صفحه (۷۲) گوید با او (عیسی) که با تو و روح القدس خدای
واحد زنده است الخ و در صفحه (۷۳) نیز همین عبارت را تکرار
کرده است و تمامی کتاب از این قبیل است از تمامی این کلمات چهار
امر مفهوم شد اول اینکه جماعت نصاری مشرک در ذات شدند
دوم در صفات چرا که مسیح و روح القدس را ازلی و ابدی
میدانند چنانکه دیدی و دانستی سیم مشرک در افعالند چرا
که عیسی و روح القدس را نیز خالق و رازق و محیی و ممیت میدانند
زیرا که با خدای اب متحد میدانند ایشان را در جمیع صفات چنانکه

از سؤال وجواب دینی ایشان در یافتی وسبق بیان یافت چهار مرتبهٔ
مشرک در عبادتند چه عیسی وروح القدس را نیز عبادت میکنند
چنانکه مکرر دیدی ودانستی از عبادتهای ایشان واین را هم
دانستی که کمتر مشرکی در عالم یافت میشود که در جمیع مراتب اربعه
مذکوره مشرک باشند وخداوند در سورهٔ مبارکه المائده از آیه
(۷۲ الی ۷۸) کفر ایشان را در مسئله تثلیث بدین نحو عیان وبیان
فرموده است لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ أَنْصَارٍ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ
مَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ
يَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ
انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ قُلْ
أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ
الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا
وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ خلاصهٔ ترجمهٔ این کلمات بفارسی این
باشد بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند بدرستیکه مسیح
پسر مریم خداست وحال آنکه مسیح گفت ای بنی اسرائیل عبادت
وبندگی کنید خدا را که رب من ورب شماهاست هر دو مخلوق
او سبحانه وتعالی میباشیم هرکه شرک آورد بخدا مرا وغیر مرا
شریک خدا قرار بدهد بتحقیق که خدا تعالی حرام کرده بروی
بهشت را که هرگز داخل آن نشود ومأوای او جهنم است وبرای
ستمکاران که مشرک باشند هیچ یاوری یافت نمیشود که دفع
عذاب از ایشان کند بدرستیکه کافر شدند آنانکه گفتند
الله تعالی یکی از آلهه ثلاثه وخدایان سه گانه است که آن اب
وابن وروح القدس است بقول عموم نصاری واب وابن و
مریمست باعتقاد مرقیون وحال آنکه نیست در وجود ذات
واجب که مستحق عبادت باشد مگر خدای یگانه واگر منتهی
نشوند از شرک این جماعت نصاری وقایل بتوحید نکردند

هر آینه برسد آنان را که کافر شدند از ترسایان عذاب الیم و دردناک
آیا رجوع نمیکنند بسوی خدا بترک شرک و اعتقاد بوحدانیت
او و آمرزش بخواهند از او بوسیلهٔ توحید و تنزیه او از اتحاد او با
مسیح و حلول در مریم و شریک قرار دادن برای او در ذات و صفات
و افعال و عبادت و خدا تعالی غفور رحیم است برای مستغفران
از شرک که پردهٔ رحمت بر گناهان ایشان میپوشاند نیست و نبود
مسیح پسر مریم مگر رسولی از رسولان خدا و قبل از او رسولان کثیر
بودند مثل حضرت موسی و غیره که اجل و اعظم و اکبر بودند بالقطع
و الیقین از حضرت مسیح پس اگر کثرت معجزات دلیل الوهیت
باشد موسی هم باید خدا باشد که معتقد بمعجزات او هستید و مادر مسیح
نیز کثیر الصدق و مصدق انبیای قبل بوده و این مادر و پسر
مانند سایر بشر محتاج بودند و غذا میخوردند بنگر که چگونه برای
ایشان بیان میکنیم دلایل توحید را و نظر کن که چگونه ایشان افک
و افترا میگویند در شریک قرار دادن ایشان برای ما بگو ای رسول
ما بجماعت نصاری که آیا عبادت میکنید من دون الله آنانی را
که هیچ قدرت ندارند بشما ضرری و نفعی برسانند در صورتیکه

عیسی علیه السلام قادر نباشد بدفع ضرر یهود از خود با منتهای سعی
که او را بدار نکشند و نکشند بنا بر قول شما چگونه میتواند ضرر اشرار
از شما دفع کند و خدا معبود بحق اوست میشنود اقوال باطلهٔ شما را
و میداند عقاید باطلهٔ شما را بگو ای اهل کتاب جماعت یهود و
نصاری غلو نکنید در دین خود که یکی از شما عیسی را خدا بگوید و
دیگری ولد الزنا متابعت مکنید هواهای گذشتگان خود را
و تقلید از ایشان منمائید که پیش از شما ایشان گمراه شدند و بسیاری را
هم گمراه کردند از سواء سبیل گمراه شدند انتهی ایضا حق تعالی
در خطاب باهل کتاب در سورهٔ النساء آیه (۱۷۰) میفرماید یَا أَهْلَ
الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَی اللهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا
الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللهِ وَکَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَی مَرْیَمَ وَ
رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَیْرًا لَکُمْ
إِنَّمَا اللهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِی السَّمَوَاتِ
وَمَا فِی الْأَرْضِ وَکَفَی بِاللهِ وَکِیلًا در این آیهٔ مبارکه نیز حضرت
اقدس الهی اولاً نهی میفرماید حضرات را از غلو در حق مسیح که
او را خدا نگویند و ثانیاً بصیغهٔ حصر میفرماید مسیح نبوده است مگر

رسول خدا و ثالثا نصاری را نهی میفرماید از قول بتثلیث و رابعا
بصیغه حصر وحدانیت خود را خبر میدهد و نفی اقانیم میفرماید
خامسا خود را منزه میفرماید از اتخاذ ولد سادسا میفرماید من
مستغنی هستم از اتخاذ ولد زیرا انچه در آسمانها و زمینهاست
مملوک من است پس محتاج بولد نخواهم بود و در آیه (۱۱۶) از سوره
المائده میفرماید وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ
لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِی وَاُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ انتهی در سابق
مسبوق شدی که مراد از الناس در این آیه مبارکه مریمیون
میباشند که ایشان مریم را اقنوم سیم میدانند نه روح القدس را
بالجمله از این آیات مبارکات عقاید نصاری را واضح بنحوی که
بیان نمودیم معلوم میگردد که ایشان کافر و مشرکند یا نمی بینی
بعد از خبر دادن از کفر ایشان در آیه (۷۲) از سوره مائده میفرماید
اَنَّهُ مَنْ یُشْرِكْ بِاللّٰهِ عجب جاهل و نادان است شخصی که اینها را
موحد میداند بلی بحث از عقاید ایشان خبر ندارد اقلاً از مضمون
قرآن مجید با خبر باش الحاصل ما در بیان عقاید ایشان کاری
نکردیم جز اینکه آیات قرانیه را شرح داده و تفسیر نمودیم و اگر

بیان کفریات ایشان بدبود خدا بیان نمیفرمود تتمیم از انچه
تا بحال مرقوم افتاد معلوم و مشخص گردید که حضرات مسیحیه
اولاً مثلث و مدلس اند و ثانیا عیسی را پسر خدا و خدا را پدر عیسی
میدانند این عقیده عموم ایشانست هر کس مسیحی است در عالم
صاحب این عقیده است و مراد ایشان از لفظ پدر و پسر نیز بیان
نمودیم دیگر در اینموضع بتکرار آن نمیپردازیم لکن گوئیم که فرقه
کاثلک که اعظم و اقدم جمیع فرق است حتی امروز عدد نفوس
ایشان زیادتر از سایر فرق است و جمیع فرق از آن منشعب گردید
نغمه دیگر در طنبور زیاد میکنند (زاد فی الطنبور نغمة اخری) این
نغمه اینست که مریم را مادر خدا میدانند و کتابهای ایشان مملو
از این لفظ است از انجمله در صفحه (۴۰) و (۴۱) از کتاب الهو کاتیه نسخه
مطبوعه سنه ۱۸۸۶ در خطاب بحضرت مریم بدین نحو مرقوم است
یَا مَارْتْ مَرْیَمْ یِمَّهْ دِاَلَهْ صَالِی مِنْ گیبْ دِیَا خَطَائِیْ یعنی ای حضرت
مریم مادر خدا نماز بخوان از جانب ما گنهکاران و در صفحه (۴۵۹)
از کتاب تحمن یاتی نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ بدین نحو مرقوم است در خطاب
بمریم بتولت یمه دملکی بمه دیاروقه و یمه د آلَهَ انتهی

یعنی ایم پربتول مادر ملك الملوك مادر نجات دهندهٔ ایشان
و مادر خدای ایشان و در صفحهٔ (۱۶۱) چنین گوید لاخشخ قت
مارت مریم بتپ قول و یت بمرد اله یعنی چنین خیال نکنیم که
حضرت مریم از راه اتفاق مادر خدا شد بلکه از اول مادر خدا بود
خدا خبر داده بود شان او را بعد از صفحهٔ مزبوره الی صفحهٔ (۴۶۹) بعضی
خود ادعای خود را ثابت میکند از توریة و انجیل و سایر صحایف
انبیاء و رسایل حواریون و بعد در صدد در صفحهٔ (۴۶۹) چنین گوید
حی عیدا بادکی تاخ قت مارت ماریم داله له الخ یعنی انزمانی که
مریم را مادر خدا میگوئیم چنین اعتقاد نمینمائیم که پیش از مریم خدائی
نبوده که مریم خدا را افرید (خاصالی) حاشا بلکه خدا مریم را افرید
و بجون خود او را نجات داده همهٔ آن شفقتها را در حق او کرده و او را
مزین و مشرف فرموده بلکه باینمعنی او را مادر خدا میخوانیم که خدا
از او زائیده شد مثلا مادر ما مادر جسمانی ماست و روح ما
از جانب خداست و پیش از جسم بوده باز او را مادر خود میخوانیم
و مادر تمامی اقانیم ما و همین نحو مارت مریم را مادر خدا میخوانیم هر
چند که لاهوت مسیح از او نیست و خدائی را او بخدا نداده مثل

اینکه مادر شاه مادر شاه را میخوانیم و حال اینکه شاهی را مادر شاه
نداده و مریم را مادر نجات دهندهٔ خود میخوانیم و حال اینکه نجات
از جانب او نیست و همین طور مریم را مادر خدا میخوانیم و حال اینکه
خدائی از او نیست بمثل دیگر که خیلی سهل و آسان است اینمعنی را
توضیح نمائیم روزیکه ما از مادر متولد میشویم و در حین ولادت
مادر ما را تعمید نمیدهد و دارای هیچ هنری هم نیستیم و اما
پس از آنکه بزرگ شده و ترقی میکنیم مادر ما هم با ما ترقی میکند
اگر کاهن باشیم مادر ما را مادر کاهن میگویند وقتی خلیفه میشویم
مادر ما را مادر خلیفه گویند و چون پاطریرک و پاپ میشویم مادر ما
مادر پاطریرک و پاپ میشود و چون سلطنت پیدا میکنیم مادر
ما مادر سلطان میشود و چون انوقتی که حضرت عیسی حلول
کرد در مریم خدا بود و انوقتیکه از مریم متولد شد خدا بود پس
حقیقةً مریم مادر خداست (خدا را حامل شد و خدا را زائید
خدا را شیر داد و خدا را بزرگ کرد در ختنه خدا را شست شپشهای
خدا را کشت نجاست خدا را شست همهٔ اینها حقیقة است نه مجاز)
مثل دیگر اینکه عیسی علیه السلم بلاهوت و ناسوت کاملش پسر خداست

وهمین طور بلاهوت وناسوت والوهیت وانسانیت پسر انسان است
یعنی پسر مریم که هم پدر خدا است وهم مادر خدا است واین تعلیم از
آفتاب روشنتر است پس من مریم را با ایلیشبا مادر یحیی که مملو
از روح القدس بوده همشیره این دو نفر را مادر صاحب ومادر خدای
خود میخوانیم انتهی مؤلف کتاب سلمه الله تعالی گوید که عیسی
اقنوم دوم است وروح القدس اقنوم سیم اقنوم دوم در مریم
حلول کرد اقنوم سیم در ایلیشبا مادر یحیی چرا مریم مادر خدا شد
وایلیشبا مادر خدا نشد که او را مادر صاحب میگوئی ومریم را
مادر خدا وحال اینکه استوا در دلیل موجب استوا در مدلول است
پس باید ایلیشبا هم مادر خدا باشد واز باب دوم اعمال معلوم
میشود که روح القدس در حواریون حلول کرد پس باید انها
هم پدران خدا باشند بنابراین قانون وبنص انجیل لوقا باب (۱) آیه (۱۵)
یحیی چون از مادر متولد شد مملو از روح القدس بود پس او هم
باید پدر خدا باشد وهمچنین هرکسیکه روح القدس در او حلول
کرد وچون در این رساله در صدد بیان عقیده هستیم نه در صدد
رد وقبول لهذا از ابطال اعراض نموده بهمین قدرها از نقض قناعت

میکنیم حاصل این شد که در نزد مسیحیین مریم مادر خدا است
مسلما **فائده** در بیان دو قانون مختصر از کاتلک قانون اول
اینکه فرقه کاتلک آرد بسیار دقیقی در کلیسا حاضر کرده وخمیر
میکنند نان فطیر میپزند وکاهن نان را گرفته آیاتی را که حضرت
مسیح در عشاء ربانی خواند که در اواخر اناجیل مکتوب است متی
باب (۲۶) آیه (۲۶) بر ان نان میخواند واعتقادش اینست که آن
نان مستحیل میشود بمسیح کامل بلاهوت وناسوتش اول خود
قسیس وکاهن نان را سجده میکنند ودر سجده میگویند ای خدای
ما عیسی مسیح تو ما را بخون خود از آتش جهنم نجات دادی ودر
فردوس را بر روی ما باز کردی بر ما گنهکاران رحم بفرما وبعد
نان را بصفوف نصاری دائر میکنند وهمه بسجده افتاده کلمات
مذکوره را میخوانند پس از ان نانرا قطعه قطعه میکنند بقدر ناخن
بلکه کوچکتر واعتقادشان اینست که در هر ریزه از ریزهای نان
یک مسیحی است کامل بلاهوت وناسوت واگر مثلا ده هزار
نفر کشیش در ان واحد تقدیس نمایند در مشرق ومغرب وهمه
نانها را ریزه ریزه نمایند در هر قطعه از ان یک مسیحی است کامل

بلاهوت وناسوت بعد آن ریزهای نانرا کاهن تقسیم میکند
میان افراد نصاری ولکن بدست ایشان نمیدهد قطعهای
نانرا بلکه ریزهای نانرا در دامن خود ریخته یک یک نصاری
میروند دهن خود را باز کرده کاهن وقسیس نانرا در دهان ایشان
میگذارد در حالی که دعا میخواند باهنگ مخصوص وشرطش
اینست که ایشان دندان بآن نان نزنند زیرا اگر دندان زنند
مسیحرا مجروح کرده اند بلکه بی اینکه دندان بزنند باید آنرا
بلع نماید وهر کس آن نانرا بلع کند خدا را بلعیده وآن نان تحلیل
نمیرود بلکه همانطور در شکم ایشان میماند خود خورنده متحیل
شده خدا میشود بنا هست که شخص واحد ده هزار مرتبه از
این نان می بلعد در واقع ده هزار خدا خورده وخود حقیر خدا
میداند که در جاهلیت چه قدر از این نان خورده ام وبمردم
خورانیده ام علی قولهم من هم خدا هستم العیاذ بالله بالجمله هر کس
این نانرا بخورد جمیع گناهانش آمرزیده است دلایل اینمسئله را
وخود اینمسئله را مشروحا از صفحه (۱۸ الی ۲۴) جلد اول انیس
الاعلام تواند یافت بر قاری حتم است که بموضع مذکور رجوع

نموده

نموده از فهمیدن اسرار لذت ببرد پس بنا بر قانونی که صاحب
کتاب قرار داد که عیسی در مریم حلول کرده او مادر خدا شد باید
تمامی اشخاصی که از این نان میخورند از رجال ونساء کور وکچل که
عیسی بلاهوت وناسوتش در آنها حلول مینماید همه پدران ومادران
خدا باشند فعلیهذا عدد پدران ومادران خدا بملیانات غیر
محصوره میرسد هیچ ولد الزنائی در عالم اینقدر پدر ومادر
ندارد حلالزاده یک پدر ویک مادر دارد وحرامزاده یک مادر
ومنتها ده پدر وحمد خدا را که ما را از اعتقاد باین خرافات نجات
داد حمدا له ثم حمدا له علی ما هدانا ثانوز دقیقه اینکه عموم مسیحیین
در وقت دعا دستها را بسوی آسمان بلند میکنند الا جناب
پاپ که در وقت دعا سر انگشت خود را بلند میکند بهر انگشتی
اشاره بسوی یکی از اقانیم ثلثه مینماید وایضا از خصایص پاپ است
که صلیب را بر پا می بندد ودیگران بر سر پای او اشرفی زر دیگرا
که مجمع حواس است هر که صلیب را میخواهد زیارت کند پای
پاپ را باید زیارت کند وایضا از خصایص اوست که چهار
نفر بیشتاوب تخت ورا دوش بگیرند این ذکر را میخوانند (قدس

قدس مارا پاپا) یعنی قدوس قدوس رب ما پاپ و نیز از خصا
اوست که مطهر دارد مخالفین خود را در مطهر عذاب میکند
بعد از موت در جهنم برزخ که مراد از مطهر اوست هر کس که
میخواهد میت او در مطهر نسوزد باید مبلغی بدهد و سند
مغفرت بگیرد و صورت سند مغفرت را در باب ششم جلد
دوم کتاب مستطاب انیس الاعلام خواهد یافت ایضا از
خصایص پاپ و خلفاء و نواب اوست که گناهان خلق امیامرزند
در حال حیات بشرط اقرار و دادن مبلغ گزاف بپاپ و نواب او
هر کس بقدر استطاعت و قوه خود احدیرا از این باب فیض
محروم نمیکند و از خصایص تابعین پاپ است که سجده بر
صلیب و صور قدیسین و قدیسات مینمایند و برای آنها بخور
میکنند روسها نیز در اینمسئله شراکت با تابعین پاپ بالجمله
جزئیات عقاید ایشان بسیار و رساله برای ذکر همه گنجایش
ندارد این بود خلاصه عقاید مسیحیین در باب معرفة الله با
عقاید مسلمین موازنه کن خدا عقلت داده هر کدام را برای خود
پسندیدی قبول کن تعصب و لجاجت و غرض در امر دین غلط است

من هم مثل تو بودم در مسیحیت خواهر و برادر و پدر و مادر
و قوم و خویش و عشیره و قبیله داشتم همه را برای خاطر توحید
ترک کردم اینها را نمیشود بر خدا ترجیح داد الحمد لله علی التوفیق
والهدایة مع الصحة والسلامة فصل چهارم در بیان
عقاید مشترکه فیما بین یهود و نصاری بعض آیات قرانیه را
در باب معرفت ذات و صفات الهی در عقاید مسلمین نقل کردیم
اکنون بر حسب وعده بعض آیات عهد عتیق را که مشترکست
فیما بین یهود و نصاری در باب معرفة الله نقل خواهیم کرد انشا
الله تعالی و تو عقیده طرفین را از آنها استنباط خواهی کرد
علاوه بر آنچه گذشت در فصل سیم از عقاید نصاری اول
حضرات نصاری گویند که خدا روح است غیر متناهی در صفحه
(۳۸) و (۳۹) در عقیده (۱۴) در سؤال (۲) از کتاب قیتقیسموس
بدین نحو مکتوبست (۲) آلَه مُودْیلی یعنی خدا چیست آلَه
رُوخَه اَبَدیَنا یرو کامِلیلی الخ یعنی خدا روحی است غیر متناهی
و کامل و در سؤال و جواب (۴) صفحه (۲) از کتاب سؤال و جواب
دینی که حالا ان مرقوم شد بدین نحو مکتوبست سؤال خدا چیست

جواب خدا روح است نا متناهی و سرمدی الخ و در آیه (۲۴)
از باب (۴) از انجیل یوحنا بدین نحو مرقوم است خدا روح است الخ
و جماعت یهود گویند که خدا جسمی است متناهی محدود از آیات
اثیر اینمطلب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و حضرات
مسلمین گویند که خدا نه روح و نه جسم بلکه خالق ارواح و اجسام
و سایر اشیاست شیء لا کالاشیاء لیس کمثله شیء حقیقت
ذات مقدسش لا یدرک است ما عرفناک حق معرفتک مراد معرفت
ذاتست و اگر نه در اوصاف حقیقت صاحب این کلمات خدا را
شناخته بود دوم جماعت یهود و نصاری نظر بمضمون کتاب
مقدس گویند خداوند عالم را خلق کرد و بعد از خلقت عالم
نادم و پشیمان شد عالم را بطوفان غرق کرد از آن هم نادم و
پشیمان شد در باب (۶) از سفر تکوین بدین نحو تبیین گشته است
(۶) و خداوند پشیمان شد که انسان را در زمین ساخته بود و
در دل خود محزون گشت (۷) و خداوند گفت انسان را که آفریده ام
از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را
چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان و در آیه (۲۱) از باب

(۸) ایضا از سفر تکوین مرقوم است که خداوند از غرق کردن
ایشان نیز متأسف شد و در باب (۹) مکتوبست که خدا عهد
کرد بعد از آن طوفان عامه نفرستد از کلمات مرقومه امور ذیل
معلوم میگردد اول اینکه خدا از خلقت عالم پشیمان شد
دوم اینکه در دل خود محزون گشت سیم اینکه متأسف شد
چهارم اینکه بعد از غرق عالم از آن هم نادم شد معلوم میشود
که خدا دل دارد و محزون میشود و در آیه (۱۱) از باب (۱۵)
از کتاب اول شموئیل در خطاب و وحی بر شموئیل بدین نحو مرقوم است
(۱۱) و کلام خداوند بر شموئیل نازل شده گفت پشیمان شده‌ام
که شاؤل را پادشاه ساختم زیرا که از پیروی من برگشته کلام مرا
بجا نیاورده است الخ از این آیه نیز صریحا معلوم میشود که اول
شاؤل را پادشاه ساخت و بعد پشیمان شد اکنون از جماعت
یهود و نصاری سؤال میرود که آیا خدا میدانست مآل
انسان بکجا منتهی خواهد شد در شرارت و شاؤل بعد از
سلطنت چه خواهد کرد یا نه در صورت اول جهل خدا لازم آید
در صورت ثانی چرا عالم را خلق کرد و شاؤل را سلطان قرار داد

تا اینکه پشیمان شود و در دل خود محزون گردد پس از آنکه عالم را
غرق کرد چرا پشیمان شد آیا شرارت بنی آدم را فراموش کرد
یا نمیدانست که نوح قربانی خواهد کرد و بخور او بدماغ خدا خواهد
رسید خوش است چنانکه در آیه (۲۱) از باب (۸) از سفر تکوین
مرقوم است ششم اینکه نظر بمضمون کتاب مقدس اعتقاد
مینمایند که خدا مثل خرس است و شیر چنانکه در آیه (۱۰) از باب
(۳) از مراثی ارمیا مرقوم است که او (خدا) برای من خرسی است
در کمین نشسته و شیری که در بیشه خود میباشد چهارم ایضا
نظر بمضمون کتاب مقدس یهود و نصاری اعتقاد مینمایند که
خدا مثل کرم بید است چنانکه در آیه (۱۲) از باب (۵) از کتاب
هوشع از قول خدا مرقوم است (۱۲) بنابراین من برای افرایم مثل
بید شدم و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی پنجم اینکه
خدا پلنگ است در اعتقاد یهود و نصاری چنانکه در آیه (۷)
و (۸) از باب (۱۳) از کتاب هوشع در مقام بیان اوصاف خدا
مکتوب است (۷) پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند
پلنگ در سر راه در کمین خواهم نشست (۸) و مثل خرسی که بچههایش را

ازو

از وی ربوده باشند بر ایشان خواهم آورد و پرده دل ایشان را
خواهم درید مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات
صحرا ایشان را خواهند درید انتهی آفرین بر این خدا که مثل
شیر است و مانند پلنگ است و مثل خرس ماده است که بچههای
او را از او ربوده باشند حمله میکند پرده دل میدرد و مثل شیر
آدم میخورد و بعد که ایشان را خورد خبر میدهد که حیوانات صحرا
ایشان را میدرند عقلش نمیرسد که کسی باقی نمانده ششم
اینکه خدا نظر بمضمون کتاب مقدس چوپانست چنانکه در آیه
(۱۱) از باب (۴) خود وی خبر داد هفتم اینکه خدا دلاک ریش
تراش است چنانکه در آیه (۲۰) از باب (۷) از کتاب اشعیا مزبور
و مذکور است و حال اینکه مکرر از ریش تراشی نهی کرده است در
تورات هشتم اینکه خدا تاجر غلام و کنیز فروش است چنانکه در
آیه (۸) از باب (۳) از کتاب یوئیل نبی علیه السلام خود وی خبر داده
(۸) و پسران و دختران شما را بدست بنی یهودا خواهم فروخت
نهم اینکه خدا قابله است چنانکه در آیه (۲۲) از باب (۳۰) از
سفر تکوین مرقوم است که رحم را میگشاید رسیدگی میکند

دهم اینکه خدا قصاب است چنانکه در آیه (۶) از باب (۳۴)
از کتاب اشعیاء نبیش ما را خبر میدهد یازدهم اینکه خدای یهود
و نصاری کثیر الاولاد است زیرا که اولا جناب داود پسر بزرك
خدا و جدید الولاده است آیه (۷) از زبور دوم بدین نحو است (۷)
فرمان را اعلام میکنم خداوند بمن گفته است تو پسر من هستی امروز
ترا تولید کردم انتهی و در آیه (۲۶ و ۲۷) از مزمور (۸۹) بدین
نحو مرقوم است او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی خدای من
و صخره نجات من من نیز او را نخست زاد خود خواهم ساخت انتهی
پس از اینجمله معلوم شد که داود پسر خدا است و او را تازه زائیده است
مع ذلك خبر میدهد که نخست زاد من است و این برخلاف عقیده
نصاری است که گویند عیسی از قدیم متولد شده خدا است و از
این قبیل تناقضات در کتابهای ایشان بسیار است و نیز معلوم
میشود که خدا پدر داود است ثانیا در آیه (۱۴) از باب (۷) از کتاب
دوم شموئیل مرقوم است که سلیمان پسر خدا و خدا پدر سلیمان است
ثالثا در آیه (۹) از باب (۳۱) از کتاب ارمیا مرقوم است که افرائیم اول
زاد خدا است رابعا اینکه عموم بنی اسرائیل ابناء الله و اول زاد خدا

هستند در آیه (۲۲ و ۲۳) از باب (۴) از سفر خروج از قول خداوند
خطاب بموسی بدین نحو مرقوم است و بفرعون بگو خداوند چنین
میگوید اسرائیل پسر من و نخست زاد من است بتو میگویم پسر مرا
رها کن تا مرا عبادت نماید و اگر از رها کردنش ابا نمائی همانا پسر
تو یعنی نخست زاد ترا میکشم انتهی نمیدانم چند نخست زاد دارد
گاهی خبر میدهد که داود نخست زاد من است و گاهی افرائیم و
گاهی عموم بنی اسرائیل که در زمان فرعون بودند مطالعه کننده این
توریة متحیر میشود نمیداند که نخست زاد و اکبر و اول اولاد خدا
کیست یا جناب داود است یا افرائیم است یا عموم بنی اسرائیل اند
و انگهی عموم بنی اسرائیل چطور نخست زاد میشوند زائیدن اینهم
در یك شکم غیر ممکن است بالجمله در آیه (۱) از باب (۱۴) و آیه (۱۹)
از باب (۳۲) از توریة مثنی و آیه (۲) از باب (۱) و آیه (۸ و ۱۶)
باب (۶۳) کتاب اشعیا و آیه (۱۰) باب (۱) کتاب هوشع معلوم میشود
که عموم یهودیها پسران خدا هستند و از آیه (۷) باب (۳۸) کتاب
ایوب معلوم میشود که عموما عباد فرزندان خدا هستند و همچنین
از مواضع کثیره دیگر خامسا در آیه (۳۸) از باب (۳) از انجیل

لوقا معلوم میشود که آدم ابو البشر علیه السلام پسر خداست ثانیاً
در آیهٔ (۵) از زبور (۸۲) مکتوبست که جمیع ایشان فرزندان خدا یند
ثالثاً بعاد در آیهٔ (۳ و ۴) از باب (۶) از سفر تکوین مرقوم است که جمیع
ابناء اعیان و اشراف ابناء الله اند رابعاً در انجیل مکتوبست که
عیسی فرزند یگانهٔ خداست و این بسیار عجب است کسیکه این
همه برادر داشته باشد چگونه یگانه محسوب میشود پس از این نصوص
و غیر اینها که امثال اینها یند واضح معلوم میشود که خدای یهود
و نصاری کثیر الاولاد است و از مطالب فصل سابق مسبوق شدی
که کثیر الآباء و الامهات نیز هست پدرها دارد مادرها دارد
منتهی مریم مادر بزرگ اوست و حضرت حق جل و علا در مقام
توبیخ یهود و نصاری جهة این عقیده در قرآن مجید میفرماید که
قَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَیٰ نَحْنُ اَبْنَاۤؤُا اللهِ وَاَحِبَّاۤؤُهُ از این
آیهٔ مبارکه استنباط مینمائیم که تمامی مواضع مذکوره و غیر اینها
که امثال آنها میباشند از کتاب مقدس کلام الله نیستند بلکه
از تحریف محرفین داخل این کتب گردیده اند چه اگر کلام خدا بود
آنها را تمجید میکرد نه توبیخ تنبیه معنی اینکه اهل کتاب خود را

ابناء الله دانند آنستکه گویند در قیامت وارث جمیع ما یملك
خدا میشویم حتی در ربوبیت چنانکه در فصل (۲) و باب (۴)
از همین رساله در عقاید نصاری خواهی دانست انشاء الله تعالی
دوازدهم اینکه خدای جماعت یهود و نصاری خدائیست که
از دماغش دود برمیآید و از دهانش آتش میجوشد که زغال از آن
افروخته میشود چنانکه در آیهٔ (۹) از باب (۲۲) از کتاب (۲) شموئیل
مکتوبست سیزدهم اینکه باید اعتقاد نمود که از نفس خدا یخ
بسته میشود و وسعت آبها منجمد میگردد بنابر تصریح آیهٔ (۱۰) از
باب (۳۷) کتاب ایوب عجب خدائیست از یکطرف ملاحظه میشود
که دهان مبارکش چنان گرم است که زغال از او افروخته میشود
دماغش هم مثل بخاریست که دود از او برمیخیزد و از طرف دیگر
دهانش چنان سرد است که از نفسش یخ بسته میشود نمیدانم دو
دهن دارد یا دارای اوصاف متضادهٔ متناقضه است ظاهر اینست
که دارای اوصاف متناقضه باشد بنابر اعتقاد معتقدین این
کتب زیرا که گویند خدا هم یك است و هم سه دهانش هم گرم است و
هم سرد هم قادر است و هم عاجز از آیهٔ (۱) باب (۱۷) تکوین معلوم

میشود که قادر است و از آیه (١٩) باب (١) کتاب قضاة مفهوم
میگردد که عاجز است و هم عالم است و هم جاهل از آیه (٣) باب
(١٥) کتاب امثال سلیمانی و از آیه (٩) باب (١٦) کتاب (٢) تواریخ
و آیه (٢ و ٣ و ٥ و ٦) زبور (١٣٩) معلوم میشود که خدا عالم و محیط است
و از آیه (٩) باب (٣) و آیه (٥) باب (١١) و آیه (٢٠ و ٢١) باب (١٨)
سفر تکوین و آیه (٥) باب (٣٣) سفر خروج معلوم میشود که
جاهل و غیر محیط است مثلاً آدم علیه السلام پشت درختها پنهان
میشود نداند که کجا است و محتاج باستفهام میشود و هم پهلوان
با قوت نیست و هم ضعیف در کشتی در آیه (٢٨) از باب (٤٠) کتاب
اشعیا مرقوم است که خدا خسته و مانده و ضعیف نمیشود و در آیه
(٢٤ الی ٣٢) باب (٣٢) سفر تکوین مکتوبست که با جناب یعقوب
کشتی گرفت نه غالب آمد نه مغلوب و حال آنکه از اول شب تا آخر
شب در کشتی بودند و امثال این امور متناقض کثیر است و غیر
خفی بر بصیر و در سائر از ذکر هم قصیر چهاردهم اینکه گاهی در
کتب مقدسه کذب و دروغ گفتن را مذمت میکنند یکی از احکام
عشره مشهوره در نهی از کذب است در آیه (٢٢) از باب (٣) از

امثال سلیمانی بدین نحو مکتوبست که لبهای دروغگو منفور خدا است
و گاهی تعلیم کذب و دروغ مینماید موسی علیهما السلام را تعلیم نمود که
در نزد فرعون در نبوت دروغ بگویند چه مقصود از ارسال
موسی و هرون نزد فرعون این بود که بنی اسرائیل را مرخص
نماید که ایشان بروند بارض کنعان موعود با برهیم و اسحق و یعقوب
و موسی و هرون علیهما السلام و لکن بر خلاف مقصود ایشان را تعلیم
نمود که در حضور فرعون گویند که بنی اسرائیل را مرخص کن که
سه روز راه خواهیم رفت برای ذبح قرابین و عبادت خاص و
ایشانهم بر حسب تعلیم دروغ گفتند چنانکه در آیه (١٧ و ١٨) از
باب (٣) و آیه (٣) از باب (٥) از سفر خروج مکتوبست پانزدهم
گاهی امر باداء حقوق همسایه مینماید و یکی از احکام عشره همین است
که در آیه (١٦) از باب (٢٠) سفر خروج مرقوم است و گاهی بر خلاف
این امر میکند که موسی و هرون و قوم خاص او و نخست زادگانش
دروغ گویند و اموال همسایه خود را بحیله غارت کنند و نخست
زادگان نیز عمل نمودند همسایهای خود را بحیله و تزویر و کذب
غارت نمودند در حین خروج از مصر آیه (٢) از باب (١١) و آیه (٣٥)

از باب (۱۲) از سفر خروج شاهد مدعاست آیا شان خداوند
تعلیم کذب و حیله است آنهم در حق همسایه مگر قادر نبود که
فرزندان خود را از راه صدق نجات دهد و ایشانرا از فضل و
کرم خود غنی گرداند بدون تعلیم کذب و حیله نعوذ بالله شانزدهم
اینکه گاهی از زنا و قتل نهی میکند دو حکم از احکام عشره در نهی از
از قتل و زناست که در آیه (۱۴ و ۱۵) از باب (۲۰) از سفر خروج و مواضع
کثیره دیگر این دو حکم مکرر واقع شده و گاهی بر ضد حکم خود قبائل را
جمع میکند برای قتل نخست زادگان خود و زنا با نسوان ایشان اهم
در شهر مخصوص خود که اورشلیم باشد در آیه (۲) از باب (۱۴) از کتاب
ذکریای نبی علیه السلام بدین نحو مکتوبست و جمیع امتها را بضد اورشلیم
جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانها را تاراج خواهند
نمود و زنان را بی عصمت خواهند کرد الخ تو می بینی که اجانب را جمع
میکند برای قتل رجال و بی عصمت ساختن نسوان داشت و قوادی که
در اروپا شایع است لعل مدرک این آیه باشد که متخلق باخلاق خدای
خود شده اند طوبی لهم ثم طوبی لهم که مظهر صفات خدای خود هستند
هفدهم اینکه گاهی از صفات خود خبر میدهد که او سلیم و سلام است

چنانکه در آیه (۲۰) از باب (۱۳) از رساله پولس بعبرانیان مکتوبست
و گاهی خبر میدهد در لسان موسی که او مرد جنگی و نام او یهوه است
چنانکه در آیه (۳) از باب (۱۵) سفر خروج مکتوبست هجدهم
اینکه خدای بنی اسرائیل در طبیعت اطفال است زود قهر میکند و
زود آشتی برای چیز جزئی مثلا امروز نخست زادگان خود را خبر
میدهد که مقام مقدسی برای من بسازید تا در میان شما ساکن
شوم چنانکه در آیه (۸) از باب (۲۵) از سفر خروج مکتوبست نخست
زادگان نیز حکم پدر خود را اطاعت نموده طلاهائیکه از مصر دزدیده
و بحیله برده بودند با سایر اموال نفیسه خود هدیه پدر میدهند
تابوت طلا میسازند و شمعدانها و سایر اسبابهای طلا و
خیمه برای او میسازند موافق دستور العملی که خودش داده و بعد
در آیه (۵) از باب (۳۳) از سفر خروج خبر میدهد که من در میان
شما نیستم اگر لحظه در میان شما بمانم شما را هلاک خواهم کرد
و اینها متناقضات و غیر لایق بشان خداست در آیه (۲۱) از باب
(۱۳) از سفر خروج بدین نحو مکتوبست (۲۱) خداوند در روز پیش
روی قوم در ستون ابر میرفت تا راه را بایشان دلالت کند و

شبانگاه در ستون آتش تا ایشان را روشنائی بخشد و شب و
روز راه روند و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب از
پیش روی قوم بر نداشت انتهی بعد از قطع نظر از تناقض این آیه
با آیه قبل گوئیم این آیه صریح است در اینکه هادی و قاید و دلیل
بنی اسرائیل خود خداوند بوده است خود خداوند بوده است
روز در ستون ابر و شب در ستون آتش و شب و روز ایشان را
راه میبرد پس باید بیست روز طول نکشد که از مصر بشام و کنعان
برسند چرا که قاید و دلیل ایشان خداست و شب و روز راه میروند
ولکن چهل سال در بیابان حیران و سرگردان بودند تا اینکه غیر از
یوشع و کالب همه در بیابانها مردند و رخت از دنیا بردند و در
بیابانها مدفون شده قبور ایشان هم معلوم نیست حتی قبر موسی
و هرون هم معلوم نیست و حال آنکه از آیه (۴۶) باب (۱) سفر
اعداد معلوم میشود که عدد ایشان متجاوز از دو سه کرور بوده
نمیدانم اگر خدا هادی و دلیل ایشان نبود چه میشد و حال آنکه
در آیه (۲۰) از باب (۲۳) از سفر خروج وعده داد بایشان که اینک
من فرشته پیش روی تو میفرستم تا تو را در راه محافظت نموده

بدان مکانیکه مهیا کرده ام برساند انتهی عجب ایشان را محافظت
نمود و عجب بآن مکان رسانید آیا خودش و فرشته اش عاجز
بودند از وفا بوعده و در آیه (۲۳) از باب (۹) از سفر اعداد مرقوم است
که حرکت و سکون ایشان منزل بمنزل بامر خدا بوده و در آیه (۱۴)
از باب (۱۴) از سفر مذکور مسطور است که خدا در میان ایشان
بود و شب و روز با ایشان بود و پیش روی ایشان میخرامید اگر
شب و روز در میان ایشان نمیشد و با ایشان نمیبود و با ایشان
نمیخرامید منزل بمنزل بامر او حرکت و سکون نمیکردند نمیدانم
حال این بیچارگان چه میشد یقین همه در آن بیابانها میمردند آیا
باور کنیم که این کلمات وحی است حاشا از ما ثم حاشا کافر باشیم اگر
این امور را کفر ندانم و در آیه (۵) از باب (۳۳) از سفر خروج چنانکه
سبق بیان یافت مکتوبست که خدا خبر داد که دیگر لحظه با شما نخواهم
بود اگر باشم شما را هلاک خواهم کرد و در آیه (۱۷) از باب مذکور
مسطور است که بواسطه توسط حضرت موسی از قول خود عدول
کرده با بنی اسرائیل آشتی نمود در میان ایشان است و از آیه (۳۳)
باب (۱۴) سفر اعداد معلوم میشود که دو مرتبه قهر کرده و خبر داد

که در میان شما نیستم یعنی موسی از جانب خدا خبر داد که خدا
در میان شما نیست و از آیه (۳) باب (۱۶) سفر اعداد صریحاً
معلوم میشود که باز هم آتشی کرد و در میان ایشان است و همچنین
از آیه (۱۲) باب (۲۶) سفر لاویان معلوم میشود که خدا در میان
ایشان است و در آیه (۴) باب (۲۰) توریهٔ مثنی مکتوبست که
خدا با ایشان راه میرود و همچنین در آیه (۳) و ۶ و ۸) باب (۳۱)
توریهٔ مثنی معلوم میشود که خدا با ایشانست و هیچ غفلتی از حال
ایشان ندارد با وجود این توجهات خاصه و عدم غفلت حال
ایشان بنحوی است که مذکور شد که همه در بیابانها مردند و حال
آنکه در آیه (۷ و ۸ و ۹) از باب (۳) سفر خروج صریحاً از قول خدا
مکتوبست که بموسی گفت هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند
دیدم و استغاثه ایشانرا شنیدم زیرا غمهای ایشانرا میدانم و نزول
کردم تا ایشانرا از دست مصریان خلاصی دهم و ایشانرا از آن زمین
بزمین نیکو و وسیع برآورم بزمینی که بشیر و شهد جاریست بمکان
کنعانیان الخ می بینی که صریحاً وعده میدهد بآنها شکر در مصر و
در دست فرعونیان مظلوم بودند که نازل شد ایشانرا نجات دهد

بعض

بارض کنعان برساند که متنعم شوند با این وعدهٔ صریح همه را در بیابانها
کشت و بزمین کنعان نرساند پس معلوم میشود که العیاذ بالله
کذاب و خلف وعده کن و یا عاجز است و یا جاهل و نمیدانست که
بسبب شرارت باید در بیابانها بمیرند و بسیار متلون المزاج هم
هست با همه اینها بوعدهٔ بهشت و جهنم چنین خدا هم نمیتوان اعتماد
کرد آیا اینست شأن خدائی حاشا و کلا ثم حاشا بالله کسانیکه
این کفریاترا منتسب بخدا میکنند و اسمش را الهام میگذارند کافر
ترین خلق خدایند نمیدانم مؤلف این توریه چه عداوت و غرضی
با خدا داشته است که این کفریاترا منتسب باو سبحانه و تعالی
نموده صاحب اظهار تعلیم التوریة از حکماء فرنگستان خوب گفت که
توریهٔ مادر کفر است که تمام کفرها از او متولد میشود با اینکه متعهدم
در این رساله که عقاید را ساده نقل کنم حسن و قبح را موکول کنم بنظر
مطالعه کننده عزیز غیرت نمیگذارد و در بعضی مواضع قلم طغیان
میکند و عنان اختیار را از دست میرباید و گرنه این رساله وسعت
میدان داری و ندای هل من مبارز ابداً ندارد نو نزدیم اینکه خدای
مستفاد از کتاب مقدس متصف بصفت عجز و انکسار و تملق گفتن

و چاپلوسی است در باب (۷) از کتاب (۲) شموئیل بدین نحو
عیان و بیان گشته است (۴) و در آن شب واقع شد که کلام خداوند
بناتان نازل شده گفت (۵) برو و به بندهٔ من داود بگو خداوند
چنین میگوید آیا تو خانه برای سکونت من بنا میکنی (۶) زیرا از روزی
که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده‌ام
بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده‌ام (۷) و هر جائی که با جمیع بنی اسرائیل
گردش کردم آیا با احدی از داوران اسرائیل که به رعایت قوم خود اسرائیل
مأمور داشته‌ام سخنی گفتم که چرا خانه از سرو آزاد برای من بنا نکردید
انتهی از آیات مذکوره امور ذیل مستفاد میشود اول اینکه خدا
از بندهٔ خود التماس میکند که خانه از برای سکونت من بسازد دوم
اینکه اظهار عجز و خستگی میکند سیم مثل حقیر و سایر اشخاص اجاره
نشین از بی خانگی اظهار دلتنگی میکند کاتر از دادن اجاره خانه
بستوه آمده مثل این بندهٔ عاجز چهارم اینکه اظهار میدارد که
متجاوز از چهارصد سال است از روزیکه بنی اسرائیل را از مصر بیرون
آورده در خانه جلوس نفرموده و علی الدوام در خیمه و مسکن گردش
کرده است آه آه چه قدر دلسوزی دارد این فقره که خدا اینطور

در زحمت و مشقت باشد پنجم اینکه به بندهٔ خود داود منت میگذارد
که من این خواهش را از تو میکنم از سرداران دیگر که بر بنی اسرائیل
نصب کردم این خواهش را ننمودم و این زبان چاپلوسی و یکی از حیله‌های
بزرگ گداهاست که گویند تو را اهل دانستم اظهار داشتم خدای را
که تا بحال با احدی این اظهار را نکرده‌ام ششم اینکه از این آیات
صریحاً معلوم میشود که همت خدا مصروف و متوجه این بوده است
که طبقهٔ اولای بنی اسرائیل را که از مصر بیرون آورده بود بارض موعود
برساند با این همت و توجه خاص نتوانست که ایشان را بارض موعود
برساند بلکه همه در بیابانها مردند الا دو نفر نعم طبقهٔ ثانیه که در
بیابانها متولد شده بودند وارد زمین موعود شدند آنها هم گاهی
غالب بودند و گاهی مغلوب دشمن (سفر قضاة ملاحظه شود) با
اینکه وعده داده بود که زمین مذکور را بوراثت ابدیه ببنی اسرائیل
داده مع هذا دشمنان از دست ایشان بکلی انتزاع نمودند و تا کنون
هم از ید ایشان خارج است خدائی که حالش این باشد چطور میتوانند
بگویند اِنَّ الارضَ لله یُورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِه حاشا ثم حاشا که
خدا این باشد سُبحانَهُ و تَعالی عَمّا یَقولُ الظّالِمونَ عُلُوّاً کَبیراً (نحن

نقول) يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد ان يمسسك الله بضر فلا
كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب به
من يشاء من عباده ان الله على كل شيء قدير وبالاجابه جديره
عقل داری ملاحظه کن که خدا اینکه قران بیان میکند با آن است
که از تورات معلوم میشود نیستم اینکه خدای موصوف و بیان شده
در کتاب مقدس خدا نیست که بعضی از پیغمبران خود را امر بزنا و
تزویج زن زانیه واخذ اولاد زنا و دوست داشتن زن زانیه محبوبه
شوهر میفرماید (اول وحی که بر هوشع نبی نازل شد این است)
در باب اول از کتاب هوشع بدین نحو مکتوب است (۲) ابتدای کلام
خداوند بهوشع خداوند بهوشع گفت برو و زن زانیه و اولاد زناکار
برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته سخت زناکار
شده اند (۳) پس رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت و او حامله
شده پسری برایش زائید (۴) خداوند ویرا گفت او را یزرعیل نام
بنه الخ (۶) پس بار دیگر حامله شده دختری زائید او ویرا گفت
او را لوروحامه نام بگذار زیرا بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت
نخواهم فرستاد الخ (۸) و چون لوروحامه را از شیر باز داشته

بود حامله شده پسری زائید (۹) و او گفت نام او را لوعمی بخوان
زیرا که شما قوم من نیستید و من خدای شما نیستم و در باب (۲) از
کتاب مذکور در خطاب بنبی مسطور بدین نحو مرقوم گشته (۱)
و خداوند مرا گفت بار دیگر برو و زنیرا که محبوبه شوهر خود و زانیه
میباشد دوست بدار چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست میدارد
با اینکه ایشان بخدایان غیر مایل میباشند الخ از این آیات چند
امر معلوم میشود اول ابتدای کلام خداوند بهوشع این بود که
برو زن زانیه بگیر و حال آنکه بنص آیه (۷) از باب (۲۱) سفر لاویان
نکاح و تزویج زن زانیه و بی عصمت برای کاهن حرام است تا چه
رسد بنبی که اجل شأنا میباشد از کاهن حتی عندهم دوم امر میفرماید
که اولاد زناکار برای خود بگیر سیم علت برای این حکم جلیل
بیان میفرماید و آن اینست این زمین از خداوند برگشته سخت زنا
کار شده اند بعقل حقیر این علت بسیار نامربوط است اگر نبی را
برای این مبعوث میفرمود که زانیانرا از زنا نهی کند بهتر بود لکن
این کلام (خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت باش) در نظرش
ترجیح دارد از نهی از زنا رعیت سلطان احمق اگر فاسد شود وزیر

خود را نمیفرستد که تو هم برو از یکطرف فساد کن یا ساکت مینشیند
یا کسیرا برای اصلاح میفرستد تا چه رسد بسلطان عاقل یا
خدا العیاذ بالله از سلطان احمق هم کمتر است چطور میتوان نبی را اطاعت
کرد (هر فاسقی در چنین مورد اطاعت میکند) چو مرد زانیه را
تزویج کرد پنجم این زانیه سه اولاد برای این نبی آورد دو احتمال
در اینعبارت میرود (اولاد زنا کار برای خود بگیر) احتمال اول
زانیه را تزویج بکن در حباله تو باشد زنا بدهد در خانه تو و اولاد
بیاورد بحکم الولد للفراش اولاد تو محسوب شود و این امر بنهایت شنیع
در منتهای قباحت احتمال دوم اینکه چون تزویج زانیه بر کاهن
و نبی حرام است هر اولاد دیگر در خانه تو بیاورد و لو از تو باشد هم
اولاد زنا خواهد بود و این احتمال اقوی و اوفق با تورات است
پس در اینصورت خدا پیغمبر خود را امر بزنا فرموده آنهم نه یکمرتبه
ده مرتبه بلکه از اول بعثت تا مدتیکه سه اولاد بیاورد کانه این نبی را
مبعوث نفرموده مگر برای همین این اسمائی که بر این اولاد زنا گذارده
شده و علت تسمیه آنها که در خود تورات مذکور است که چه مقدمات
فراهم می آورد برای چه نتایج مثلا پیغمبر باید زنا کند اولاد زنا بیاورد

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم او را لو روحامه بگذارد تا معلوم شود که خدا بر بنی اسرائیل رحم
نخواهد کرد و این نظیر آنستکه حزقیال نبی را امر میفرماید بخوردن
نجاست برای اینکه معلوم نماید که بنی اسرائیل اسیر شده نان نجس
خواهند خورد (باب (۴) کتاب حزقیال ملاحظه شود) و همچنین
اخیای نبی شیلونی را امر میفرماید که جامه نو خود را بدرد و دوازده
قسمت نماید ده قسمتش را بدهد بیوربعام بن نباط و دو قسمت را
برای خود نگاه بدارد برای اینکه معلوم نماید که بنی اسرائیل منقسم
بدو قسم خواهند شد سلطنت ده سبط متعلق بیوربعام است و
سلطنت دو سبط برحبعام بن سلیمان (از آیه (۲۹ الی ۳۲ از باب (۱۱)
کتاب اول ملوک ملاحظه شود) مثلا اشعیای نبی را امر میفرماید
که مثل مجانین برهنه شود با عورت منکشفه غلیظه در میان رجال
و نساء گردش نماید تا معلوم شود که بنی اسرائیل را برهنه خواهند
کرد مثل اینکه پسر یگانه خود (عیسی) را امر بتجسم میفرماید برای
اینکه مصلوب و مقتول و ملعون و معذب شود در جهنم و حال
آنکه معصوم است تا اینکه دیگرانرا اگر گنه کارند بیامرزد عدل در
نزد او عبارتست از تعذیب معصوم و ترحم بر عاصی (خدا بیامرزد وزیر

نظام را که حکومتهای او غالبا از این قبیل بوده است) حکومت تلخ را
نیز مشاهده کرده میشویم آیا این احکام و اوامر سفیهانه نیست ششم
اینکه امر فرمود نبی خود را باینکه زانیه محبوبه شوهر را دوست بدارد
تا معلوم شود که خدا بنی اسرائیل را دوست میدارد با وجود میل
ایشان بخدایان غیر هفتم اینکه اسم پسر دوم را فرمود لوعمی بگذارد
زیرا که بنی اسرائیل قوم او نیستند و هم خدای ایشان نیست لخراج
ایشان از عبودیت خوب ولی عن را خود از الوهیت چرا هر حال در آیه
(۹) از باب (۱) خبر داد که بنی اسرائیل قوم او نیستند او هم خدای
ایشان نیست در آیه (۱) از باب (۲) کتاب مذکور فی الفور از قول
خود نکول کرده خبر داد که من بنی اسرائیل را دوست میدارم حال
اینکه بت پرستند مثلا در باب (۱۲) از کتاب (۲) شموئیل مذکور است
پس از آنکه جناب داود با زن اوریای حتی زنا کرد ناتان نبی را نزد
او فرستاد که تو در خلوت با زن بنده من زنا کردی من آشکار میدهم
زنهای ترا او طی کنند و بقول خود نیز عمل نمود ابشالوم پسر داود را
بر داود مسلط کرد که با پانزده نفر از زنان او بالای بام در روز روشن
زنا کرد تا غضب خدا ساکن شد بالجمله از این قبیل اسماء و القاب

واوصاف

و اوصاف و نعوت برای خدا در کتاب مقدس بسیار و متجاوز از دو
هزار است ولکن چون مشت نمونه خروار و خروار نمونه انبار است
پس اختصار به همین مقدار اولی و انسب خواهد بود **تلخیص و دعا**
موافق تعلیم کتاب مقدس جماعت یهود و نصاری باید باین نحو
دعا کنند ایخدائیکه عالم را خلق کردی و بعد از خلقت آن نادم
پشیمان گشتی و بعد طوفان عام فرستادی و عالم را غرق کردی
و بعد از آنهم پشیمان شدی شاؤل را سلطان قرار دادی و از
سلطنت او ندامت پیدا کردی از وعدهٔ بهشتی که بما دادی نادم
نشوی این دعا بسیار نافع است در شنبه یهود و یکشنبه نصاری
مخصوصا بخوانند **دعای دوم** ایخدائیکه مثل خرسی ما را از
شر خرسها نگاه بدار **سیم** ایخدائیکه مثل کرم بیدی رختهای
پشمینه ما را از شر بید محفوظ بدار **چهارم** ایخدائیکه مثل شیری
ما را از حیوانات درنده حفظ کن **پنجم** ایخدائیکه مثل پلنگ و
شیر میباشی ما را پلنگ طبیعت قرار بده **ششم** ایخدائیکه دلاک
ریش تراشی ریش ما را در جهنم با تیغهای آتشین متراش **هفتم**
ایخدائیکه تاجر غلام و کنیز فروشی اولاد ما را بغلامی و کنیزی نفروش

هشتم ای خدای کثیر الاولاد بر اولاد ما رحم کن نهم ای خدا بحرمت
پدر و مادرت پدر و مادر ما را رحمت کن دهم ای خدائیکه از دماغ
دود بیرون میاید و از دهانت آتش و از نفست یخ منجمد میشود
دود از دماغ ما بیرون نیاری یازدهم ای خدائیکه هم قادری و
هم عاجز و هم قوی هستی و هم ضعیف هم عالمی و هم جاهل بر ضعف ما
رحم کن دوازدهم ای خدائیکه نهی از کذب مینمائی و امر بآن میکنی
ما را در زمره کذابین محسوب مدار سیزدهم ای خدائیکه گاهی
نهی از قتل و زنا میکنی و گاهی اجانب را از هر جانب جمع میکنی برای
قتل پسران و زنا با دختران خود در شهر خاص خود ما را از این صفت
دور بدار چهاردهم ای خدائیکه پیغمبر مخصوص مبعوث میفرمائی
برای زنای با زانیه از ما بجهت زنا مؤاخذه مفرما پانزدهم
ای خدائیکه خبر میدهی که برای این نازل شده ام که بنی اسرائیل را از
مصر بیرون آورده بکنعان برسانم و آنها را مغرور کرده از وطن
آواره میکنی و در بیابان آنها را میکشی وعده بهشتی که بما دادی جهنمی
که بدشمنان ما بوعده خود وفا کن شانزدهم ای خدائیکه هم ملک
هستی هم سربندگانت کار میکردند پسر یگانه‌ات خود را عذاب نمودی

بقتل و صلب بسبب گناه دیگران از ما مؤاخذه نفرمائی الی غیر
ذلک از اسماء حسنی و امثال علیا موافق این توریه و انجیل جلیل
که جماعت یهود و نصاری تابع آنند و از خواندن آنها فیضها میبرند
و از جمله واضحات است که اگر انسان بیک نفر از دین یهودی و نصرانی بگوید
تو مثل خرس ماده هستی و کرم سپید و امر بکذب و زنا هی از آن الی آخر
صفات و اسمائیکه نسبت بخدا میدهند البته غضب کرده تغیر خواهد
نمود و خواهد گفت که چرا تشبیه بخرس ماده و کرم سپید و غیره میکنی ما را
و حال آنکه تشبیه کامل بر ناقص در محاورت هیچ عرفی جایز نیست پس
در صورتیکه از دین یهودی و نصرانی از شنیدن اینگونه چیزها که باو
نسبت میدهند غضب میکند چطور روا میدارد که این نسبتها بخدا
داده شود آیا خدا العیاذ بالله در نزد ایشان از یهودی و نصرانی
کمتر است عجبتر از همه آنست که اگر بگوئی که جایز نیست تشبیه خدا بحیوانات
مثل خرس و کرم سپید و امثال اینها خواهند گفت کافر شدی بجهت
انکار تو بر کتاب مقدس اینست که علی قولهم ما این کفر را قبول کرده
و گوئیم لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ و چون حال کتاب
مقدس این بود که در باب معرفة الله مجملش را شنیدی لهذا عقلای

فرنگیها یا مسلمان میشوند مثل حقیر در ظاهر و باطن و یا در باطن
مسلم و در ظاهر اظهار اسلام نمیکنند بجهت موانع مثل بسیاری که
اسامی بعضی از آنها را در باب اول جلد دوم بیان الحق عیان و بیان
نموده ایم در ضمن بشایر منقوله از علماء و عقلاء ایشان و بعضی از
کلمات و خطب ایشان را بزحمت تمام بدست آورده در انجا ثبت و ضبط
نموده ایم قاری این رساله لابد باید بموضع مذکور مراجعه نماید
و یا اینکه بکلی از دین خارج شده منکر همه آن امور میشود که شرایع
آنها را ثابت میکند و کتابها برد این توریه و انجیل مینویسند
و علامت اول چون در نزد ایشان متابعت این کتاب مقدس است
و کشیشها در نزد ایشان از جمله جهالین و شیادین محسوبند
و اینها کسانیند که از محسنات اسلامیه خبر ندارند و اگر ملت
اسلامیه همت کند محسنات اسلامیه را در فرنگستان منتشر
نماید بواسطه ارسال رسل و انتشار کتب ملیه در اندک زمانی
اسلام روی زمین را میگیرد ولکن چه فایده مسلمانان جاهل و
از حقیقت مطلب غافلند حقیر هم منفرد ابدون اعانت از ملت
هم جواب خرافات ایشانرا بگویم و هم محسنات اسلامیه را منتشر

کنم و هم مؤلفات خود را بالسنه مختلفه طبع و نشر نمایم خود خدا
توانائی بدهد و اسباب این کار را در حال حیات من فراهم بیاورد
بمنه و کرمه توضیح اگر چه از آنچه تا حال در ضمن فصول
مقرره و محرره کشت عقاید جماعت یهود و نصاری موافق کتاب
مقدس واضح و آشکار گردید لکن بجهت زیادتی وضوح لابدیم
از اشاره بمطالب تاسیر مکشوف باک گردد در مواضع کثیره از کتاب
مقدس تصریح شده است باینکه خدا جسم است دارای شکل
و صورت و اعضا و جوارح مثلا در آیه (۲۶ و ۲۷) از باب اول
سفر تکوین و آیه (۶) از باب (۹) سفر مذکور اثبات شکل و صورت
شده است از برای خدا و در آیه (۱۷) از باب (۵۹) از کتاب اشعیا
اثبات سر شده و در آیه (۹) از باب (۷) از کتاب دانیال اثبات سر و
مو شده است و در آیه (۳) از زبور (۴۳) اثبات رو و دست و
بازو شده است و در آیه (۲۲) و ۲۳) از باب (۳۳) از کتاب خروج
اثبات رو و قفا شده است و در آیه (۱۵) از زبور (۳۳) اثبات
چشم و گوش شده و همچنین در آیه (۱۸) از باب (۹) از کتاب دانیال
اثبات چشم و گوش گردیده است و در آیه (۳۹ و ۵۲) از باب (۸) سفر

ملوك اول و آیه (١٧) از باب (١٦) و آیه (١٩) از باب (٣٢) از کتاب ارمیا و آیه (٢١) از باب (٣٤) از کتاب ایوب و آیه (٢١) از باب (٥) و آیه (٣) از باب (١٥) از کتاب امثال سلیمانی اثبات چشم معلوم میشود و در آیه (٤) از زبور (١٠) اثبات چشم و مژگان شده و در آیه (٦ و ٨ و ٩ و ١٥) از زبور (١٧) اثبات گوش و پا و دماغ و نفس و دهن شده است و در آیه (٢٧) از باب (٣٠) از کتاب اشعیا اثبات لب و زبان شده است و در باب (٣٣) از سفر استثنا دست و پا ثابت شده است و در آیه (١٨) از باب (٣١) از سفر خروج انگشتها ثابت کرده و در آیه (١٩) از باب (٤) شکم و قلب ثابت شده و در آیه (٣) از باب (٢١) از کتاب اشعیا پشت ثابت شده است و در آیه (٧) از زبور (٢) فرج ثابت شده است و در آیه (٢٨) از باب (٢٠) از اعمال حواریین خون ثابت شده است پس آیاتیکه اشعار بآنها شد از برای خدای متعال و قادر بیمثال اثبات اعضا و جوارح مینماید و خبر میدهند که خدا جسم است و در متجاوز از هزار موضع از این کتب مکتوبست که خدا مکان دارد و آیات مذکوره در نزد علمای مسیحیه مؤول و مصروف از ظاهر خود میباشند بجهت چند امر که

در آنها تصریح شده است باینکه خدا روح است مثل آیه (٢٤) از باب (٤) انجیل یوحنا و آیه (١٧) باب (٣) رساله دوم پولس بقرنتیان و غیره جماعت علمای مسیحیه گویند که اگر جسم باشد محتاج خواهد بود و احتیاج بر خدا روا نیست (لکن ترکیب ذات از اقانیم ثلثه بیشتر موجب احتیاج است چرا در آنجا رفع احتیاج نکردند اجتماع کثرت و وحدت از جمله محالات است برای چه قایل بتوحید و تثلیث شده اند برای چه آیات مشعره بر تثلیث را تأویل نکرده اند مثل آیات مشعره بر جسمیت انچه ما فهمیدیم در هر دو مسئله متأخرین تقلید از متقدمین نموده اند ترك دین آباء و اجداد و انس و عادت امریست بغایت دشوار) ولکن در نزد علمای یهود آیات مذکوره محمول بر ظاهر میباشند و خدا را جسم میدانند و گویند که اشخاص کثیره از انبیاء و غیر ایشان خدا را حقیقة دیدند بشهادت کتاب آسمانی ایشان و کتب عقاید و شواهد این مدعا بسیار است و از ذکر بعضی از آنها ناچاریم شاهد اول از آیه (٢٤ الی ٣١) از باب (٣٢) از سفر تکوین در بیان حال یعقوب در حین فرارش از نزد لابان که راحیل زوجه او خدایان پدرش را

هم دزدیده بود بدین نحو تفتیش کنند (۲۲) و شبانگاه خویش
(یعقوب) و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته
ایشانرا از معبر یبوق عبور داد (۲۳) ایشان را برداشته و از آن
نهر عبور داد الخ (۲۴) و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع
فجر کشتی میگرفت (۲۵) و چون او دید که بروی غلبه نمی یابد
کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن
با او فشرده شد (۲۶) پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر میشکافد
گفت تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم (۲۷) بوی گفت نام تو چیست
گفت یعقوب (۲۸) گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه
اسرائیل زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی (۲۹)
و یعقوب از او سؤال کرده گفت مرا از نام خود آگاه کن گفت چرا
اسم مرا میپرسی و او را در آنجا برکت داد (۳۰) و یعقوب آن مکانرا
فنیئیل نامیده گفت زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد
در این قصه امور نالایق بسیار است اوّل کشتی گرفتن یعقوب
با خدا دوّم امتداد آن از اوّل شب تا آخر شب سیّم هیچکدام
بر دیگری غالب نشدن چهارم ران یعقوب صدمه خورد خدا

التماس

التماس کرد که مرا رها کن پنجم خدا نتوانست از دست یعقوب
نجات یابد التماس کرده گفت مرا رها کن ششم یعقوب دست
از خدا برنداشت و او را رها نکرد با وجود هی مگر برشوه و آن
برکت بود هفتم نام یعقوب را خدا ندانست لهذا محتاج باستفهام
گردید هشتم یعقوب اگر خدا را شناخت چرا گفت نام تو چیست
و او را رها نکرد با وجود هی مگر برشوه و اگر نشناخت چرا گفت
رها نکنم تا برکت ندهی شاید دزد بوده دزد که برکت ندارد
نهم یعقوب خدا را روبرو دید دهم بعد از دیدن خدا زنده
ماند و رستگار هم شد و حال اینکه در آیه (۲۰) از باب (۳۳) از
سفر خروج از قول خدا در خطاب بموسی مکتوبست که هر که خدا را
روبرو دید میمیرد همه اینها اکاذیب و خرافات شد نمیدانم نصاری
در این قصه طولانی چه خاک بر سر خواهند کرد که خدا را جسم نمیدانند
اقول مجسم را معتقدند در امثال اینمواضع گویند خدا جسم نیست
امّا مجسم میشود مثل روح ما که جسم را بر خود میپوشد خدا هم روح است
جسم بر خود میپوشد و جناب عیسی چنین کرد که سی و سال در دنیا
بود و چون مجسم شد جمیع عوارضات جسمانیه بر او عارض میشود

از انجمله عجز و ضعف است لهذا نتوانست بر یعقوب غلبه کند
سبب این بود که عیسی مغلوب یهود شد و حال آنکه خدای مجسم بود
شاهد دویم در باب (۲۴) سفر خروج بدین نحو مکتوبست
(۹) و موسی با هرون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل
بالا رفت (۱۰) و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پاهایش مثل صنعتی
از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا (۱۱) و بر سروران
بنی اسرائیل دست خود را نگذارد پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند
انتهی در این آیات نیز امور نالایق بسیار است بغیر از آن شاهد مدعا
قادری بدست میآورد و لکن ما یک فقره میگوئیم و آن اینست که
جملهٔ اخیره از آیه (۱۱) نص است در اینکه بنی اسرائیل خدا را خوردند
در سابق دانستی که جماعت نصاری نیز همیشه در نان تقدیس خدا را
میخورند لکن خدای برکت داده است هرچه میخورند تمام نمیشود
شاهد سیم از آیه (۲۰) الی ۲۳ از باب (۳۳) از سفر
خروج از قول حضرت حق جل و علا در خطاب بکلیم الله علیه السلام
بدین نحو مرقوم یافته (۲۰) و گفت (خدا) روی مرا نمیتوانی دید
زیرا انسان نمیتواند مرا ببیند و زنده بماند (اقول در شاهد

اول گذشت که جناب یعقوب خدا را دید و زنده ماند و همچنین
جناب موسی و هرون و ناداب و هفتاد شیخ چنانکه در شاهد
دویم گذشت) (۲۱) و خداوند گفت اینک مقامی نزد من است پس
بر صخره بایست (۲۲) و واقع میشود که چون جلال من میگذرد
ترا در شکاف صخره میگذارم و ترا بدست خود خواهم پوشانید
تا عبور کنم (۲۳) پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا
ببینی اما روی من دیده نمیشود شاهد چهارم در آیه (۲۲)
از باب (۱۳) سفر قضاة از قول مانوح در خطاب بزنش بدین نحو
مرقوم است (۲۲) و مانوح بزنش گفت البته خواهیم مرد زیرا خدا را
دیدیم انتهی از این قبیل آیات در کتاب مقدس بیشمار است مثل
اینکه خدا آمد و رفت و نشست و برخاست مهمان ابرهیم شد
کره و ماست و بزغاله بریان شده خورد و خوابید و قهر کرد و
آشتی کرد و غیر ذلک از صفات که در این کتاب برای خدا بیان
شده و بضد آیات مذکوره باز در این کتاب بسیار است بدین
مضمون که هرگز کسی خدا را ندیده و نخواهد دید از انجمله است آیه (۱۸)
از باب اول انجیل یوحنا و آیه (۱۲) از باب (۴) از رسالهٔ اولی

پولس به تیموتاوس و آیه (۱۲) از باب (۴) از رساله اولای یوحنا
بالجمله حقیر آنچه استنباط کردم از کتاب مقدس بی اغراق آنست که
هیچ حکمی بی معارض در این کتاب یافت نمیشود نه در اصول و نه در
فروع انسان مبهوت و حیران میشود و نمیداند که چه اعتقاد
کند که آیا خدا دیدنیست و یا نادیدنی آیا خدا یکی است و یا سه
مکان دارد یا ندارد آیا عالم است و یا جاهل العیاذ بالله الحاصل
بهتر آنست که از این تناقضات اعراض نموده برویم بر سر سخن و گوئیم
که حضرات یهود نظر بمضمون کتاب مقدس گویند که خدا جسم است
مرئی و دارای اعضاء و اجزاء و بسیاری از علمای ایشان هم خدا را
دیده اند و با او هم کلام شده اند و حکایات مضحکه بسیار نوشته اند
و ما چند حکایت بطور اختصار از کتب معتبره ایشان در اینجا نقل
مینمائیم **حکایت اول** در کتاب زائیل که کتابی است بسیار صحیح
و معتبر در نزد یهود از مؤلفات رابی شموئیل که از علمای نمره اول
یهود است صریحا در کتاب مذکور مکرر نوشت که من خدا را دیدم
در بالای کرسی خود نشسته و لشکرهای او از اطراف راست
و چپ ایستاده بودند و بعد جمیع اعضای خدا را طولا و عرضا

با امیال و فراسخ در آورده ام هر عضوی از اعضای خدا را چند هزار
هزار فرسخ طول است و چند هزار فرسخ عرض (مثلا ده هزار فرسخ
طول دندان خدا و پنج هزار فرسخ عرض آنست) و بعد در کتاب
مذکور گوید که من و رابی عقیبا که آن هم یکی از اعیان علمای ایشان است
ملتزم شده ایم که همه روزه قد و قامت خدا را باین تفصیل ذکر کنیم
و هر که چنین کند از اهل بهشت است و در دنیا صاحب عزت
و آبرو میشود و این یکی از خواص ذکر اعضای خدا است **حکایت
دویم** در اوایل کتاب عین یعقوب مرقوم است و آنهم کتابیست
بغایت معتبر که شب شنبه سه پاس دارد در پاس اول خر عرعر میکند
و در پاس دوم سگ فریاد میکند و در پاس سیم اطفال شیرخوار
بگریه در می آیند و در این سه پاس خداوند می نشیند و مانند نوحه
شیر نعره میکشد و در نعره خود میگوید ای وای ای وای که خانه
خود را خراب کردم و محراب خود را سوزانیدم و فرزندان خود را
باسیری دادم انتهی **مؤلف** سلمه الله تعالی گوید این حکایت
مطابق کتاب مقدس است زیرا که از کتاب مقدس گذشت که خدا
مثل شیر است کارها را میکند و بعد نادم میشود **حکایت سیم**

در کتاب عین یعقوب در باب دوم از قول رابی یوسف که از اعیان
علمای یهود است مکتوبست که روزی از راهی میگذشتم وقت
نماز شام رسید داخل خرابه از خرابهای بیت المقدس گردیده
مشغول نماز شدم حال من بر حضرت الیاس مکشوف شد پس
آنحضرت آمد در بخرابه ایستاد تا من از نماز فارغ شدم پس بر
من سلام کرد و من جواب گفتم و بعد بمن گفت برای چه داخل
خرابه شدی گفتم برای نماز گفت چه آوازی شنیدی گفتم
آوازی شنیدم که کسی میگفت ای وای که خانه خود را خراب کردم
و محراب خود را سوزانیدم و فرزندان خود را اسیر کردم بعد حضرت
الیاس قسم یاد نمود که سالی دوازده ماه است و ماهی سی روز
و روزی سه مرتبه این آواز در اینجا شنیده میشود و منحصر همان
یکمرتبه نیست که تو شنیدی هر وقتی که جماعت بنی اسرائیل بمسجد
میروند و نماز میکنند و خدا را عبادت مینمایند آنوقت خدا سر
خود را حرکت داده و میگوید خوشا آن پادشاهی که او را در خانه
خود وی تعریف کنند و وای بر آن پدر یکه پسرهای خود را باسیری
داد در میان امتهای عالم و وای بر آن پسرها یکه از سفره پدر

خود با سیری افتادند انتهی حکایت چهارم در فصل اول
کتاب معروض از رابی شموئیل منقولست که او گفت من خدا را دیدم
و اعضای خدا را ذرع نمودم حکایت پنجم ایضا در کتاب
مذکور از شخصی از اولاد هرون منقولست که داخل قدس
الاقداس شدم خدا را دیدم بر کرسی نشسته و بمن گفت فرزندان
مرا دعا کن و من هم چنین و چنان دعا کردم و فقرات دعای خود را
گفته است حکایت ششم اینکه در مواضع متعدده از کتاب
عین یعقوب مکتوب است که خدا هر روزه تفلین بر سر خود
کشیده مثل بنی اسرائیل نماز میخواند و فقرات نماز خدا اینست
چنین باشد رضای من در پیش من و غالب شود رحم من بر غضب
من رفتار کنم با قوم خود برأفت و شفقت آمین انتهی و نیز جماعت
یهود در فصول نماز خود چنین گویند خدا بزرگ شود و خاص شود
و شرافت بهم رساند و بلند مرتبه شود و همه را بصیغه مستقبل
آورند از اینجمله معلوم میشود که خدا در نزد ایشان ناقص است و
تکمیل خدا را در وقت ظهور مشیح میدانند از این قبیل خرافات
و حکایات مضحکه در کتب یهود بسیار است مطابق با مضمون کتاب

مقدس لکن رساله گنجایش ذکر زیاده براین ندارد الحاصل ازاین
جمله معلوم و محقق گردید که خدا در نزد یهود جسمی است متناهی
و در نزد نصاری روحی است غیر متناهی و عندنا نه جسم است و نه
روح بلکه خالق اجسام و ارواح است لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ
الْبَصِیرُ خدا شبیه خلق و خلق شبیه خدا نیستند وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا
أَحَدٌ تنبیهٌ ازانچه در این فصول از عقاید یهود و نصاری
درباب خداشناسی بر سبیل تحریر و بیان در آوردیم کالشمس فی
رابعة النهار واضح و آشکار گردید که ایشان خدای واحد حقیقی را
معتقد نیستند و آنچه را که ایشان معتقدند قطعاً خدا نیست
فعلی هذا اگر بگوئیم که جماعت یهود و نصاری ابداً اعتقاد و ایمان
بخدا ندارند راست گفته ایم چنانکه خداوند عالم نیز در آیه (۲۹)
از سورهٔ برائة ما را خبر میدهد که ایشان معتقد بخدا نیستند
و هو قوله تعالی قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْیَوْمِ
الْآخِرِ وَلَا یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا یَدِینُونَ دِینَ
الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ
وَهُمْ صَاغِرُونَ خلاصهٔ مضمون آیهٔ مبارکه بفارسی اینکه

حقتعالی در خطاب بمؤمنین میفرماید مقاتله کنید با آنانیکه
ایمان بخدا ندارند از جماعت یهود و نصاری که قائل بتشبیه
و تثلیث اند و معتقد بآخرت هم نیستند (چنانکه عنقریب
خواهد آمد انشاء الله تعالی) و حرام کردهٔ خدا و رسول را حرام
ندانند و متدین بدین حق نمیباشند از اهل کتابین که بیان
الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ است تا وقتی که بدهند جزیه را در حالت
خواری آیهٔ مبارکه نص است در آنچه ما گفتیم از عدم اعتقاد
یهود و نصاری بخدا

باب سیم

در نبوت است و این باب
مشتمل بر چند فصل است

فصل اول

در اعتقاد مسلمین
بانبیاء علیهم السلام بدان وفقک الله تعالی و ایانا که حضرات
مسلمین ایدهم الله رب العالمین اعتقاد مینمایند بجمیع انبیاء
و رسولانیکه قبل از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبوت
کرده و مبعوث برسالت گردیده اند و بجمیع کتابهائیکه بر ایشان
نازل شده و منکر هیچ نبی و هیچ کتابی نیستند موافق تعلیم الهی
در قرآن مجید در اواخر سورهٔ مبارکه البقره آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا
أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ

ورسله لا نفرق بین احد من رسله ای فی الایمان بهم لا
بالرتبة والدرجة لان فیهم فاضل ومفضول تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض پس بر حسب تعلیم الهی اعتقاد
مینمائیم که همه پیغمبران برحق ومن عند الله بوده اند واموری را
در حق پیغمبران معتقدند اول عموم پیغمبران معصوم ومحفوظ
از خطا وزلل بوده اند در اقوال وافعال از اول عمر تا اخر بخصوص
در مقام تبیین احکام الهی وگویند هرگز خدا پیغمبری نفرستاده
که لاطی ویا زانی ویا لاهی ویا مشرک ویا بت پرست ویا کافر ویا
طماع ویا بخیل باشد خلافا للیهود والنصاری واگر احدی را
ببینند که متصف بیکی از این اوصاف است گویند او پیغمبر
نیست آن نسبتها که در این توریة وانجیل بانبیاء داده شده است
از اکاذیب میدانند وگویند هرگز خدا خاین را امین باحکام خود
قرار نخواهد داد وهمچنین زانیرا مبعوث نخواهد فرمود که زنا
از زنا نهی کند وهمچنین بت پرست را ارسال نمیفرماید که دیگرانرا
از بت پرستی نهی فرماید وهمچنین است در صفات رذیله که باید
نبی از جمیع آنها منزه باشد تا بتواند دیگرانرا نهی کند واگر نه خواهند

گفت که اگر بد است تو چرا اقدام میکنی (دلایل عصمت را در مقدمه
جلد اول کتاب مستطاب انیس الاعلام میتوانند یافت) امر دوم
ایضا مسلمین اعتقاد مینمایند که جمیع انبیاء علیهم السلام طاهر الولادة
وحسب ونسب بوده اند در حسب ونسب ایشان چیزی یافت
نمیشود که موجب نفرت خلق وشماتت ایشان باشد وبلکه اعتقاد
مینمایند که قبیلهٔ ایشان اشرف قبایل وبیوت ایشان اشرف
بیوت بوده وخدا هیچ پیغمبری را از قبیلهٔ رذیله وبیت رذل مبعوث
نکرده که موجب نفرت خلق باشد امر سیم اینکه هر نبی باید
اشرف وافضل باشد از جمیع اشخاصی که بر ایشان مبعوث است
در جمیع صفات حسنه ممتاز باشد از جمیع خلق از قبیل علم ومعرفت
ومبدء ومعاد وحلم وصبر وشکر وزهد وتقوی وشجاعت وکرامت
وطهارت ظاهریه وباطنیه وسایر صفات که عباد باید دارای
آنها باشند در جمیع این صفات باید اکمل از همه باشد هیچ عیبی
ونقصی در او یافت نشود بخصوص در زمان بعثت **فایده**
بدان وفقک الله تعالی که حضرات مسلمین برای انبیاء ومرسلین
علیهم سلام الله اجمعین چهار مرتبه قایلند مرتبهٔ اول نبوتست

النبیّ من أوحی الیه بشرع وان لم یؤمر بالتبلیغ مرتبهٔ دوّم
مرتبهٔ رسالت است که فوق مرتبهٔ نبوّت است الرّسول من اوحی الیه
بشرع وامر بالتبلیغ الی الغیر مرتبهٔ سیّم مرتبهٔ اولوا العزمی است
که با وجود دارائی دو مرتبهٔ اولی صاحب شرع مستقلّی نیز باشد
وشرع او ناسخ شرایع قبل ولو بالنّسبه بکسانیکه مبعوث بسوی
ایشانست وانبیاء اولوا العزم پنجنفرند اوّل حضرت نوح شیخ
المرسلین که صاحب شریعت مستقلّه وناسخ شرع ابو البشر علیه السلام
بود دوّم حضرت ابرهیم خلیل علیه السلام که صاحب شریعت مستقلّه
عامّه وناسخ شرع نوح بود سیّم حضرت موسی کلیم الله که صاحب
شرع مستقلّ بود نسبت بقوم خاصّ که بنی اسرائیل باشند که شرع
حضرت ابرهیم را نسخ فرمود نسبت بایشان چهارم حضرت عیسی
روح الله که صاحب شرع مستقلّ بود وشریعت حضرت موسی را
نسخ فرمود نسبت ببنی اسرائیل پنجم حضرت محمد بن عبد الله
صلی الله علیه وآله وسلم حبیب الله است که صاحب شرع مستقلّ
وناسخ جمیع شرایع قبل است (برای دانستن معنی نسخ وفهمیدن
ادلّهٔ آن باید بباب سیّم از جلد اوّل کتاب مبارك انیس الاعلام

رجوع

رجوع کرد) ودرمیان انبیای اولوا العزم حضرت عیسی مقام
خاصّی دارد چه بی پدر بمدد روح القدس از باکره متولّد شد
خودش ومادرش آیة الله بودند واین مابه الامتیاز آنجناب است
از سایر انبیای اولوا العزم وبعضی از علمای ما رضوان الله علیهم
گفته اند که اولوا العزم آنانند که مبعوث بر اهل مغرب ومشرق
از انس وجنّ بوده باشد وشریعت قبل خود را هم نسخ کند واینها
پنجنفر بودند که مذکور گردیدند واین سخن در نزد حقیر باطل است
چه اوّلاً قبل از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هیچ رسولی
از انس بر جنّ مبعوث نشد واین از خصایص آنحضرت است ورسول
جنّ از خودشان بوده است چون اجنّه طول اعمار میباشند یك
رسول یوسف نام برای ایشان کافی بود از ابتدای خلقت تا زمان
بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آنکه یوسف را
کشتند حضرت رسول (ص) بر ایشان مبعوث گردید شاهد مدّعای
اوّل که هیچ رسولی از انس بر جنّ مبعوث نشد تا زمان بعثت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آیه (۱۳۰) از سوره الانعام کلام
الله الملك العلّام بدین نحو مکتوب است در مقام یا معشر الجنّ

وَالْاِنْسِ اَلَمْ یَاْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی وَ
یُنْذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا الخ خلاصه ترجمه بفارسی اینکه
میفرماید ای جماعت پریان و آدمیان آیا نیامدند بر شما پیغمبران
از جنس و نوع شما بر شما که بخوانند برای شما آیات مرا و بیم
دهند شما را از روز قیامت قوله تعالی یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
خطاب بهر دو طایفه است رُسُلٌ مِنْکُمْ نیز خطاب بهر دو
طایفه است پس این مبارکه نص است که پیغمبر هر طایفه از جنس
و نوع ایشان بوده است وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا بِلِسَانِ
قَوْمِهِ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَیْهِمْ مَا
یَلْبِسُونَ بالجمله یاتکم و منکم ما را کافی است و کرنه ادله این
مسئله بسیار است رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و امّا دلیل
اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث بر جن هم
بوده است سوره مبارکه قُلْ اُوحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ
فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا یَهْدِی اِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ الخ
و آیات دیگر در غیر این سوره مبارکه ثانیا حضرت موسی و عیسی
علیهما السلام مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و بس ادلهٔ اینمطلب یک

کتابست رساله گنجایش ندارد دو حال اینکه اولو العزم نیز مبنیا شنل
حدیث حضرت زین العابدین علیه السلام در خصوص زیارت نیمه
شعبان از اخبار آحاد است معارضه نمیکند با مقطوع و معلوم و
ظاهر کتاب از قول حضرت موسی ع در خطاب بفرعون اَرْسِلْ مَعِیَ
بَنِی اِسْرَائِیلَ از قول حضرت عیسی یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ اِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ
اِلَیْکُمْ بالجمله در صدد اقامه براهین نیستیم برویم سر سخن
مرتبه چهارم از مراتب انبیاء مرتبه خاتمیت است که فوق جمیع
مراتب و بالاتر از همه است و آن مرتبه مخصوص پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله و سلم است و ثبوت این مرتبه برای آنحضرت از ضروریات
دین و در مرتبه ثبوت دین آنحضرت است و قرآن مجید نیز دال بر
آنست و هو قوله تعالی وَلٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ یعنی مهر
کننده در نبوت و ثبوت این خاصه برای آنحضرت مستلزم ثبوت
خواص دیگر است اوّل وجوب انقطاع وحی و نبوت بعد از آن
حضرت پس هر کسیکه مدعی نزول وحی شود بعد از آنحضرت در
حق خود و یا در حق غیر کافر و نجس و خارج از دین اسلام است و
واجب القتل فی العیون قال الرضا علیه السلام من ادعی نزول کتاب

بعد القرآن فاقتلوه کائنا من کان پس طایفهٔ بابیه نجس خواهند
بود قطعا وملاقات ایشان با رطوبت غیر جایز چرا که مدعی نزول
وحی وکتابند قریب چهارده مجلد از کتابهای ایشان دیده ام وهم
چنین است حال کسیکه مدعی نبوت شود در حق خود ویا غیر وقد
عموم شریعت مطهرهٔ آنحضرت بر جمیع مکلفین را من الجن والانس
وهو قوله تعالی تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ
لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا وقوله تعالی قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُمْ جَمِيعًا وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ بالجمله عموم نبوت نیز از ضروریات دین آنحضرت
مثل خاتمیت سیم منسوخ شدن جمیع ملل وشرایع سابقه بسبب
ظهور شریعت عادلهٔ آنحضرت وعدم جواز رجوع وتعبد بآنها مطلقا
الا ما قرره هذا الشرع نعم کلمات منقوله از انبیای سابق بطریق
صحیح وسند متصل در نزد مسلمانان در غایت احترامند ولکن
عندی معین است که انبیای سلف از این عهد عتیق وجدید خبر
ندارند الا مواضع موافق با کتاب وسنت صحیح ودارای بشارت ظهور
این دین چهارم اختصاص شفاعت کبری بآنجناب واهل بیتش سلام

الله علیه وعلیهم اجمعین اللهم لا تحرمنا شفاعته او چهارم
اینکه مسلمین اعتقاد مینمایند که جمیع انبیاء ومرسلین مؤید بر
معجزات وکرامات وخارق عادات بودند ولکن معجزات ایشان
متفاوت بوده بعضی بزرگ وبعضی کوچک وبعض زیاد داشتند
وبعض کم وحضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم دارای معجزات
جمیع انبیای سلف بوده مع معجزات زائدهٔ کثیره (وادلهٔ این مطلب
در جلد اول ودوم کتاب مستطاب بیان الحق بما لا مزید علیه
موجود است خدا توفیق طبع ونشر عنایت فرماید قدری از جلد
اول مطبوع است باقی در تعطیل خود حق علت تعطیل را رفع
فرماید) پنجم اینکه مسلمین اعتقاد مینمایند که اگر کسی منکر
نبوت یکی از انبیای ثابت النبوة شود کافر ونجس وخارج از دین
اسلام است بخصوص انبیائی که اسامی مبارکشان در قرآن
مجید مذکور است که اول ایشان حضرت آدم ابو البشر است
که (۴۶۱۴) سال قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم بوده است دوم ادریس علیه السلام که (۳۹۹۴) سال قبل
از بعثت متولد شد سیم نوح علیه السلام که (۳۲۵۸) سال قبل

از بعثت متولد گردید چهارم هود پنجم صالح سلام الله علیهما
که تاریخ ایشان درست برای حقیر محقق نیست ششم حضرت
ابرهیم خلیل علیه السلام که (۲۶۰۶) سال قبل از بعثت متولد شد
هفتم حضرت لوط که معاصر حضرت خلیل جلیل و برادر زادهٔ
انجناب بوده هشتم اسمعیل ذبیح الله بن خلیل الله که (۲۵۲۰)
سال قبل از بعثت متولد شد نهم اسحق بن ابرهیم خلیل که
(۲۵۰۷) سال قبل از بعثت تولد یافت دهم یعقوب بن اسحق
بن ابرهیم که (۲۴۴۶) سال قبل از بعثت متولد شد یازدهم
یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم خلیل که (۲۳۵۵) سال قبل
از بعثت تولد یافت دوازدهم نعم العبد جناب ایوب تاریخش
بر حقیر مجهول است انچه معلوم است بعد از حضرت یوسف بوده
سیزدهم جناب هرون که (۲۱۸۴) سال قبل از بعثت تولد یافت
چهاردهم جناب موسی سه سال بعد از هرون (۲۱۸۱) سال
قبل از بعثت تولد یافت پانزدهم جناب شعیب معاصر حضرت
موسی و ابا الزوجه انجناب بود اسم مبارکش در توریة یترون
میباشد کاهن مدین (سفر خروج باب (۳) ایه (۱)) شانزدهم

از انبیای مذکورین در قران جناب داود علیه السلام است که
(۱۶۹۵) سال قبل از بعثت تولد یافت هفدهم جناب سلیمان که
(۱۶۴۳) سال قبل از بعثت متولد شد هجدهم الیاس که (۱۵۳۲)
سال قبل از بعثت در میان بنی اسرائیل ظهور کرد نوزدهم
الیسع که (۱۵۰۶) سال قبل از بعثت بعثت او بود بیستم
یونس که (۱۴۳۳) سال قبل از بعثت مبعوث شد وصی الیاس است
بیست و یکم ذی الکفل تاریخش درست معلوم نیست بیست و دوم
زکریا است (۶۱۵) سال قبل از بعثت بیست و سیم یحیی بن
زکریا شش ماه قبل از مسیح متولد شد (۶۱۰ سال و ۶ ماه) قبل
از بعثت بیست و چهارم عیسی بن مریم که (۶۱۰) سال قبل از
بعثت متولد شد بیست و پنجم سیدنا و نبینا حضرت محمد بن
عبد الله صلوات الله علیه و اله و علیهم اجمعین که (۵۷۰) سال
بعد از میلاد مسیح متولد گشت در مکهٔ معظمه در عام الفیل و
(۶۱۰) سال بعد از مسیح از همان مکان مقدس مبعوث بنبوت
و در لیلة القدر ماه مبارک رمضان از همان سال تاج رسالت بر
سرش گذاشتند قران مجید بر حضرت نازل شد نبوت اشعیا

الیسع وصی الیاس بود و نیز یونس

در باب (۵۴) از کتاب خود در خطاب بمکهٔ معظمه ای عقیمهٔ نازائیده
ترنم نما انجام یافت یا نبوت سائر انبیاء که خبر داده بودند از
بعثت آنجناب چنانکه در کتب مفصلهٔ ما مثل جلد دوم انیس الاعلام
که مطبوع و منتشر است و جلد اول و دوم بیان الحق حق تعالی توفیق
طبع و نشر عنایت فرماید اینها بودند انبیای مذکورین در قرآن
مجید لقمان و اسکندر نبوت ندارند گفتیم که انکار نبوت هر نبی
ثابت النبوة کفر است در دین اسلام بخصوص انکار نبوت یکی از
این بیست و چهار نفر که بمنزلهٔ انکار نبوت خود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و تکذیب قرآن مجید العیاذ بالله عقیدهٔ
حقیر و عقاید جمیع مسلمین در حق انبیاء همین است که مجملش
ذکر شد و در مواضع متعدده از قرآن مجید این انبیاء علیهم السلام
مذکورند از آنجمله هیجده نفر ایشان در سورهٔ انعام از آیه (۸۲-
۸۷) و هو قوله تعالی وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ الخ
و جناب ادریس در آیه (۵۵) از سورهٔ مریم مذکور است و ذی
الکفل در آیه (۸۵) از سوره انبیاء و آدم در آیه (۳۱) از سورهٔ بقره
هود در آیه (۶۴) از سورهٔ اعراف صالح در آیه (۷۲) شعیب در

آیه (۸۴) از سوره مذکوره و مواضع کثیرهٔ دیگر فائده
بدانکه آنچه در تعیین تاریخ انبیاء علیهم السلام مرقوم شد برحسب
تاریخ معمولی حضرات مسیحیین است و هر عاقل خبیر میداند که
ایشان چهار سال خبط و غلط دارند در تاریخ تولد مسیح و سبب
این خبط (دیونسیوس) شده است بعلت اینکه الی (۵۳۲)
سال تاریخ مسیحیین از بنای شهر روم بوده است و بعد از مدت
مذکوره شخص مزبور مبدء تاریخ مسیحیین میلاد قرار داد و
چهار سال خبط کرد و چون تاریخ منتشر بود مسیحیین نتوانستند
اصلاح کنند چهار سال خبط او را به پیش از میلاد انداختند و این
خبط و خطا الی یومنا هذا در میان مسیحیین معمول است ما هم
چون نتوانستیم اصلاح کنیم بنا را بر تاریخ مشهور قرار دادیم کلام
در اینجا طولانی است ذکرش مناسب این رساله مختصره نیست
ایضا مسلمین اعتقاد مینمایند که برای حضرت خاتم صلی الله
علیه و آله و سلم دوازده وصی و خلیفه میباشد که حافظ شرع
و مبین حلال و حرام و ناشر احکام آنجناب بوده اند و این دوازده
بزرگواران را هم مسلمانان معصوم میدانند مثل انبیاء علیهم السلام

واین دوازده نفر دوازده میر و دوازده رئیسند که جناب اقدس
الهی بشارت ظهور ایشانرا از نسل جناب اسمعیل بجناب ابرهیم
خلیل علیه السلم داد چنانکه در دایر (۲۰) از باب (۱۷) از سفر تکوین
ترقیم یافته (شنیم عاسار نسیئیم یولد) یعنی دوازده امام از نسل
اسمعیل خواهند بود و این بزرگواران دوازده کوکب اکلیل و تاج
نبوت میباشند که خداوند عالم در دایر (۱) از باب (۱۲) از مکاشفات
یوحنا عیان و بیان فرموده است و دوازده دروازه شهر مقدس
نبوت اند (انا مدینة العلم و علی بابها) که در دایر (۱۲) از باب
(۲۱) از مکاشفات یوحنا مذکور و مسطورند و دوازده بنای
شهر ایمان میباشند که در دایر (۱۴) از باب و کتاب مذکور
مسطورند و دوازده جواهر و دوازده مرجان میباشند (یَخْرُجُ
مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ) که در دایر (۱۹) از باب (۲۲) از مکاشفات
مذکورند و دوازده ثمرهٔ شجرهٔ معرفت اند که در دایر (۲) از
باب (۲۲) از کتاب مزبور مذکور گشته اند و دوازده شهر حساب
کتاب ایمان میباشند که در سورهٔ توبه در دایر (۳۶) مذکورند
اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً که اول ایشان

حضرت امیر المؤمنین است اسم مبارکش علی کنیه اش
ابو الحسن پدرش ابو طالب حامی و کفیل و ناصر پیغمبر برادر پدری
و مادری جناب عبد الله پدر انور و والدهٔ ماجده اش از مؤمنات
مهاجرات فاطمه بنت اسد بن هاشم انحضرت با برادرانش اول
هاشمی است که از دو هاشمی متولد شد ولادت با سعادتش
در خانهٔ کعبه در سیزدهم رجب المرجب ده سال بعد از ولادت
پیغمبر (۵۸۰) سال بعد از ولادت عیسی و ده سال بعد از
هجرت در (۱۸) ذی الحجه در غدیر خم منصوب و منصوص با مامت
و وصایت گشت و (۳۴) سال بعد از هجرت بر سریر خلافت
نشست و (۴۰) سال بعد از هجرت در (۲۱) ماه مبارک رمضان
غدرا مقتول و شهید شد (۶۳) سال از عمر شریفش گذشته
بود (۳۳) سال در خدمت پیغمبر بود و داماد انحضرت بود و
پدر فرزندان انحضرت شبیر و شبر صلوات الله علیه و اله
اجمعین امام دوم مسلمانان امام حسن بن علی بن ابیطالب
علیه السلم سید شباب اهل جنت والدهٔ ماجده اش حضرت زهراء
بنت رسول الله کنیت ابو محمد محل ولادت مدینه روز سه شنبه

نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم از هجرت و در سال (۴۰)
هجرت بعد از شهادت پدر بزرگوارش بر مسند امامت نشست
(۴۹) سال از عمر شریفش گذشته در مدینه مسموم و در بقیع مدفون
شد صلوات الله علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه امام سیم
حضرت امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام سید شباب
اهل جنه مادرش زهراء بنت رسول الله کنیت او ابو عبد الله
ولادت با سعادتش در مدینه سال سیم از هجرت روز سیم شعبان
بعد از برادرش بمنصب امامت جلوس فرمود در اوایل سال (۶۱)
هجری در دهم محرم عصر جمعه در کربلا کنار شط فرات عطشانا
بدرجه رفیعه شهادت رسید و در همانجا بخاک مبارک مدفون شد
بعد از سه روز و نیم اکنون آن بیابان از برکات آنحضرت آباد و از
شهرهای مشهور و مزار مسلمین است مثل خانه کعبه احترامش
میکنند این امام همان امام همام است که در آیه (۱۳) از باب (۱۱)
از مکاشفات یوحنا مکتوبست وقتیکه سر اقدسش را از تن جدا
میکنند زلزله عظیمی در دنیا واقع میشود و قاتل او در آیه (۷) از
باب مذکور ملقب بوحشی شده و از آیه (۸ الی ۱۱) از باب و کتاب

مذکور خبر میدهد که بدن شریف آنجناب و ابدان اهل بیت و
اصحابش سه روز و نیم بی غسل و بی کفن و بی دفن بر روی خاک
میمانند و اجازه نمیدهند که ایشانرا دفن نمایند و مراد از سدوم
شهر کوفه و شام است که شهر شریران است و سدوم در لغت عبری
بمعنی شریر است بالجمله احوالات آنحضرت و قتله او و اولاد او در اینباب
خبر میدهد و این بزرگوار همان بزرگواریست که خداوند عالم در
آیه (۴ و ۵) از باب (۴) از کتاب مراثی ارمیا حال اطفال و اهل
بیت او را باین نحو خبر داده زبان اطفال شیرخواره از تشنگی
بکام ایشان میچسبد و کودکان نان میخواهند و کسی بایشان نمیدهد
آنانیکه خوراک لذیذ میخوردند در کوچها بینوا گشتند آنانیکه
در لباس قرمز تربیت یافته اند مزبلهارا در آغوش میکشند انتهی
در این دو آیه خبر میدهد از تشنگی علی اصغر و سایرین و گرسنگی
ایشان و اسیری اهل بیت و حبس ایشان در مجلس عبید الله و
خرابه شام و در آیه (۲) از باب (۴۶) از کتاب ارمیا خبر میدهد
که مقتل آنحضرت در کنار فرات است و در آیه (۶ و ۷) از باب و کتاب
مذکور باین نحو مرقوم است شد روان فرار نکنند و جنود او دران

دهاتی بنا بشد بطرف شمال بکنار فرات میلغزد و می افتد انتهی
در این آیه هم خبر میدهد که قاصدان شدند و آنحضرت مثل عبدالله
یقطر و شجاعان لشکرش مثل حضرت عباس و علی اکبر علیهما السلام
همه در کنار فرات شهید خواهند شد و در آیه (۱۰) از باب و کتاب
مذکور نیز خبر میدهد که اول خود آنحضرت و لشکرش جمعی از
کفار را میکشند و بعد خودشان شهید خواهند شد در راه خدا
بالجمله این بزرگوار همان بزرگوار است که خداوند عالم در (۲۱)
موضع از قرآن مجید اشاره بفضایل و مصائبش فرموده از انجمله
در آیه (۲۸) از سورهٔ زخرف و آیه (۷۷) از سورهٔ نساء و آیه (۳۳)
از سورهٔ اسری و آیه (۱۵) از سورهٔ احقاف و آیه (۲۷ و ۲۸) از سورهٔ
فجر و آیه (۱۷۰) از سورهٔ والصافات و آیه (۱) از سوره مریم و آیه
(۴ و ۵) ایضا از سورهٔ اسری و آیه (۷) از سورهٔ کوثر و آیه (۸۸)
از سوره الصافات ایضا و آیه (۱۹ و ۴۰) از سورهٔ حج و آیه (۱۹۳)
از سورهٔ بقره و آیه (۵) از سورهٔ قصص و غیر اینها که هر یک از این
آیات تأویل و تفسیر و بیان خاصی دارد رساله برای ذکر آنها
گنجایش ندارد بکتب اخبار باید رجوع کرد (صفحه ۳۱۲ الی ص ۳۳۴

که باب (۴) وسایل مظفریست شرح آیات را تواند یافت و همچنین
در بحار و عوالم و سایر کتب مقاتل) و این سرود همان سرود است
که در هیچ جای عالم سه نفر مؤمن در دههٔ عاشورا یافت نمیشود
مگر اینکه دو نفرشان عزادار آنجناب و مشغول سوگواری و
نوحه سرائی هستند بر سر و سینه میزنند از خود سر و از دیگران
دل میشکافند مال و جان را بدل آنحضرت مینمایند جزاهم الله خیرا
و این بزرگوار همان بزرگوار است که در هر شهری و دهی از شهرها و
دهات اهل ایمان نوکرهای مخصوص دارد برای خواندن فضایل
و مصائبش و در اصطلاح خاص آنها را (روضه خوان) میگویند
امام چهارم آقام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
کنیتش ابو محمد پدرش سید الشهداء مادرش حضرت شهربانو
رضوان الله علیها دختر یزدجرد پادشاه ایران محل ولادتش
مدینهٔ منوره روز یکشنبه پنجم شعبان المعظم سال سی و پنج از هجرت
مدفنش بقیع در نزد عم اکرم خود امام حسن ع روز وفاتش شنبه
(۱۲) شهر محرم الحرام سال (۹۵) از هجرت بعد از واقعه کربلا
بنص پدر بزرگوارش امامت باو رسید   امام پنجم حضرت

امام محمد لقب باقر کنیت ابو جعفر پدرش علی بن الحسین
زین العابدین مادرش ام عبد الله دختر امام حسن علیه السلام
آنحضرت اوّل علوی است که از دو علوی متولد شد مولدش
مدینهٔ منوّره روز دوشنبه سیم ماه صفر سال (۵۷) از هجرت
بنابر قول علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس شهادت سید الشهدا
در سال (۶۱) هجری واقع شد پس روز شهادت حضرت سید الشهدا
امام محمد باقر چهار ساله بوده (من لا یحضره الفقیه ملاحظه شود) مدفنش
بقیع در نزد پدر بزرگوار خود روز شهادتش دوشنبه (۷) ذی
الحجه سال (۱۱۴) از هجرت امام ششم امام جعفر لقب صادق
کنیت ابو عبد الله پدرش امام محمد باقر مادرش فاطمه ام فروه مولدش
مدینه روز دوشنبه (۱۷) ربیع الاول سال (۸۳) از هجرت روز
وفاتش نیمه رجب سال (۱۴۸) از هجرت مدفنش بقیع در نزد پدر
و جد خود سر مذهب شیعه انجناب است امام هفتم امام موسی
لقب کاظم کنیت ابو الحسن ثانی و ابو ابرهیم و ابو علی پدرش جعفر
صادق مادرش حمیدهٔ بربریه مولدش ابوا منزلی است ما بین مکه
و مدینه روز یکشنبه (۷) ماه صفر سال (۱۲۸) از هجرت مدفنش

مقبرهٔ القریش الآن مزاریست معتبر در شهر کاظمین وفاتش (۲۴)
رجب سال (۱۸۳) از هجرت امام هشتم امام علی بن موسی
الرضا کنیه ابو الحسن پدرش موسی مادرش ام ولد مولد مدینه
روز پنجشنبه (۱۵) ذی القعده شهادت سلخ صفر سال (۲۰۳) از
هجرت امام نهم امام محمد لقب تقی و جواد کنیت ابو جعفر
پدرش امام رضا علیه السلام مادرش خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه
قبطیه مولدش مدینه نیمه ماه مبارک رمضان سال (۱۹۵)
هجری مدفنش مقابر قریش در نزد جد بزرگوار خود امام موسی
کاظم ایام شهادت آخر ذی القعده سال (۲۲۰) از هجرت امام
دهم امام علی بلقب نقی بکنیه ابو الحسن پدرش امام محمد
جواد مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه نیمه ذی الحجه
سال (۲۱۲) هجری مدفنش خانه خود در سر من رأی روز دو
شنبه (۳) شهر رجب سال (۲۵۴) فعلا در سر من رأی قبر شریفش
مزار است امام یازدهم امام حسن لقب عسکری کنیت
ابو محمد پدرش امام علی النقی مادرش حدیث ام ولد مولدش
مدینه (۱۰) ربیع الثانی روز دوشنبه سال (۲۳۲) هجری مدفن

سال (۲۰۳) مدفنش طوس (خراسان) مشهور

خانه پدرش در سر من رای روز یکشنبه (۸) ربیع الاول سال
(۲۶۰) هجری شهید شد امام دوازدهم امام مهدی کنیتش
ابو القاسم مادرش نرجس خاتون از قوم نصاری بود مسلمه
شد یوم ولادت نیمه شعبان سنه نود این بزرگوار همان بزرگوار
که جماعت یهود او را مشیح میگویند و نصاری مشیخ یعنی مسیح
و مسلمانان صاحب الزمان ملل ثلاثه منتظر ظهور او بیند که ادیان را
دین واحد کند کفر و شرک و ظلم را از روی زمین بردارد و لکن
جماعت یهود و نصاری گویند کفر تاثیر اگر ما نوشتیم از عقاید
ایشان ترویج خواهد کرد العیاذ بالله و مسلمانان گویند توحید
و دین اسلام را منتشر خواهد کرد و من هم شخصا این را صحیح
میدانم و معتقد باعتقاد مسلمانانم (ادله این را در باب اول
از جلد دوم بیان الحق تواند یافت حق تعالی توفیق طبع و نشر
عنایت فرماید) آمین بالجمله تابعین ائمه را شیعه و اثنا عشری
گویند و در اعتقاد شیعه همه این بزرگواران معصوم و مؤید
بمعجزات کثیره بودند (باب دوم جلد دوم بیان الحق ملاحظه شود)
اللهم صل علی الائمة الاثنی عشر و ارزقنا فی الدنیا زیارتهم

و فی الآخرة شفاعتهم و سلمنا و وسع علینا بهم و بحرمتهم آمین

فصل دوم از باب سیم در بیان عقیده یهود و نصاری

در نبوت بر حسب متن کتاب مقدس و کتب ملیه و عقاید
ایشان و لکن سند ما غالبا کتب مقدسه است بر مطالعه
کننده عزیز مخفی و مستور نخواهد بود که جماعت یهود و نصاری
عصمت را شرط نبوت نمیدانند نه قبل از نبوت و نه بعد از
آن نه در افعال و نه در اقوال بلی ادعا مینمایند که انبیاء معصوم
بودند در تبلیغ خواه بعنوان تحریر باشد خواه بعنوان تقریر
و لکن این ادعا از ایشان بر خلاف متن کتاب مقدس است
چنانکه عنقریب انشاء الله تعالی مذکور و مسطور خواهد
شد پس ایشان گویند که جمیع گناهان از انبیاء علیهم السلام قبل از
نبوت و بعد از آن صادر میشود مثل زنا با محارم تا چه برسد
با جنبیات و کفر و ارتداد و بت پرستی و مستی و بنای معابد
برای بتها و قربانی از برای آنها و دروغ و دزدی و جز این
امثال ذلک از قبایح که از هیچ اراذلی از اراذل صادر نمیشود
و بلکه اگر انسان منکر شود نسبت کفر و زنا را بعضی از انبیاء

اورا کافر میدانند چرا که گویند منکر کتاب مقدس شدی
اگر بر حسب التزام و ضرورت بعضی نسبتها را که بانبیاء
علیهم السلام میدهند بطور اشاره در این رساله ذکر مینمائیم
اوّل آدم ابو البشر گویند که از آنجناب گناهی صادر شد
در اکل از شجرهٔ منهیه چنانکه در باب (۳) از سفر تکوین
مذکور است که قابل عفو و بخشش نبوده و خدا نمیتوانست
آن گناه را ببخشد مگر بتجسّم اقنوم ابن و مقتول و مصلوب و ملعون
و معذب شدن او صفحه (۳۸) نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۹۰۱ از کتاب
ابحاث المجتهدین ملاحظه شود و بر حسب حکم باب (۳) از سفر تکوین
گویند آنچه در این عالم از موت و فوت و مرض و بلا و خار و خسک
که از زمین روئیده میشود از نتایج گناه آدم است و گویند توبه
او هم ثابت نشده است ولیم اسمت در طریق الاولیاء تصریح
میکند براینکه توبهٔ آدم ثابت نشده است (مسلمین گویند از
آدم علیه السلام ترک اولی صادر شد از آنهم توبه کرد نهیش از
شجرهٔ منهیه نهی تنزیهی بوده نه تحریمی) دوّم حضرت نوح
علیه السلام بنص باب (۹) از سفر تکوین در حق آنجناب اعتقاد

مینمایند که شراب خورد و مست شد و از شدت مستی منکشف
العوره گردید و اگر کسی گوید این نسبت بآنجناب دروغ است
گویند تو کافر شدی سیّم ابرهیم خلیل در صفحه (۲۷) از رسالهٔ
عبد المسیح کندی نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۹۵ تصریح شده است باینکه
الی (۷۵) سال از عمر شریفش گذشته بت پرست بوده است
و در باب (۱۲) از سفر تکوین آیه (۱۱) الی آخر باب تصریح شده است
باینکه ابرهیم علیه السلام برای طمع بمال دنیا زن خود جناب ساره را
تسلیم فرعون نمود و مدّتی هم در خانهٔ فرعون بعنوان زن و شوهری
بود و با او هم بستر میشد و ابرهیم را برادر زن خود میدانست
در حق او احسان میکرد اموال ابرهیم تماما از این ممرّ حاصل
شده است و اگر کسی گوید هرگز ابرهیم دیوث نبود بت پرست
نبود هرگز راضی نمیشود بتسلیم زوجهٔ محبوبهٔ خود بکفار گویند
تو کافر شدی تورات را انکار کردی خدایا شاهد باش که من
از جانب خود و وکالةً از جانب جمیع مسلمانان شهادت میدهم
بر تنزه خلیل تو از این قبایح و کافر باین تورات‌ام که این نسبتها را
بمعصومین علیهم السلام میدهد چهارم لوط علیه السلام بنا بر شهادت

باب (۱۹) از سفر تکوین گوید که بعد از نزول عذاب بر قومش
بلافاصله دو شب متوالی شراب خورد و مست شد و با دو نفر
دختر خود زنا کرد و دو پسر از ایشان متولد شد مواب و بن عمی
و دو قبیله بزرگ که قبیله موابیان و عمونیان باشد از این دو
ولد الزنا منشعب گردید و نسب جناب داود و سلیمان و
عیسی بحکم باب اول انجیل متی و باب اخر کتاب روت از جهة
روت و نعمی مادر رحبعام بن سلیمان باین دو ولد الزنا منتهی
میشود و بحکم آیه (۳) از باب (۲۳) از سفر مثنی توریة هر کس
از این دو قبیله باشد الی یوم القیمة از هالکین است پس جناب
داود و سلیمان و عیسی در نزد ایشان از جمله هالکین خواهند
بود عجب خدائیست مسیح و عجب پیغمبران دارد که همه هالکند
و همان یک برهان برای هدم بنای دین یهود و نصاری کافیست
چه مادامیکه منکر این توریة و انجیل نشوند نتوانند جواب شافی
از این اشکال بدهند انجیل و زبور و امثال سلیمانی همه باطل
خواهند بود بهمین دلیل وقتیکه اینها باطل شدند سایر کتب
عهد عتیق نیز باطل خواهد شد چراکه علی قولهم اینها مصدق

اینها و مصدق از انهایند و از جمله واضحاتست که مصدق
و مصدق باطل هر دو باطل اند و عجبتر از همه انستکه بنا بر قول
نصاری از بعضی مواضع این کتب معلوم میشود که حضرت
مسیح خداست و شفیع و نجات دهندهٔ کل خلق و از مواضع دیگر
مثل همین موضع معلوم میشود که ولد الزنا و از جمله هالکین است
و بشفاعت هیچ شفیعی نجات نخواهد یافت و این اختلاف واضح
و تناقض فاضح است بالجمله از باب مذکور هشت گناه کبیره
موبقهٔ مهلکه برای جناب لوط علیه السلم ثابت میشود که یکی
از انها زنای با دختران خودش است پنجم خطیئه یعقوبست
از باب (۲۹) از سفر تکوین معلوم میشود که جناب یعقوب اجیر
لابان شده بود که دختر کوچک خود راحیل را باو تزویج نماید
چون شب عروسی شد لیا خواهر او را داخل فراش یعقوب
کردند و با او مضاجعت کرد چون صبح شد با لابان منازعه
کرده گفت این که بود که بغل من خوابانیدید من برای خواطر
راحیل ترا خدمت کردم لابان گفت هفت سال دیگر مرا خدمت
کن او را هم بتو میدهم پس جناب یعقوب چنین کرد و راحیل را هم باو

تزویج کرده و در باب (۳۱) از سفر مذکور مسطور است که زوجه
محبوبهٔ یعقوب جناب راحیل دزد و دروغگو بوده که خدایان پدر
خود را دزدید ظاهراً از برای عبادت دزدیده بود زیرا که از
خانواده بت پرستان بوده و ایضاً در باب (۳۴) از سفر تکوین
مرقوم است که دینا دختر یعقوب عاشق شخیم پسر حموری حوی
شده و بکارت خود را بطریق زنا زایل کرد و نیز در باب (۳۵)
از سفر تکوین مرقوم است که روبیل پسر بزرگ یعقوب با زن
پدر خود بلهاه زنا کرد و جناب یعقوب شنید حد زنا نه بر
پسر خود جاری کرد و نه بر این ضعیفه زانیه و از آیه (۲۴) از باب
(۳۸) سفر تکوین معلوم میشود که حد زنا در آنزمان سوزانیدن
باتش بوده است و بلکه عوض حد در آخر عمر جناب یعقوب روبیل را
دعا کرد چنانکه در آیه (۳) از باب (۴۹) سفر تکوین مسطور است
و نیز در باب (۳۸) از سفر تکوین مرقوم است که یهودا پسر سیم
یعقوب با تامار عروس خود زنا کرد و فارص و زارح زاییده او
زائید و فارص ولد الزنا یکی از اجداد جناب عیسی و داود و
سلیمان نسبت بشهادت آیه (۳) از باب اول انجیل متی و باب آخر

کتاب روث پس ازینجمله معلوم شد که جناب عیسی و داود و سلیمان
از دو جهت ولد الزنا میباشند و تا بحال خدای ولد الزنا کسی ندیده
و نشنیده است این بود مجمل حال یعقوب و آل یعقوب که ابو الانبیاء
الاسرائیلیه است تمامی افتخارات ایشان باو است ایعاقل این
نحو اعتقاد کردن در حق انبیا خوبست یا بنحویکه در قرآن بیان
شده و هو قوله تعالی وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى
الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ حال عقل
خود را حکم قرار بده خدا این نحو پیغمبر بفرستد خوبست یا این
نحو و از باب (۲۷) از سفر تکوین معلوم میشود که جناب یعقوب
سه مرتبه دروغ گفت و پدر خود را خدعه و حیله کرد و مادرش
در نفاق شریک او بود در حیله و نیز در تورته مکتوب است یعنی در
باب (۲۶) از سفر تکوین که اسحق بزن خود در نفاق گفت خواهر من است
و در این امر اقتدا بپدر خود ابرهیم کرد ششم خطیئه موسی
از باب (۴) از سفر خروج معلوم میشود که حضرت موسی علیه السلام
مکرر از منصب نبوت استعفا داد تا اینکه خدا بر او غضب کرد

چنانکه در آیه (۴) از باب (۴) از سفر مذکور مسطور است
و حال اینکه غضب خدا بر کفار است نه بر انبیاء مثل حضرت
موسی پناه بر خدا از غضب خدا هفتم خطیئه هرون آنست
(۳۲) از سفر خروج صریحا معلوم میشود که جناب هرون گوساله
ساخت و مذبحی برای او بنا کرد و فریاد زده گفت فردا عید است
برای خداوند و گوساله را عبادت کرد و بنی اسرائیل را هم امر
بعبادت او نمود پس ایشان بامر هرون ذبایح برای گوساله ذبح
نمودند و قربانیها تقریب کردند انتهی پس معلوم میشود که این
پیغمبر ضال و مضل و مرتد و کافر و بت پرست شد و دیگرانرا
امر و دعوت بگوساله پرستی و بت پرستی نمود آیا خدا پیغمبر را
برای دعوت بتوحید میفرستد یا برای دعوت بشرک ای جماعت
یهود و نصاری که ادعای عقل و فطانت مینمائید عقل شما
چه شد که این خرافات و کفریاترا باور کرده و تصدیق مینمائید
و ملکه منکر کفر این پیغمبر را کافر میدانید و از مواضع کثیره از
توریة معلوم میشود که فاعل این اعمال واجب القتل است پس
بر جناب موسی واجب بود که برادر خود را بکشد نه اینکه الواح را

بشکند منشأ فساد جناب هرون بوده است ولی عوض او دیگرانرا
جناب موسی کشت هشتم ایضا خطیئه موسی و هرون در باب
(۲۰) از سفر اعداد آیه (۱۲) بدین نحو مرقوم است و خداوند بموسی
و هرون گفت چونکه بمن اعتقاد ننمودید و مرا در نظر بنی اسرائیل
تقدیس ننمودید بنابراین این جماعت را بزمینی که بایشان داده ام
نخواهید رسانید انتهی از این آیه دو امر معلوم میشود اول اینکه
موسی و هرون اعتقاد بخدا نداشتند دوم اینکه او را تقدیس
نمیکردند معلوم است که هر دو امر کفر است عجب رسولیکه اعتقاد
بمرسل خود ندارد و او را تقدیس نمیکند نهم ایضا خطیئه موسی
و هرون در باب (۳۲) از توریه مثنی بدین نحو مکتوب است
(۴۸) و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده گفت (۴۹)
باین کوه عباریم یعنی جبل نبو که در زمین موآب در مقابل اریحاست
برآی و زمین کنعانرا که من آنرا بنی اسرائیل میدهم ملاحظه کن
(۵۰) و تو در کوهی که بآن بر می آئی وفات کرده بقوم خود ملحق شو
چنانکه برادرت هرون در کوه هور مرد و بقوم خود ملحق شد
(۵۱) زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آب مریبای قادش

در بیابان سین بمن تقصیر نمودید چونکه مرا در میان بنی اسرائیل
تقدیس نکردید (۵۲) پس زمین را پیش روی خود خواهی دید
لکن با نجا بزمینی که به بنی اسرائیل میدهم داخل نخواهی شد انتهی
بعد از حذف زواید از این آیات نیز دو امر معلوم میشود اول
اینکه موسی و هرون هر دو مقصر بودند دوم اینکه خدا را
تقدیس نمیکردند لهذا خدا بر ایشان غضب کرده ایشانرا
در بیابان کشت و داخل ارض کنعان ننمود قبور ایشان مجهول
ماند حاشا از مسلمین که اعتقاد نمایند بر اینکه پیغمبر خدا مقصر خدا
و غیر مقدس خدا باشد و حال اینکه خدا پیغمبر را میفرستد
برای رفع تقصیر از دیگران اعتقاد مسلمین در حق آل ابرهیم
و آل عمران اینستکه مذکور میشود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ
نُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (سوره آل
عمران آیه (۳۳)) مراد از آل عمران موسی و هرونند که ایشان
مصطفی بودند مثل آل ابرهیم و آدم و نوح و مرتضی بودند
و ممتاز بودند و برگزیده و بنده خاص خدا نه اینکه مقصر و بت
پرست و زانی و اولاد زنا از تو که یهودی و نصرانی هستی

اکنون انصاف میخواهم اگر با جان خود عداوت نداری راست
بگو که عقیده مسلمین در حق انبیاء بهتر است یا عقیده شما
بیان قرآن بهتر است یا بیان تورات شما لااقل اگر اعتراف میکنی که
عقیده مسلمین بهتر است و بیان قرآن اعلاتر قبول کن و با جان
خود عداوت مورز و نمیتوانی اقرار نکنی بر حسن عقیده مسلمین
و قبح عقیده خود مگر اینکه خودت هم مثل عقیده ات قبیح باشی
دهم خطیئه شمشون پیغمبر ابن مانوح در باب (۱۶) از سفر
قضاة مذکور است که شمشون نبی با دلیلای فاجره زانیه که از
اهل وادی سورق بوده است مکرر زنا کرد و سبب قتلش هم
همان شد و ذالک نص تورات آیه (۵ و ۲۵) از باب (۱۳) و آیه (۴ و ۱۹)
از باب (۱۴) و آیه (۱۴ و ۱۸ و ۱۹) از باب (۱۵) از سفر قضاة است
و واضحتر از اینها آیه (۳۲) از باب (۱۱) از رساله پولس بعبرانیان است
انتهی پس بشهادت کتاب مقدس این پیغمبر زانی بوده و حال
اینکه مکرر گفتیم که ثمره بعثت انبیاء رفع زنا و سایر معاصی است
در صورتیکه خود شان اقدام بزنا کنند بعثت ایشان لغو بلکه
اعانت بر معصیت خواهد بود چه دیگران نیز اقتدا میکنند نبی

خود حاشا از خدا اگر فعل لغو از او صادر شود تا اعانت بر معصیت
کند و یا پیغمبر را بفرستد که نتیجهٔ بعثت او زیاد شدن معصیت
باشد تذکرهٔ در شان نزول سورهٔ مبارکه اِنّا اَنزَلناهُ
فی لَیلَةِ القَدرِ مفسرین نقل کرده اند که حضرت سید عالم
صلی الله علیه و آله وسلم مجاهدات شمشون را در راه دین بیان
فرمود پس اصحاب غبطه برده و محزون شدند و گفتند ما را این قدر
عمر نیست که مثل شمشون هزار ماه در راه خدا مجاهده کنیم پس خدای
عالم برای تسلی ایشان فرمود لیلة القدر را بشما عنایت فرمودم
اگر در آن شب مرا بندگی کنید ثواب شما زیادتر خواهد بود از
مجاهدات شمشون انتهی ملخصا پس اگر شمشون زانی بود چنانکه
کتاب مقدس گوید فعل او موجب تنفر بود نه سبب غبطه و از کتاب
مقدس معلوم میشود (سفر قضاة) باب (۱۳ و ۱۴ و ۱۵) الخ که شمشون
گاهی زنا میکرد و گاهی زراعتهای مردم را آتش میزد و گاهی مثل
میمون و خرس در مجالس میرقصید حاشا از خدا اگر چنین پیغمبر ظالم
زانی مفسد داشته باشد که زراعتهای کبیر و صغیر و بیوه زن را
آتش بزند بنا بانها را یکمرتبه بسوزاند باز هم اگر قطع اشجار مینمود

برای سوزانیدن و مصالح دیگر خوب بود ولی سوزانیدن گندم
وجو رسیده هیچ میزان در دست نمی آید یازدهم خطیئه داود
علیه السلام در باب (۱۱) از کتاب (۲) شموئیل مرقوم است که جناب
داود عاشق بت شبع زن اوریای حتی شد و با او زنا کرد و حامله
شد خواست حمل را بگردن اوریا بیندازد ممکن نشد اوریا را بحیله
کشت پس زوجه او را بخانه خود آورده تصرف کرد و جناب سلیمان
از این عفیفه صالحه متولد شد دوازدهم خطیئه امنون پسر
بزرگ جناب داود در باب (۱۳) از کتاب (۲) شموئیل مرقوم است
که امنون بن داود با خواهر خود تامار زنا کرد و بکارت او را بطریق
زنا زایل کرد و چون تامار خواهر صلبی و بطنی ابیشالوم بود مصمم
قتل امنون گردید ولدی الفرصه او را کشت و جناب داود
تمامی امور را دانست و اجرای حدود نکرد با وجود قدرت لعل
جهتش این بوده که اولادش میگفتند اگر بر زانی اجرای حدود
شود اول باید تو کشته شوی و بعد ما ها سیزدهم در خطیئه
ابیشالوم بن داود در آیه (۲۲) از باب (۱۶) از سفر (۲) شموئیل در
حق ابیشالوم با زنهای پدرش داود بدین نحو مرقوم است

(۲۲) در پشت بام چادری برای ابیشالوم زدند و ابیشالوم
در نظر تمامی اسرائیل بزنان پدرش درآمد الخ و بعد ابیشالوم
با پدرش داود جنگید و در این جنگ بیست هزار نفر از بنی اسرائیل
که نخست زاد خدا هستند مقتول گردیدند چنانکه در ایه (۷)
از باب (۱۸) از کتاب (۲) شموئیل مرقوم است با همه اینها جناب
داود بامرای لشکر وصیت کرد که ابیشالوم را نکشند و حال
آنکه مستوجب قتلها بوده بحکم توریة ولکن امرای لشکر این
وصیت را از داود نپذیرفتند این زانی و قاتل را کشتند و چون
خبر قتل ابیشالوم بجناب داود رسید گریهها و زاریها کرد بنحوی
محزون بود که امرا جرأت نمیکردند بشارت فتح را باو بگویند
پس ابیشالوم فایق آمد بر روبیل پسر بزرگ یعقوب بوجوهی
اول روبیل با یکنفر از زنهای پدر زنا کرد و ابیشالوم با همه
زنهای پدر دوم روبیل در بیابان خلوت زنا کرد ابیشالوم
در بالای بام در محضر جمیع بنی اسرائیل سیم روبیل با پدر
خود جنگ نکرد و ابیشالوم جنگید تا بیست هزار نفر از فرزندان
خدا کشته شدند ثم نقول ما تعجب نمیکنیم از صدور این افعال

از انبیاء و ابنای انبیاء ولکن تعجب از این میکنیم که بشهادت ایه
(۱۱ و ۱۲) از باب (۱۳) از کتاب (۲) شموئیل این امور از زنا و قتل
بمشیت و اراده حق تعالی بوده است که در لسان ناتان خبر داد
که چنین خواهم کرد و چنین هم کرد فیا سبحان الله حق تعالی
راضی بزنا میشود و یا امر بزنا میکند و قتل حاشا و کلا ثم حاشا
این امور نیست مگر از مفتعلات اهل کتاب که داخل کتاب
الهی نموده اند که انبیای خدا و بلکه خود خدا را ضایع کنند
جزاهم الله بما فعلوا چهاردهم خطیئات سلیمان علیه السلام
در باب (۱۱) از کتاب اول ملوک مرقوم است که جناب سلیمان
هزار زن تزویج کرد از عقد دائم و منقطعه از قبایلی که تزویج
ایشان بر بنی اسرائیل جایز نبوده بحکم توریة پس باغوای
زنهای خود که بت پرست بودند جناب سلیمان مرتد شده
از دین برگشت و بت پرست شد و معابد عالیه در مقابل اورشلیم
برای بتها بنا کرد بخورها و قربانیها برای بتها نمود پس خودش
با زوجاتش آسوده مشغول بت پرستی شدند و این امور در
آخر عمر شریفش از جنابش صادر گشت که وقت اقبال الی الله است

(و توبه او از هیچ موضعی از کتاب مقدس معلوم نشده) انتهی
مع ذلک سه کتاب از او الهامی و الهی است امثال سلیمانی
جامعهٔ سلیمانی غزلهای سلیمانی و معلوم نیست این کتب در
ایام نبوت از او صادر گشته یا بعد از ارتداد و هر کس که غزلها
بخواند از روی عدل و انصاف حکم خواهد کرد بر اینکه
این کلمات کلمات مرتد است نه کلمات نبی الحاصل از باب
مذکور معلوم میشود که پنج کبیرهٔ موبقهٔ مهلکه و بلکه زیادتر
از جناب سلیمان صادر گشته اول که اعظم و اجل از همه است
در آخر عمر مرتد و بت پرست شد و حکم مرتد اگر چه پیغمبر صاحب
معجزه هم باشد قتل و رجم است بشهادت آیه (۵) از باب (۱۳)
و ایضاً آیه (۵) از باب (۱۷) از توریة مثنی گفتیم که از هیچ موضع
از مواضع کتاب مقدس توبه او معلوم نمیشود بر فرض اینکه توبه
کرده باشد مقبول افتادن توبه مرتد معلوم نیست اگر توبه مرتد
مقبول بود چرا حضرت موسی گوساله پرستها را کشت بقتل یکدیگر
کشت و حال اینکه بمجرد رسیدن حضرت موسی هم توبه کردند
دوم معابد خالیه در مقابل بیت المقدس برای بتها بنا کرد تا

اینکه یوشیا بن آمون بعد از سیصد سال آن معبدها را خراب
کرد چنانکه در باب (۲۳) از سفر (۲) ملوک مسطور است
سیم اینکه تزویج نمود از قبایلی که خدا تزویج ایشان را منع فرموده
بود چنانکه در آیه (۳) از باب (۷) از توریة مثنی مسطور است که
مصاهرت با ایشان مکن یعنی با قبایلی که غیر از بنی اسرائیلند
و چون تزویج بر خلاف حکم خدا شد عقد باطل خواهد بود و چون
عقد باطل شد مضاجعت زنا خواهد بود پس جناب سلیمان
در تمامی عمر خود زانی بوده و تمامی اولاد او اولاد زنا خواهند بود
و مادر رحبعام بن سلیمان که یکی از اجداد جناب عیسی است بحکم
نسب نامهٔ متی نعمی عمونیه بوده است و سبق بیان یافت که موآبیان
و عمونیان الی یوم القیمة از هالکین هستند بحکم آیه (۳) از باب
(۲۳) از توریة مثنی پس جناب عیسی و آبای او الی رحبعام از
هالکین خواهند بود علاوه بر اولاد زنا بودن و ولد الزنا هم تا
پشت دهم از هالکین است بحکم آیه (۲) از باب (۲۳) از توریة
مثنی پس جناب عیسی و آبای او از جهات شتی اولاد زنا و
از هالکین خواهند بود اول از جهت تامار عروس یهودا دوم

از جهت روت موابیه ششم از جهت راحاب زانیه چهارم از
جهت زن اوریا مادر سلیمان پنجم از جهت نعمی عمونیه مادر رحبعام
بن سلیمان اینست نسب نامه خدا آیا خدا قبیله پاکیزه تر از این
قبیله پیدا نکرد که گوشت آنها را بر خود بپوشاند که باید بشکل
اولاد زنا بدنیا بیاید و از سلسله ها لکه نتوب الی الله من تلک
الخرافات چهارم حضرت سلیمان هزار زن تزویج نمود
وحال اینکه کثرت ازدواج خاصه برای سلطان بنی اسرائیل
حرام بوده بحکم آیه (۱۷) از باب (۱۷) از تورات مثنی پس از این
حیث نیز زانی و اولاد او اولاد زنا خواهند بود پنجم اینکه زوجات
آنجناب بخود برای اصنام کرده و ذبح برای آنها نمودند پس واجب
القتل خواهند بود بحکم آیه (۲۰) از باب (۲۲) از سفر خروج
ششم اینکه جناب سلیمان را دعوت بت پرستی کردند و اورا
اغوا نمودند پس از این حیث نیز واجب القتل خواهند بود
بشهادت آیه (۹) از باب (۱۳) از تورات مثنی و جناب سلیمان
اجرای حدود نفرموده و اینها را نکشت با وجود اقتدار پس مداهن
در اجرای حدود الهی بوده خود این کبیره است اینست مجمل

حال داود و آل داود و سلیمان در اعتقاد جماعت یهود و نصاری
وشهادت کتاب مقدس و ما مسلمانان پناه بخدا میبریم از
اعتقاد باین خرافات حضرت حق جل و علا در آیه (۱۰۲) از سوره
بقره در رد این خرافات میفرماید وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ
الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا و در آیه (۱۰) از سوره سبا در حق داود میفرماید
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا
لَهُ الْحَدِيدَ تا اینکه در آیه (۱۳) میفرماید اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ
شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ای مطالعه کننده خدا
عقلت داده برای تمیز ما بین حسن و قبح حال ملاحظه کن که
کدام یک از این دو بیان و عقیده صحیح است یا کفر انبیاء و یا ایمان
ایشان خدا پیغمبر میفرستد برای ساختن بتخانه یا خراب کردن
آن که رفتار این عقیده سوء شوی اگر راست نکوئی حاشا از
خدا که چنین پیغمبران داشته باشد پانزدهم خطبه انبیای
بلا اسم در آیه (۵) از باب (۱۰) از کتاب اول شموئیل از قول او
در خطاب بشاؤل بدین نحو عیان و بیان گشته و چون در
آنجا نزدیک بشهری برسی گروهی از انبیاء که از مکان بلند

بزیر میایند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده
نبوت میکنند نبوت خواهند بر خورد (۶) و روح خداوند بر تو
مستولی شده با ایشان نبوت خواهی نمود و بمرد دیگر متبدل
خواهی شد انتهی از این ایه معلوم میشود که انبیای بنی اسرائیل
از اهل لهو و لعب بوده اند چنگ و دف و نای و بربط میزدند
و نبوت میکردند و حال ایشان بعینها حال دراویش نقشبندیها
بوده که قوال و دقاق و دایره و تنبک زن میباشند و نزول وحی
موقوف باین عمل شیطانی بوده در وقت دایره و تنبک زدن
تا زار نبوت چنان رواج پیدا میکرده که از برکت دف غیر نبی هم
نبی میشد نبوت سرایت میکرد بشاؤل سفاک دیوانه ایه (۱۰
و ۱۱) از باب مذکور صریحست در اینکه شاؤل هم نبی شد از
اثرات اینمجلس پرفیض شانزدهم خطیئه الیشع که الیسع باشد
در باب (۳) از کتاب دوم ملوک اسرائیل مرقوم است که پادشاه
اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهود و پادشاه ادوم نزد الیشع
امدند که از او استفسار نمایند که ایا با پادشاه مواب بجنگیم یا
نه و او گفت (۱۵) اما الان برای من مطرب بیاورید و واقع شد

که چون مطرب ساز زد دست خداوند بر وی امد (۱۶) و او گفت
خداوند چنین میگوید این وادی را پر از خندقها بسازید تا آخر
وحی پس از ایه (۱۵) صریح است در اینکه وحی بر انبیای بنی اسرائیل
موقوف بوده بحضور مطرب و ساز و چون ساز زده میشد و
مطرب و رقاص ماتحت خود را میجنبانید وحی میریخت از برای
انبیای بنی اسرائیل از این ایه موقع و محل وحی هم معلوم میشود
العیاذ بالله من تلک الخزعبلات هفدهم خطیئه مریم نبیه
خواهر موسی و هرون در ایه (۲۰ و ۲۱) از باب (۱۵) سفر خروج
در بیان حال مریم بدین نحو مکتوبست (۲۰) و مریم نبیه خواهر
هرون دف را بدست خود گرفته و همه زنان از عقب وی دفها
گرفته رقص کنان بیرون امدند پس مریم در جواب ایشان گفت
خداوند را بسرائید الخ از این موضع نیز معلوم شد که مریم نبیه
هم رقاص بوده و هم دقاق و همچنین دختران خدا و اردوی خدا
نیز مملو از دف بوده که هر زنی یک دف در دست گرفته
بنای زدن و رقصیدن را گذاشتند و حال اینکه عدد ایشان
متجاوز از کرور است و لکن این نبیه صاحب بیرق بوده

چه دانست که دف و رقص بی آوازه چندان مزه ندارد
لهذا بامت خود گفت آوازه هم بخوانید هجدهم انبیای
بنی اسرائیل دروغگو بوده اند دروحی نبی بیت ایل از آیه
(۱۱ الی ۳۰) از باب (۱۳) از کتاب اول ملوک مرقوم است که
در بیت ایل نبی سالخورده بود در پنج موضع از باب مذکور
لفظ نبی بر او اطلاق شده در آیه (۱۸) از باب مذکور تصریح
شده باینکه این نبی سالخورده در تبلیغ وحی و ادای رسالت
دروغ گفت و افترا بر خدا بست نبی مسکین دیگر بسبب دروغ
او طعمهٔ شیر گشت پس این نبی هم افترا بر خدا بست در ادای
وحی و هم نبی دیگر را بکشتن داد عجب پیغمبران دارند بنی
اسرائیل که هم دروغ بر خدا می بندند و هم یکدیگر را میکشند
نوزدهم موسی و هرون دروغ گفتند در تبلیغ وحی و
ادای رسالت بتعلیم الهی در آیه (۱۸) از باب (۳) از سفر
خروج از قول خدا در خطاب بموسی بدین نحو مرقوم است
و سخن ترا خواهند شنید و تو با مشایخ اسرائیل نزد پادشاه
مصر بروید و بوی گوئید یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات

کرده است و الآن سفر سه روزه است بصحرا برویم تا برای
یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم انتهی و در آیه (۱ و ۳) از
باب (۵) از سفر مذکور از قول موسی و هرون در خطاب بفرعون
بدین نحو مرقوم است (۱) و بعد از آن موسی و هرون آمده
بفرعون گفتند یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید قوم مرا رها
کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند (۳) گفتند خدای
عبرانیان ما را ملاقات کرده پس الآن سفر سه روزه بصحرا
برویم و نزد یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم مبادا ما را بوبا
یا بشمشیر مبتلا سازد انتهی پس از آیه اول صریحاً معلوم
میشود که خدا موسی و هرون را تعلیم نمود که در حضور فرعون
دروغ بگویند در وحی و از آیه (۲ و ۳) معلوم میشود که ایشان
هم دروغ گفتند چرا که مقصود رفتن سه روزه راه بصحرا و ذبح
کردن و عید نگاه داشتن نبود و بلکه مقصود بردن ایشان
بود بکنعان چنانکه در آیه (۸) از باب (۳) سفر خروج تصریح
باینمطلب شده است و آیه مذکور بدین نحو است (۸) و نزول کردم
تا ایشانرا از دست مصریان خلاصی دهم و ایشانرا از آن زمین

بزمین نیکو و وسیع برآوردم بزمینی که بشیر و شهد جاریست
بمکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و
یبوسیان انتهی پس این امر صریح است در آنچه ما گفتیم که مقصود
بردن بنی اسرائیل بکنعان بود از بعث موسی نه رفتن سه روزه
بصحرا لکن خدا و رسولانش دروغ گفتند جماعت یهود و نصارای
در امثال مورد گویند که این دروغ مصلحت آمیز است ضرر
ندارد چرا اگر بفرعون میگفتند میخواهیم برویم کنعان مرخصشان
نمیکرد در جواب گوئیم اولاً خداوند عالم بود باینکه فرعون
ایشانرا اختیاراً مرخص نخواهد کرد تا غرق نشود نه برای مکروه
و نه برای سه روز پس دروغ گفتن خالی از مصلحت و لغو خواهد
بود ثانیاً مکرر خدا بموسی خبر داد که من قلب فرعون را قسی
خواهم کرد که بنی اسرائیل را مرخص نکند تا آیات نموده اظهار
قدرت فرمایم پس لازمه این اراده این خواهد بود که در حضور
فرعون بگویند که از کنعان هم انطرفتر خواهیم رفت تا قلب
فرعون قسی تر شده مرخصشان نکند تا آیات بیشتر گردد
ثالثاً پس مصلحت در تطویل مدت مسافرت بوده نه در تقصیر

دروغ مصلحت آمیز بر فرض جواز برای شخص عاجز جایز خواهد
بود و بیچاره نه برای خدای قادر مطلق و از جمله واضحات است که
خدا و رسولش عاجز نیستند ثانیاً اگر دروغ مصلحت آمیز در
شرایع جایز باشد حتی از برای انبیاء و رسولان پس گوئیم شاید
جمیع توریة و انجیل از قبیل دروغ مصلحت آمیز باشد که خدا
ابداً خبر نداده یا اینکه خبر داده لکن دروغ مصلحت آمیز را جایز
میداند لهذا ساکت است و بلکه گوئیم اگر دروغ برای مصالح
جزئیه جایز باشد مثل ترخیص بنی اسرائیل در مصالح کلیه
بطریق اولی جایز خواهد بود مثل نهی عباد از فساد در بلاد و
وا داشتن ایشان بعبادت رب العباد پس بنابر قانون یهود و
نصاری برای تصحیح این توریة مجعوله بنای شرایع بکلی منهدم و
وثوق مرتفع و حق با منکرین شرایع خواهد بود و هذا مما لا
یقول به المنصف فضلاً عن المؤمن بیستم دروغ گفتن شموئیل
در تبلیغ بامر خدا در باب (١٦) از کتاب اول شموئیل از قول خدا
در خطاب بشموئیل بدین نحو مرقوم یافته است (١) و خداوند
بشموئیل گفت تا بکی برای شاؤل ماتم میگیری چونکه من او را

از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم پس حقهٔ خود را از روغن
پر کرده بیا تا ترا نزد یشی بیت لحمی بفرستم زیرا که از پسرانش
پادشاهی برای خود تعیین نموده ام (۲) شموئیل گفت چگونه
بروم اگر شاؤل بشنود مرا خواهد کشت خداوند گفت گوساله
همراه خود ببر و بگو که بجهت گذرانیدن قربانی برای خداوند
آمده ام (۳) و یشی را بقربانی دعوت نما الخ (۴) و شموئیل آنچه را
که خداوند باو گفته بود بجا آورده الخ (۵) گفت (شموئیل) با سلامتی
بجهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده ام الخ مؤلف گوید
اصل مقصود از فرستادن شموئیل مسح جناب داود بود برای
سلطنت بنی اسرائیل لکن خدا تعلیم دروغ نمود و شموئیل هم در
تبلیغ دروغ گفت مگر خدا قادر نبود که شموئیل را از شر شاؤل
نجات بدهد بی تعلیم دروغ که محتاج شد که خودش و پیغمبرش
دروغ بگویند بیست و یکم اتفاق کردن چهارصد پیغمبر از پیغمبران
بنی اسرائیل بر دروغ بخدا در یک مجلس در باب (۱۸) از کتاب دوم
تواریخ ایام مرقوم است که یهوشافاط و اخاب پادشاه یهود و
اسرائیل خواستند بروند بر اموت جلعاد برای جنگ پس چهارصد

نفر انبیاء را در مجلس خود جمع کرده و از ایشان استفسار نمودند
که آیا خدا اذن میدهند بروند بجنگ یا نه بر فرض اذن غالب
خواهیم شد یا مغلوب چهارصد نفر نبی متفقاً گفتند بروید
غالب خواهید شد این دو پادشاه اطمینان حاصل نکردند گفتند
اگر پیغمبر دیگر هم هست از او هم استفسار نمائیم بعد از گفتگوی
زیاد فرستادند عقب میکاء نبی بن یملا که او هم بیاید از جانب
خدا خبر دهد پس رسولان پادشاهان رفتند رسول خدا را آوردند
و بین راه باو گفتند که تو راست بگو او هم وعده داد که راست بگوید
مع هذا در اول ورود مثل دیگران دروغ گفت و حال اینکه قسم
خورده بود که راست بگوید پس از آن قسمش دادند که راست بگوید
و بعد بر ضد چهارصد پیغمبر گفت خدا میفرماید مغلوب خواهید
شد و چهارصد پیغمبر را تکذیب کرد و خبر داد که خدا روح پلید
فرستاده این پیغمبران را اغوا کند صدقیا که یکی از چهارصد
بود میکای پیغمبر را زد که تو دروغ بر خدا میگوئی میکاء گفت تو
دروغ میگوئی و دیگران من راست میگویم پس پادشاه میکا را
حبس کرد رفتند و مغلوب شدند انتهی ملخصاً بقدر الامکان

پس از کلمات مسطوره امور ذیل معلوم میشود اوّل چهار صد
پیغمبر بر کذب بر خدا اتفاق کردند و حال اینکه چهار صد بقال
اتفاق نمی کنند بر دروغ آنهم بر خدا دوّم معلوم میشود که مغوی
و مضل اینها خدا بوده سیّم چون سلاطین بنی اسرائیل پیغمبران
خود را دروغگو میدانستند حتّی در تبلیغ لهذا اطمینان بقول
ایشان نکرده عقب میکاه فرستادند چهارم معلوم میشود
که انبیاء بنی اسرائیل معتقد بعصمت نبودند در حق یکدیگر
لهذا یکدیگر را تکذیب میکردند پس در صورتیکه خود انبیاء
معتقد بعصمت نباشند در حق یکدیگر جماعت یهود و نصاری
از کجا میتوانند معتقد عصمت ایشان شوند پنجم انبیای بنی
اسرائیل یکدیگر را میزدند آنهم در مجلس سلاطین و اینکار از الواط
هم نیست چه رسد بانبیاء ششم در صورتیکه حال انبیای بنی
اسرائیل این باشد در وحی بر فرض صحت انتساب بایشان باز
محل اعتماد و وثوق نخواهد بود عهد عتیق و جدید بیست و دوّم
تکذیب اشعیای نبی جمیع انبیای بنی اسرائیل را در آیه (۷ و ۸)
از باب (۲۸) از کتاب اشعیاء علیه السّلام بدین نحو مرقوم است (۷)

ولکن ایشان نیز از شراب گمراه شده اند و از مسکرات سرگشته
گردیده اند هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده اند و از شراب بلعیده
گردیده اند از مسکرات سرگشته شده اند و در رؤیا گمراه گردیده اند
و در داوری مبهوت گشته اند (۸) زیرا که همه سفره‌ها از قی و
نجاست پر گردیده و جائی نمانده است انتهی از اینجا معلوم
میشود که عموم بنی اسرائیل از شراب حیران و سرگردان در نبوّت
ساهی و در داوری خاطی هستند و سفره‌های ایشان پر از قی و
نجاست بسکه شراب میخوردند اگر از سایر پیغمبران بر سبیل
مثل این قول را در حق اشعیاء خواهند گفت چراکه دانستی که
بنای ایشان بر تکذیب یکدیگر است پس در صورتیکه انبیاء
ایشان خاطی باشند بشهادت اشعیاء چگونه میشود عصمت ایشان را
اعتماد کرد در وحی و از کجا میشود اعتقاد کرد بعهد عتیق و جدید
بیست و سیّم تکذیب حضرت مسیح جمیع انبیای گذشته را در
آیه (۸) از باب (۱۰) از انجیل یوحنا از قول مسیح در بیان حال
انبیاء سابقین بدین نحو مکتوب است (۸) جمیع کسانیکه پیش از
من آمده اند دزد و راه زن هستند لهذا گوسفندان سخنان

ایشان را نشنیدند انتهی پس بنا بر شهادت مسیح جمیع انبیائی که پیش از او بودند دزد و راه زن بوده اند لهذا امتان ایشان سخنان ایشان را نشنیدند پس شهادت مسیح در حق ایشان کافی خواهد بود معلوم است که دزد و راه زن هرگز راست نمیگوید آیا میشود این قول را منتسب بحضرت مسیح کرد حقیقةً در تکذیب انبیاء حاشا ثم حاشا و بر حسب عادت سایر انبیاء نیز این شهادت را در حق مسیح خواهند داد بیست و چهارم در خطیئات خود حضرت مسیح اوّلا از آیه (۳۳) و (۳۴) از باب (۷) از انجیل لوقا صریحا معلوم میشود که حضرت مسیح اینقدر شراب میخورد که معاصرینش او را پرخوار و باده پرست میگفتند و حال آنکه حرمت شراب مسلم است بشهادت کتب عهدین و در مواضع کثیره از کتب عهدین تصریح بحرمت آن شده از آنجمله از آیه (۲۹ الی ۳۶) از باب (۲۳) از امثال سلیمانی و از آیه (۱۱ و ۱۲ و ۲۲) از باب (۵) کتاب اشعیاء و از آیه (۷ و ۸) از باب (۲۸) از کتاب مذکور و آیه (۹ و ۱۰) از باب (۶) از رساله اولای پولس بقرنطیان و از آیه (۱۹ و ۲۰ و ۲۱) از باب (۵) از رساله پولس

بغلاطیان و آیه (۸ الی ۱۱) از باب (۱۰) از سفر لاویان و آیه (۲ و ۱۳ و ۱۴) از باب (۱۳) از سفر قضاة و آیه (۱۵) از باب اوّل انجیل لوقا و غیر اینها از مواضع کثیره و صاحب الهدایه در مواضع کثیره از مجلدات اربعه کتاب مذکور تصریح بحرمت شراب نموده است از جمله در سطر (۶) صفحه (۱۳) از جلد اوّل نسخه مطبوعه سنه ۱۹۰۰ و صفحه (۲۵) و مواضع دیگر و پولس تصریح مینماید بر اینکه مستی مثل بت پرستی و زنا و لواط است (بمواضعی که اشاره کردیم از رسائل او رجوع شود) پس بشهادت پولس عیسی مثل زانی و لاطی و بت پرست خواهد بود العیاذ بالله و در آیه (۱ الی ۱۲) از باب (۲) انجیل یوحنا مکتوب است که حضرت مسیح در عروسی قانای جلیل آب را مبدل بشراب کرده و یهودیها خوردند و حال اینکه شراب حرام است چنانکه سبق بیان یافت و در آیه (۲۶ الی ۳۰) از باب (۲۶) انجیل متی و آیه (۲۲ الی ۲۶) باب (۱۴) مرقس و آیه (۱۴ — ۳۱) باب (۲۲) لوقا تصریح شده است بر اینکه حضرت عیسی شراب خورده و حواریون را هم خورانید و الی یومنا هذا در عشای ربانی حضرات نصاری شراب میخورند در کلیسا و میخورانند

بجهة یادآوری از فعل مسیح ثانیاً از آیه (۳۶ الی ۴۸) انجیل
لوقا صریحاً معلوم میشود که جناب مسیح با فواحش مخالطه داشته
و حال آنکه در آیه (۲ الی ۱۰) و آیه (۲۰) از باب (۷) از کتاب امثال
سلیمانی و آیه (۲۴ — ۲۸) از باب (۷) از کتاب معروض و آیه (۳۲
الی ۳۵) از باب (۲۳) از کتاب مسطور تصریح شده است باینکه
مخالطه با اجنبیات بخصوص فواحش حرام است و لامس و ملموس
آنها مذنب و گنهکار است ثالثاً در آیه (۴۶ — ۵۰) از باب (۱۲)
از انجیل متی مرقوم است که حضرت عیسی مادر خود را احترام
نمیکرد از راه دور بزیارتش آمده بود بخود راهش نداد و حال
آنکه بی احترامی والدین اکبر کبائر است آیه (۷) از باب (۲۰) از
سفر لاویان و آیه (۱۰) از باب (۷) انجیل مرقس و غیره شاهد
مدعاست اینها و امثال اینها گناهان کسبی و فعلی مسیح است
و گناه موروثی و طبیعی بنابر قانون مسیحیین نیز دارد چرا که از اولاد
آدم است و اولاد آدم کلهم از شجرهٔ منهیه ملطخ اند بیست و پنجم
در خطیئات حواریون (باید دانست که حواریون در نزد مسیحیین
انبیاء میباشند اشرف از جمیع انبیای بنی اسرائیل حتی حضرت

موسی) یکی از حواریون یهودای اسخریوطی است که خدای سیم
در او حلول کرده و مملو از روح القدس بود بشهادت باب (۱۰)
از انجیل متی صاحب معجزات هم بوده این پیغمبر که خدای سیم در او حلول
کرده بود خدای دوم را بسی پول فروخت لعل قیمت خدا در نزد
او سی پول بوده و بالاخره خود را خفه نمود و این پیغمبر مخوف و خدا
فروش بنابر شهادت آیه (۶) از باب (۱۲) انجیل یوحنا دزد هم
بوده پس این پیغمبر هم دزد بوده و هم خدا فروش و هم خودش را
کشت و عیسی را بکشتن داد علی قولهم (سایر حواریون) در آیه
(۳۰ الی ۴۰) باب (۲۶) انجیل متی تصریح شده است باینکه حضرت
عیسی در شب گرفتاری خود که در غایت اضطرار و اضطراب
بود و مکرر بحواریون خبر داده بود که شب آخر عمر منست هر چه
بحواریون اصرار کرد که امشب را خواب نکنید و در عبادت با
من همراهی کنید ابدا اطاعت نکردند و مکرر رفت عبادت کرد
و آمد از خواب بیدارشان کرد باز خوابیدند بالاخره علاقه روحانیت را
بکلی قطع کرده عیسی را در دست دشمن گذاشتند و فرار کردند
دنیا را بر دین ترجیح دادند زندگانی یهودا را بر موت نام مسیح مقدم

داشتند اینست مجمل حال حواریون که کتبه این اناجیل اند یا خود شان
و یا شاگردان ایشان که از خود شان بدتر بودند بعد از این معاصی
این اناجیل را نوشتند علی قولهم بنظر مسیح هم نرسید آیا در این
صورت عاقل میتواند باین اناجیل اعتماد کند که حال کتبهٔ آنها
این است که می بینی (پطرس رئیس الحواریون خلیفهٔ بلافصل)
پطرس اگرچه در خوابیدن و فرار کردن با سایر حواریون مساوی
و برابر است ولکن یک فضیلت خاصی برای او حاصل شد و آن
فضیلت اینست که عقب عیسی رفت تا خانهٔ رئیس الکهنه در
آنجا سه مرتبه عیسی را انکار کرد تبری از آنحضرت جسته و لعنش
کرد و قسمهای ناحق خورد که من عیسی را هرگز نمیشناسم از آیه (۵۸)
الی آخر باب (۲۶) انجیل متی ملاحظه شود و در آیه (۲۳) از باب
(۱۶) انجیل متی مرقوم است که حضرت عیسی بپطرس گفت تو
شیطانی باعث لغزش من میشوی و هرگز در امور الهی فکر نمیکنی
و بلکه در امور انسانی تفکر مینمائی انتهی ملخصا پس بنا بر شهادت
خود حضرت مسیح امام اول نصاری پیغمبر بزرگ ایشان افضل
از حضرت موسی اولا شیطانست ثانیا مضل و مغوی حضرت

عیسی ثالثا در امور الهی فکر نمیکند رابعا افکار او منحصر بامور
انسانیست عیسی را هم لعنت کرد شاید خواست تلافی کند که چرا
او را شیطان گفته بود و سه مرتبه هم عیسی را انکار کرد و از آنجناب
تبری جست و قسم دروغ هم خورد و اگر این انجیل حق باشد وای
بر حال حواریون (قیافا رئیس الکهنه) بنا بر شهادت آیه (۵۱)
از باب (۱۱) انجیل یوحنا قیافا نبی بود حضرت عیسی را که خدای
او بود تکفیر کرد دار بزدن و توهینش نمود عجب خدائیست که
که پیغمبرانش گاهی میفروشند و گاهی تکفیرش میکنند بالجمله از
این قبیل ترهات و خرافات و خزعبلات در کتاب مقدس در
خصوص انبیاء علیهم السلام بسیار است لکن چون بیست و پنج پیغمبر را
از قرآن مجید اسم بردیم لهذا احوال بیست و پنج نفر را هم از این
کتابها بطور اشاره بیان نمودیم مسعود ابن اوراق بیض الله
وجهه فی الدارین گوید که حال انبیای بنی اسرائیل بعینه حال
اوتار مشرکین و بت پرستهای هند است در معصیت و خباثت
بجا اینکه در کتب مذهبی هند و هنود قوم است مثلا در حق
برمها در پران بیان شده که او بدمست بوده است و در مطیبا

پران مرقوم است که او یعنی برهما تا مدت صد سال مصطلح
دیوتاها با دختر خود زنا کرده است و در پرانهای دیگر مسطور است
که او بسبب زنا و افعال بد خود ملعون شد و پرستش او موقوف
گردید و در حق وشن در پدم پران مذکور است که او خود را
بشکل و شباهت جلندر در آورده با زن او زنا کرد و باز جهة
فریفتن زن دیگر خود را بشکل درخت ساخته و دیگر اعمال
قبیحه کرده است و شیو نامها دیو در قریه شیو پور با زنی
فاحشه زنا کرد و در و بروی اتری منی رشی برهنه برقص در
آمد بدین سبب اتری منی بر او دعای بد و ملعونیة کرد و همین
جهة لنگ او فرو افتاد و در پدم پران گفته که شیو سر پسر خود برید
و در حق رام پسر دسرتهه در والمیک مرقوم است که نراو منی
او را بد دعا کرد چرا که او بسیار جنگها و فتنه و فسادها بر
انگیخته و برهمنان کثیره را قتل کرده بود و نسبت بکرشن که
او را بر حسب مضمون بعض شاستر اوتار بودن برمهه می
گویند و در بهاگوت چنین نوشته است که او با زنان شهر گوکل
زنا کرد و جامهای زنان مذکور را برداشته بر درخت کدم

برفت شیر و ماست بدزدید از گازر راجه کنس جامها بظلم
بستد و او را بکشت و دیگر راجه کنس را نیز قتل کرد و زن این
کوس ناپس را بزبردستی در نزد خود داشت همچنین افعال
و اعمال اوتارهای هند و در کتب ایشان بسیاری مرقوم اند
رساله گنجایش ندارد و تاپاس پند از علمای مسیحیه مؤلف
میزان الحق بعد از نقل این امور از اوتار مذکور در صفحه (٢٠)
از طریق الحیاة نسخه مطبوعه سنه ١٨٦١ چنین گوید نهایت ظاهر و
هویدا است که مرتکبان چنین افعال اوتار خدا نمیتوانند شد انتهی
ما هم موافق قول وی گوئیم نهایت ظاهر و هویدا است که مرتکبان
چنان اعمال و افعال انبیای خدا نمیتوانند شد پس لابد باید
گفت که اینها انبیاء نیستند العیاذ بالله و یا کتاب مقدس
غیر مقدس و مفتعل و منجعل و مفتری و کذابست در هر صورت
بنا بر قانون دیگر خود شان قرار دادند بنای دین ایشان خراب و
بر باد است و عجب آنست که اگر کسی منکر این امور شود در حق
انبیاء مثلاً گوید پیغمبر هرگز کافر و بت پرست نمیشود زانی و
ولد الزنا و دیوث و شارب الخمر و مضل و مغوی و کاذب و مفتری

بر خدا و مکذب یکدیگر نمیشود کو بیند تو کافر شدی چرا که منکر
توریة و انجیل گردیدی و حال اینکه کلام خدا میباشند مؤلف
غفر الله له گوید که اگر کفر در تنزیه انبیاست زا مو و منکری
خدا شاهد باشد که من و جمیع مسلمانان کافر میباشیم و بکذاد
خدا ما را عذاب کند که چرا نگفتیم پیغمبران من شارب الخمر و
زانی و بت پرست و ولد الزنا و کذاب بودند و ما مسلمانان
مضمون این آیه را در حق انبیاء معتقدیم که در آیه (۴۷) از سوره
ص بعد از ذکر انبیاء در قبل و بعد این آیه مبارکه میفرماید
وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ و مضمون این آیه را
اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ و مضمون
این آیه را اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِيمَ وَاٰلَ
عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ و در حق ابرهیم این مضمون را معتقدیم
وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا نه دیانت را و در حق حضرت
موسی این را معتقدیم اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي
وَبِكَلَامِي نه علم ایمان و تقدیس بخدا را و در حق ابرهیم و آل
ابرهیم وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِيمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ الخ و در

حق حضرت عیسی این مضمون را اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ
اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ
وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و در حق حواریون
این مضمون را قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ اَنْصَارِي
اِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ پس ایشان را انصار
الله و رسولان رسول الله میدانیم نه رسل الله دعوت
لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ای جماعت یهود و نصاری که خالی از تعصب
و طالب نجات و حق میباشید خدا عقل و شعورتان داده
ملاحظه کنید که عقیده مستفاده از قرآن در حق انبیاء بهتر است
که عصمت جمیع ایشان باشد از جمیع خطایا در تمامی عمر یا عقیده
مستفاده از این توریة و انجیل که مجمل آنرا دانستی که اگر در
این زمان بودند انبیای مذکورین در توریة و انجیل مستحق
انواع سیاسات و سرزنش و توبیخات بودند بجهة این اعمال
قبیحه صادره از ایشان حال هر کدام از عقیدتین را برای خود
می پسندی معتقد باش از ما غیر از بیان حق و خیرخواهی
کار دیگر ساخته نمیشود جزای عقاید و اعمال با خداست

باب چهارم در معاد و این باب مشتمل بر سه
فصل و یک خاتمه است فصل اول در بیان عقاید
مسلمین در معاد بدان ایدک الله تعالی و ایانا که اهل اسلام
و تابعین خیر الانام علیه الصلوة و السلام برحسب تعلیم
قران و سنت سنیه رسول حضرت سبحان اعتقاد مینمایند
که انسان را نفسی است که او را روح گویند و آن غیر جسد انسانست
و بامر خالق تعلق میگیرد بجسد که منشا حیات انسانیست و
این همان خلقی است که خدا در حق او فرمود یَسْئَلُونَکَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی و نیز در حق او فرمود ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ
خَلْقًا اٰخَرَ فَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ بالجمله گویند منشأ
حیات انسانی روح است و بعد از تعلق روح هر یکی از اعضای
بدنی مکلف بتکلیف خاصی میشود که بیانش خارج از عنوان
رساله است و چون روح از جسد منفصل شد موت و فوت
حلول میکند و این روح باقی است بعد از انفصالش از جسد
مدرک لذات و الام است و اینکه بعد از حلول موت بر انسان
و فانی شد تنش حقسبحانه و تعالی عود میدهد تعلق روح را

همان بدن عنصری که در دنیا داشت برای دریافت نمودن
جزای اعمال خود از خیرات و شرارات و حسنات و سیئات که
در حال حیات تنها از اینجا اورده بود پس انسان را عذاب میکند
برای اعمال و عقاید شریره که در این عالم از او صادر گشته و
نعمتش میدهد در مقابل عقاید و اعمال حسنه در عالمی که
غیر از این عالم است و دار النعیم مسمی بجنت و دار الجحیم مسمی
بجهنم است و مدرک لذت و الم در وقت تعلق بجسد عند
قیام القیمة مجموع روح و جسد است نه روح تنها و نه جسد
تنها زیرا که گفتیم انسان مرکب از دو جوهر است لطیف علوی
روحانی و کثیف سفلی جسمانی هر عملی که از انسان صادر شده
روح و جسد در ان شریک بوده اند و این امر حتمی است که روح
بی جسد و جسد بی روح نه قابل عبادتست و نه قابل معصیت
پس باید در جزای اعمال هم شریک باشند لذات جسمانی ان
عالم برای جسم است و لذت روحانی برای روح و همانطور
در عذاب و این از ضروریات دین اسلام و منصوص علیه
قرانست از انجا در سورهٔ مبارکه یس میفرماید وَضَرَبَ لَنَا

مثلاً ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها
الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم پس آیه مبارکه
نص است در اینکه همان استخوانها زنده میشوند ودر سوره
بنی اسرائیل فرمود وقالوا ائذا کنا عظاما ورفاتا ائنا لمبعوثون
خلقا جدیدا قل کونوا حجارة او حدیدا او خلقا مما یکبر
فی صدورکم الی قوله قل الذی فطرکم اول مرة این آیه هم
نص است بر زنده شدن همین بدن ودر سوره مبارکه الواقعه
بدین نحو مکتوبست در این خصوص وکانوا یقولون ائذا
متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون اوآباؤنا الاولون
قل ان الاولین والآخرین لمجموعون الی میقات یوم
معلوم ثم انکم ایها الضالون المکذبون
لآکلون من شجر من زقوم الخ این آیات مبارکات نیز مثل
سایر آیات نص اند در اینکه همان استخوانهای پوسیده
زنده خواهند شد ودر سوره مبارکه بقره فرمود کیف
تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم
ثم الیه ترجعون انتهی روح نمرده است پس خطاب ثم

یحییکم ثم الیه ترجعون مختص بجسم است وجسم مثالی هور
قلیائی هم در نزد شیخین ایشان نمی میرند تا اینکه بفرماید
یحییکم بآنها پس آیه مبارکه نص است در اینکه این جسد
عنصری زنده خواهد شد ودر سوره عنکبوت فرمود
اولم یروا کیف یبدئ الله الخلق ثم یعیده ودر سوره
روم فرمود وهو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده ودر جای
دیگر میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا
لا ترجعون خطابات ثلاثه خلقناکم وانکم ترجعون
بمجموع روح وبدن نسبت نه بروح تنها وبدن تنها پس مجموع
روح وبدن معاد در یوم المعاد باید عود نماید لیجزی الذین
اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی ونیز
در جای دیگر میفرماید یعنی در سوره القیمة آیه (۳ و ۴)
ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی
ان نسوی بنانه وامثال این آیات بسیارند که نص صریحند
در حشر جسمانی که از ضروریات اولیه دین مبارک اسلام است
ومنکران خارج از دین ونجس است واین چند آیه محض تیمن

و ترک ملذ کور گردید و اگر بنا بر امر ضروری دین محتاج باشد الا
نخواهد بود و عند المسلمین نعمت و لذت جنت مقصور بر
جسمانی نخواهد بود چنانکه علمای مسیحیه از راه غلط و خطا
و با تقلید عوام اهل اسلام این نسبت را بما میدهند و بلکه
معتقد مسلمین بنص کلام الله الملک المبین و نصوص منقوله
از حضرت سید المرسلین علیه و آله سلام الله اجمعین
لذات جنت مشتمل بر دو نوع است جسمانی و روحانی و ثانی
اکمل و افضل میباشد و هر دو نوع با تم و اکمل وجه از برای
مؤمنین حاصل خواهد شد و ایشان بخوش بختی و جلال خود
واصل خواهند گشت خداوند عالم در کلام خود در سوره مبارکه
التوبه آیه (۷۲) چنین میفرماید وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ
طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ وَذَلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی وعده داد خداوند مردان و زنان مؤمن
و مؤمنه را جناتی که میرید از زیر درختان آنها نهرها در حالتی
که جاوید و مخلد اند در آنها و دیگر وعده داد با ایشان مسکنهای

پاکیزه و خوش که از آنها لذتها یابند و در آنجا بخوشحالی و خوش
دلی گذرانند در جنات عدن و خوشنودی از جانب خداوند
مؤمنین و مؤمنات را بزرگتر از جنات عدن و انواع نعمتهای
اینست چرا که مبدء جمیع سعادات و منشأ جمیع کرامات و
اللذ جمیع لذات رضا و خوشنودی حضرت عزتست که
مؤدی بنیل قرب و وصال بپارگاه ذو الجلال و محققان
راه و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله
مطلوبی ندارند لهذا میفرماید وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ این رضوان
اکبر با جمیع نعمتهای بهشت فوز عظیم و فلاح اهل صلاح است
و از امام العارفین و سراج المتهجدین و زین العابدین علیه
و علی آبائه و ابنائه الطیبین اکمل صلوات المصلین منقولست
که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حضرت حق جل و
علا با ایشان خطاب فرماید که یا اهل الجنة ایشان گویند
لبیک یا ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرمان رسد
که خوشنود شدید گویند چرا خوشنود نباشیم که در حق ما
عطا فرمودی چیزی را که در حق هیچیک از مخلوقات خود عطا

تفر مودی حقتعالی فرماید بدهم بشما بهتر و فاضلتر از این را
ایشان گویند آن چه تواند بود که از این فاضلتر باشد خطاب
رسد که رضا و خوشنودی من است از شما پس ایشان گویند
بلی یا رب که رضا و خوشنودی تو از همه بالاتر است ورضوان
مِنَ اللهِ اَکْبَرُ و در تفسیر کریمه وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
(آیه ۴۶ سوره الرحمن) منقولست که مراد از این دو جنت جنت
روحانی و جسمانیست اگر لذت روحانی فوق جمیع لذات نبود
وعذاب روحانی بالاترین جمیع عذابها حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در دعای کمیل باین نحو ناله نمیکرد یا الهی وسیدی
ومولای وربی صبرت علی عذابك فکیف اصبر علی فراقك
وهبنی صبرت علی حرّ نارك فکیف اصبر عن النظر الی کرامتك
ام کیف اسکن فی النار ورجائی عفوك می بینی که از عذاب روحانی
مینالد و عرض میکند بخدا برفرض اینکه صبر کردم بر عذاب
تو پس چگونه صبر کنم بر فراق تو و صبر کردم بر حرارت آتش تو
چگونه صبر کنم از نظر بر کرامتهای تو روحانیات را بالاتر از
جسمانیات میشمارد پس از این جمله معلوم شد که لذات فوق الاعلای

آن عالم بر دو قسم است روحانی و جسمانی و جمع بین این دو
بلاریب فوز عظیم است چه در صدد این فصل گفتیم که انسان
مرکب از دو جوهر است لطیف علوی روحانی و کثیف سفلی
جسمانی سعادت و شقاوت انسان منضم باین دو جوهر میباشند
پس زمانی که خیرات جسمانی از برای جسم حاصل و سعادت
روحانی هم باو منضم گردید پس هر کدام از روح و جسم بسعادات
لایق خود واصل گردیده است بدون شبهه این فوز عظیم است
بعبارة اخری سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست
جلت عظمته و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است
وجمع این دو سعادت در این زندگانی دنیا امکان ندارد از
برای جمیع افراد بشر نیز زیرا که آدمی با مستغرق بودن او در
تجلی عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی
از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات
جسمانیه امکان ندارد از برای او که ملتفت شود بسوی لذات
روحانیه چرا که ارواح بشر نیز در این عالم ضعیف اند مگر انبیاء
و ائمه در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد

قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشان را بهم رسید
که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و عاقل شبهه نمیکند
در اینکه اینحالت اعلی درجه کمالات و اقصی مرتبه سعادات است
ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و بودن اهل جنت مثل خدا در زعم
قسیسین باز منافات با اکل و شرب ندارد بحکم کتب مقدسه
ایشان آیا نمی بینی اقانیم ثلاثه چون ظاهر گشتند از برای حضرت
ابرهیم در بلوط ممری جناب ابرهیم علیه السلام گوساله تر و تازه بریان
شده و کره و شیر حاضر کرد اقانیم ثلاثه که مجتمع شده بودند علی
قولهم خوردند چنانکه در باب (۱۸) از سفر تکوین مرقوم گردیده است
در سدوم در مهمانی لوط علیه السلام نیز خوردند چنانکه در باب
(۱۹) از سفر مذکور مسطور است عیسی که خدای مجتمع بود علی
قولهم در دار دنیا خورد و آشامید و همین منوال است اجسام قیامت
بالجمله دلایل اینمسئله در کتب مبسوطه ما موجود است مثل
جلدین کتاب مستطاب انیس الاعلام و بیان الحق باید بکتب
معروضه رجوع کرد و جزای اهل توحید و ایمان موافق کلام
ملك العلام مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ است

و آنچه بخواهند برای ایشان در بهشت حاضر و مهیا است
در سوره مبارکه زخرف آیه (۶۸ — ۷۳) بدین نحو مکتوب است
يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ
تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا
مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِيهَا
فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ انتهی خلاصه ترجمه این کلمات
مبارکات بفارسی چنین باشد ای بندگان من هیچ خوفی
و هراسی بر شما نیست در این روز از دیدن مکروهات و
موذیات و نه شما اندوهگین و غمگین شوید از ما هوات و حزن
از ما هو فات نخواهید داشت و این عباد آنکسانیند که ایمان
آورده اند بآیات و کلام خدا و مطیع و منقاد بوده اند امر او را
چه گفتیم اسلام از تسلیم و انقیاد است مر امر خدا را ای اهل
ایمان و اسلام داخل شوید در بهشت شما و ازواج مؤمنه
شما مسرور و خوشحال کرده شده باشید بوجهی که اثر سرور

در وجوه شما ظاهر باشد که قوله تعالی تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ
نَضْرَةَ النَّعِیمِ و مکرم باشید بنهایت کرامت و متنعم بنهایت
نعمت و مزین بغایت زینت و طواف کنند بر مؤمنین گرد
بهشت تا بدخدّام ایشان بکاسهای از زر با انواع اطعمه و اشربه
و با کوزهای بی دسته و گوشه مملو از سلسبیل و آب کوثر و
مر ایشانراست در آن بهشت آنچه آرزو کنند نفسهای ایشان
و آنچه لذت برد از آن چشمهای ایشان و شما در آن بهشت
مخلّد و جاوید خواهید بود ای مؤمنین و موحّدین و آن جنت
موعود جنّتی است که امروز میراث داده شده اید از ابسبب
آن عقاید حقه و اعمال شایسته که در دنیا از شما صادر گردید
از اقسام طاعات و خیرات و مبرّات و مر شما راست در بهشت
فواکه کثیره که از آن میخورید در بهشت لا مقطوعة ای بالازمان
و لا ممنوعة ای بالاثمان که هرگز از شما منقطع نمیشود در
هیچ زمانی و بهای آن از هم که اعمال صالحه بوده است پیش داده اید
و در آیه (۳۰) از سورهٔ سجده بدین نحو مکتوبست اِنَّ الَّذِینَ
قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةُ

اَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَاَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ
نَحْنُ اَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ وَلَکُمْ فِیهَا
مَا تَشْتَهِی اَنْفُسُکُمْ وَلَکُمْ فِیهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ
رَحِیمٍ از این آیات نیز مثل آیات سابقه صریحا معلوم
میشود که آنچه موحّد بخواهد در بهشت برای او موجود است
از لذائذ جسمانیه و روحانیه اهل بهشت جوانانند که پیر
نمیشوند و صحیحانند که مریض نمیشوند و زندگانند که هرگز
نمیمیرند و از سرما و گرما هرگز متأذّی نشوند هوای بهشت
در غایت اعتدال لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِیرًا کلام
خدا بهترین کلماتست فصل را ختم کنیم اِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ
نَعِیمًا وَمُلْکًا کَبِیرًا از اینجا معلوم میشود که نعمت بهشت
فوق وصف و خیال است اللهم ارزقنا الجنة مع اولیائك
الصالحین آمین **فصل دوم** در بیان عقیدهٔ
مسیحیین در خصوص معاد مکشوف باد که حضرات مسیحیین
مقر بمعاد و حشر جسمانی میباشند چنانکه در عقیدهٔ معروف
بعقیدهٔ حواریون سبق بیان یافت در باب معرفة الله که این

الفاظ را نیز در آخر عقیده مذکوره تکرار مینمایند (و اقرار
میکنیم بیک تعمید را بجهة آمرزش گناهان و منتظر قیامت
مردگان و حیات عالم آینده را آمین) و مراد از قول او و منتظر
قیامت مردگان الخ اقرار بمعاد و حشر جسمانیست و این قدر
که گفتیم از اقرار بمعاد و حشر جسمانی از ضروریات دین نصاری
و مجمع علیه جمیع فرق ایشانست در اینمسئله با ما هیچ اختلافی
ندارند و اقرار بحشر جسمانی منصوص علیه اناجیل است در
مواضع کثیره اوّل در آیه (۴۳ — ۴۹) باب (۹) انجیل مرقس
دوّم آیه (۲۰ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۷) باب (۵) یوحنا سیّم آیه
(۲۵ — ۲۷) باب (۱۹) کتاب ایوب چهارم آیه (۱۵ — ۵۸)
باب (۱۵) رساله اولای پولس بقرنطیان پنجم آیه (۱۰)
باب (۵) رساله ثانیه پولس ایضا بقرنتیان ششم آیه (۸)
باب (۲۱) مکاشفات یوحنا و غیر اینها پس در مواضع مذکوره
تصریح شده است بحشر معاد جسمانی و لکن عجب اینست که
با وجود اقرار علمای مسیحیه و نصوص انجیلیه بر معاد و حشر
جسمانی و تجسّم اوضاع انعالم گویند که لذّات و آلام انعالم

روحانی صرفست و لذّات و آلام جسمانیه را مستبعد میشمارند
بسیار استهزاء مینمایند بر کسانیکه اقرار دارند بر لذّات
جسمانیه در انعالم از قبیل اکل و شرب و غیره و از اعتراضات
بزرگ ایشان بر دین اسلام یکی همین است لهذا ما این مسئله را
در مؤلّفات مبسوطه خود مثل جلدین انیس الاعلام و جلدین
تعجیز المسیحیین و مجلّدات بیان الحق موضع بحث خاص قرار
داده ایم و از کتب مقدّسه ایشان و کتب عقاید ثابت و محقق
نموده ایم که جنّت مشتمل بر ماکولات و مشروبات و سایر
لذّات جسمانیات میباشد بنحویکه ایشان را ملزم نموده ایم
دیگر در اینموضع بتکرار آن نمیپردازیم چرا که این خلاصه
گنجایش ندارد لکن در اینموقع همین قدر گوئیم که اگر حضرات
مسیحیه منکر حشر و نشر بودند مطلقا مانند مشرکین عرب
و صدوقیون یهود چنانکه در فصل ثالث خواهد آمد انشاء
الله تعالی و ملاحده خودشان از اهل اروپا و یا حشر جسمانیرا
منکر و معترف بحشر روحانی بودند فقط مانند اتباع ارسطوی
بت پرست یونانی از برای استبعاد و انکار ایشان بحسب ظاهر

وجهی بود ولکن بعد از اقرار بحشر جسمانی این سخنان ایمان
آوردن در نزد اینحقیر فقیر بیخردی و بیعقلی است کیف لا
جسد خدا از اکل و شرب و سایر لوازمات جسمانیه منفک
نگردید در فصل سابق اشاره شد که اقانیم ثلاثه چون مجسم
گردیدند در مهمانی جناب خلیل خوردند و آشامیدند و همچنین
در مهمانی جناب لوط باب (۱۸ و ۱۹) از سفر تکوین شاهد
مدعا است و همچنین اقنوم ابن چون مجسم شد سی و سه سال و
نیم مشغول خوردن و آشامیدن بود پس چطور میشود اهل
آنعالم با وجود اینکه اجسامند منفک شوند از لوازمات جسمانیه
و چون جناب مسیح مثل جناب یحیی از اهل زهد و ریاضت نبود
و اجتناب از شراب و کباب نمینمود لهذا منکرین او وا سرزنش
کردند و بنهایت مذمتش مینمودند و میگفتند مردیست
پرخوار و باده پرست بنابر شهادت باب (۱۱) انجیل متی هرچند
که این طعن و سرزنش در نزد ما مردود است و امثال این
آیات از مجعولات و مفتعلات و ساحت عصمت مسیح منزه از
اکل کثیر و شرب خمر است لکن گوئیم ایها المسیحیین خدای

دوم شما وقتی که مجسم شد خورد و آشامید و خوابید و سایر
لوازمات جسمانیه از او منفک نگردید پس چطور میشود تصور
کرد و باور نمود بر اینکه اهل بهشت با وجود جسمیت خواب
و خوراک نداشته باشند و اگر اکل و شرب در جنت نیست
پس این نهرها را خدا در جنت برای چه آفرید و این درختها را
که سالی دوازده ماه میوه میدهند برای چه در کنار این نهر
قرار داد بنابر شهادت باب (۲۲) از مکاشفات یوحنا تنزیه
حقتعالی از لغو و عبث واجب است بالجمله بهتر اینست که
برویم بر سر عقاید نصاری در خصوص اهل جنت پس گوئیم
بالله التوفیق در صفحه (۳۶۴) از کتاب تخمینانی نسخه مطبوعه
افسک از مملکت نمسه سنه ۱۸۹۵ که از کتب معتبره حضرات مسیحیین است
در عبادت و عقاید حال اهل جنت را در تحت این الفاظ
تِهوُنْ شوتاپی دِخیانا آهل هِبی (ب. پطرس ۱ د. ۰) یعنی
شما اهل بهشت شریک طبیعت خدا خواهید شد بشهادت
باب اول و آیه (۴) رساله (۲) پطرس بدین نحو عیان و بیان
نموده است بحدیکه مؤمنین بمسیح خدا را در روز قیامت

دیدند که آتش محبت در دل ایشان مشتعل میشود که هیچ
چیز او را فراموش نکند و بعد از اشتعال آتش محبت خود روح
القدس که اقنوم سیم از اقانیم ثلاثه است با ایشان عنایت خواهد
شد که جزای ایمان ایشانست که روح القدس محبت ایمان را
در دل ایشان انداخته بود (رومیان باب (٥) آیه ٥) آن
روح القدسی که پدر و پسر را متحد نمود با محبت بی اندازه همچنین
دل عادلان و مؤمنان بمسیح را نیز متحد میکند با دل خدا پس
جزای اهل جنت اینست که متحد میشوند با خدا پس آنوقت
تمام میشود آن دعای عجیب و غریبی که از حضرت مسیح صادر
گردید بنابر شهادت آیه (٢١) از باب (١٧) انجیل یوحنا و
دعا اینست تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر در من هستی
و من در تو تا ایشان نیز در ما یک باشند انتهی (مراد اینست
مسیح عرض میکند ای خدا چنانکه من و تو متحد با هم هستیم مؤمنین
نیز با ما متحد شوند و این دعا در قیامت مستجاب میشود که تمامی
مؤمنین بمسیح حسب الاستدعای آنجناب با خدا متحد گشته
و خود خدا میشوند) و بعد صاحب کتاب گوید چون هیزم و یا

آهن و امثال آن آتش میاندازیم مبدل باتش میشود و خود آتش
میشود او از آتش و آتش از او جدا نیست و جمیع آثار و تأثیرات
او بروز و ظهور میکند بعینه همانطور است حال عادل
مؤمن بمسیح چون در جنت می افتد در آن کورهٔ مشتعله با آتش
محبت رؤیت خدا در ملکوت آسمان با خدا متحد میشود و شریک
خدا میشود اولا در کار خدا و ثانیا در حیات خدا ثالثا در ذات
خدا رابعا در یگانگی و طبیعت خدا مؤمنین بمسیح طبعا خدا
میشوند و بعد گوید اول مؤمنین بمسیح شریک خدا میشوند
در کار و شغل خدا از ابد تا ابد الابد و کار خدا اینست که ذات
خود را می بیند و میشناسد و میخواهد همیشه حیران ذات
خود هست مانند آدم مست محبت جان خود نسبت بخود همان طور است
حال مؤمنین بمسیح (صفحه ٣٦٥) چون می بینند ذات خدا را
میشناسند خدا را بحقیقت ذات دوست میدارند خدا را بهمان
محبت خدا که محبت خدا ریخته میشود در دل ایشان و خود روح
القدس داده میشود با ایشان و خدا میشوند و مثل خدا متحبب
و چرا اینست شراکت ایشان با خدا دویم مؤمنین شریک خدا

میشوند در حیات خدا و مثل ایشان با خدا مثل درخت و شاخهای
درخت است که خدا بمنزلهٔ اصل و تنه درخت است و مؤمنین
بمنزلهٔ شاخهای درخت پس تنه درخت و شاخهای درخت
از یکرنگ آب میخورند و زنده میمانند پس شاخها زنده هستند
بهمان زندگانی اصل درخت و اصل درخت زنده است بزندگانی
شاخها و منشأ حیات ایشان متحد است نه متعدد و مثل دیگر
خدا بمنزلهٔ دل است و دماغ و مؤمنین بمنزلهٔ سایر اجزا و اعضای
بدن و منشأ حیات دل و دماغ شیء واحد است اعضاء بحیات
دل و دماغ زنده هستند و بالعکس و همچنین است حیات مؤمنین
که عین حیات مسیح و خدا است که هیچ تفاوتی با مسیح و خدا ندارند
و این سر عجیبی است که مسیح بما عهد کرده که هر کس مرا خورد
در نان تقدس پس زنده خواهد بود در من یعنی حیات خدا در من
حلول کرده و حیات من در او حلول خواهد کرد دیگر بحیات خود
زندگانی نخواهد کرد بلکه بحیات من زندگانی خواهد کرد که
عین حیات خدا است پس خدا و من و مؤمنین همه حیتیم بیک حیات
و زنده ایم بیک زندگانی و در این امر هیچ امتیازی از یکدیگر ندارند

سیم مؤمنین شریک و وارث خدا میشوند در تمام مملکت خدا آنچه
خدا دارد مال ایشان خواهد بود مثل پسر که وارث املاک پدر خود
میشود همانطور ما دارای جمیع جلال و جبروت و کبریائی خدا
میشویم و تعبیر از این امور میشود برای فهم ما در کتاب مقدس
از تاج و تخت و ملکوت پس آنچه خدا دارد بما رسد بمؤمن بمسیح مثل
مال پدر و دارائی پدر که منتقل میشود بپسر او بهمعنی ما خود را
پسر خدا میدانیم و خدا را پدر خود این است معنی آنچه در کتاب مقدس
وارد شده از قول خدا که شما پسر من هستید و من پدر شما چنانکه
در آیه (٧) از باب (٢١) از مکاشفات یوحنا وارد شده و هر که
غالب آید وارث همه چیز خواهد شد او را خدا و پدر خواهم بود
و او مرا پسر خواهد بود و در کمال وضوح مسیح با ما عهد و پیمان
بسته است که تاج حیات خود را خواهم داد بمؤمنین چنانکه در
جملهٔ اخیر از آیه (١٠) از باب (٢) از مکاشفات یوحنا مرقوم است
لکن تا بمرگ امین باش تا تاج حیات را بتو دهم و چنانکه در آیه
(٢١) از باب (٣) ایضا از مکاشفات یوحنا مرقوم است آنکه
غالب آید این را بوی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند چنانکه

من غلبه یافتم و با پدر خود بر تختش نشستم تو می بینی که اینها صریحند در اینکه مؤمنین با مسیح در جلال مثل مسیح خواهند بود در قیامت و مسیح هم مثل و عین خداست پس ما مثل و عین خدا خواهیم بود اینست جزای اعمال ما در قیامت

چهارم اینکه مؤمنین بمسیح شریک خدا میشوند در یگانگی او و طبیعت و این سریست فوق ادراک عقول ما بنی نوع انسان ولکن چون خود روح القدس این سر را برای ما کشف کرده و ما را از این سر خبر داده پس بر ما لازم است که با امتنان و خوشحالی بزرگ این را قبول کنیم و ایمان بیاوریم که بطور حقیقت و واقعیت و راستی و درستی ما شریک خدا میشویم در یگانگی و طبیعت او بنص پطرس در آیه (۴) از باب (۱) از رساله دوم خود و آن نص اینست تهون شوتاپی دخیانة الهی یعنی شریک طبیعت و یگانگی خدا خواهید شد انتهی وبعد صاحب کتاب در صفحه (۳۷۶) گوید بعد از نقل کلمات مسطوره آه این مرتبه بزرگ عجیب است که خدا مهیا کرده است برای ما و این مقام بلند و مرتبه ارجمند نیست که حاصل میشود

برای بنی نوع انسان و معنی فردوس اینست که بنی آدم میشود یک با خدا و متحد میگردد در الوهیت با او و اسم معبودش نوشته میشود در پیشانی عادلان (مکاشفات باب (۲۲) آیه (۴)) در پیشانی انسان نوشته میشود که این خداست آه سر بزرگتر از این و جلال زیادتر از این و سلطنتی بالاتر از این هرگز یافت نمیشود نه در زمین و نه در آسمان این است که مار پولس (در آیه (۹) از باب (۲) رساله اولای خود بقرنتیان چنین گوید چیزهائی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بخاطر انسانی خطور نکرده آنچه را خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است وبعد صاحب کتاب گوید آه ای اهل زمین و ای اهل آسمان بیائید مات و متحیر شوید از بلندی درجه که خدا میدهد باین جنس انسان مسکین مؤمن بمسیح که میرسند بمرتبه بزرگی الوهیت و ربوبیت که خدا خدائی خود را بما می بخشد ای اهل آسمان و زمین این سر را نخواهند فهمید اینست علو مرتبه ایمان بمسیح که انسان را بمرتبه خدائی میرساند انتهی از صفحه (۳۷۹) الی صفحه (۳۸۰) صاحب کتاب در خصوص فردوس

تکلم میکند همه کلمات و از این قبیل است مؤیدات ذکر میکنند
از کتاب مقدس برای اثبات مسئله باطل عقیده مسیحیین
اینست در جزای اعمال که انسان خدا میشود العیاذ بالله من
الاعتقاد بهذه الخرافات واشتر عبلات الحجر

تلخیص

خلاصه کلام از آغاز تا انجام اینکه اولا مسیحیین خدا را در
قیامت می بینند ثانیا بعد از دیدن مبهوت میشوند ثالثا
در این بهت و تحیر مثل خود خدا میباشند که وی در ازل مبهوت
و متحیر است رابعا واصل بخدا میشوند مثل واصلیه از صوفیه
خامسا خدا در مسیح حلول کرده است و مسیح در ایشان حلول
خواهد کرد پس با مسیح و خدا متحد و یک میشوند مثل حلولیه
اتحادیه صوفیه سادسا شریک خدا میشوند در کار او (بعد از اتحاد
شرکت معنی ندارد عقاید ایشان مثل کتاب ایشان متناقض است)
سابعا شریک خدا میشوند در حیات که حیات ایشان عین حیات
خدا است ثامنا شریک خدا میشوند در مملکت او و آنچه جلال
دارد خدا با ایشان میرسد تاسعا خدا پدر ایشان و ایشان پسران
خدا اند و آنچه خدا دارد ارثا با ایشان منتقل میشود لکن ما را

خبر بدهند که پدر ایشان مرده یا در حال حیات ارث با ایشان
منتقل شد معلوم است کسیکه جمیع شئونات او مسلوب
شد حکم مرده دارد عاشرا شریک خدا میشوند در یگانگی و
طبیعت او لکن با کثرت شرکاء یگانگی معنی ندارد الحادی عشر
اینکه بر پیشانی ایشان نوشته میشود که این خدا است الثانی عشر
اینها اسرار دینیست خارج از ادراک عقول اهل اسمانها و زمینها
نه خود مسیحیین میفهمند که چه میگویند و چه اعتقاد میکنند
نه میتوانند بفهم غیر برسانند لکن کتاب مقدس ایشان را مجبور
میکند بعقاید غیر معقوله این قول ایشانست و لکن قول ما
اینست که اینها محالاتی هستند که هیچ محالی در این عالم و انعالم
با این محالات مساوات و برابری نمیکند کدام محالی است بالا
تر از این که انسان عاقل ادعا کند که قدیم حادث و حادث قدیم
ممکن واجب و واجب ممکن میشود و خدا الوهیت خود را بدهد
باراذل از مخلوقات و با ایشان متحد و یک شود حاشا ثم حاشا
سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا احمد خدا را که
ما را از این عقاید که تکلیف برانها میخندد نجات داد الحاصل

بهتر اینستکه از این خرافات اعراض نموده و موافق قول ایشان
گوئیم ما شاء الله که دین مسیح مملو از اسرار غیر معقوله است
اوّلاً تولد مسیح از خدا از اسرار دینیست غیر معقول دوّم
تولد روح القدس از اب و ابن مثل خود انها سرّ دینیست غیر
معقول سیّم اجتماع وحدت و کثرت در ذات حقتعالی
بشرح ایضا غیر معقولست چهارم متحد نمودن روح القدس
اب را با ابن غیر معقولست پنجم فهم علاقه اتحاد فیما بین
اقانیم ثلاثه غیر معقولست ششم اتحاد اقنوم ابن با مریم غیر
معقولست هفتم تجسم اقانیم ثلاثه و رفتن ایشان بمیهمانی
ابرهیم خلیل و خوردن گوساله غیر معقولست هشتم نزول
اقنوم سیّم در صورت کبوتر و با شعلهای اتش غیر معقولست
نهم تجسم اقنوم ابن و شاگرد نجار شدنش غیر معقولست دهم
اجتماع لاهوت و ناسوت در مسیح غیر معقولست یازدهم
مصلوبیّت و مقتولیّت مسیح برای خواطر غیر غیر معقولست
دوازدهم ملعون شدن مسیح عوض سایر ملعونها غیر معقولست
سیزدهم معذب شدن مسیح معصوم عوض فسقه و فجره

غیر معقولست چهاردهم جلوس مسیح از یمین پدر بعد از
صعود غیر معقولست زیرا که گفته اند خدا روحی است غیر
متناهی یمین و یسار و فوق و تحت و قبل و بعد ندارد پانزدهم
نسبت صعود و نزول و اجتماع و تفرق و تمزق و تشکل باشکال
مختلفه نسبت بخدا غیر معقولست بالجمله تمامی اینها خرافات
عجایب است عاقل نباید معتقد خرافات شود و من تعجب میکنم از
اباء و امّهات و خال و خالات و عم و عمّات و سایر اقارب و
عشایر خود که با وجود داعیه عقل چگونه این خرافات را معتقد
میشوند و دست از اینها بر نمیدارند و بشرف اسلام مشرف نمیشوند
کانّه اینستکه انس و عادت ایشان مانع است و با عدم التفات
مرجوّ از عقول سلیمه ایشان انستکه بعد از مطالعه این رساله
ملتفت شده فوج فوج داخل دین خدا شوند و ایشانرا نیز اذن
میدهم که این جواهر ثمینه را بزبان انگلیسی و فرانسه طبع نموده
منتشر سازند که فوایدش عامه باشد بلکه انشاء الله تعالی
اختلاف ادیان که منشأ جمیع فسادات و خرابیها و خونریزیها
مرتفع شود و همه ادیان دین واحد شود و هو الاسلام اللهم اهد

قومی فانهم لا یعلمون **فصل ششم** در بیان عقاید جماعت
یهود است در باب حشر و نشر و معاد و جزای اعمال عباد مخفی
و مستور نماند که در اسفار خمسه توریة منتسبه بحضرت موسی
علیه السلام مطلقا اسمی از جنت و نار و قیام قیامت و نعیم ابرار و
تعذیب اشرار و آخرت و دار القرار برده نشده است نه از
بهشت خبری در توریة ذکر میشود و نه از جهنم و این بسیار محل
تعجب است و عد و وعید امت موسویه منحصر بتهدیدات و نویدات
دنیویه است بدین نحو که اگر مرا اطاعت کردید باران شما را
در موقع میفرستم و محصولات شما را از ملخ و سایر آفات حفظ
میکنم و طبق شما را پر از نان و شیرخشت شما را پر از انکور میکنم
و خمرهای شما را پر از شراب و شیر گاو و گوسفند شما را زیاد و
شما بر دشمنان خود غالب خواهید بود و اگر مخالفت احکام مرا
نمودید بلاهای متواتره بر شما ها خواهم فرستاد از قبیل وباء و
شمشیر و ملخ و غیره و غیره بضد امور مذکوره تا نکه مقتول شود
مرتد سنکسار شود زانی سنکسار شود صاحب فلان گناه فلان
نحو سیاست شود از عذاب و عقاب دنیوی لهذا جماعت یهود

در باب معاد و جزای اعمال نفیاً و اثباتاً اختلاف دارند بعضی
مطلقا نافی هستند و بعضی مطلقا مثبت و بعضی منکر معادند
ولکن سعادت و شقاوت ارواح را بنحو تناسخ معتقدند در این
گنجایش ذکر جمیع فرق ایشان را ندارد و لهذا اکتفا میکنیم بذکر
هشت فرقه بنحو اجمال **فرقه اول** فریسیانند که ایشان اعظم
طوایف یهود و اکثر ایشان عدداً و اقدم ایشان مذهباً و
این تسمیه عبرانیه است (هفروشیم) دلالت میکند بر معنی
افراز و امتیاز زیرا که این قوم و فرقه بنا بر اعتقاد جمهور مفروز
و ممتاز بودند از سایر قوم باعتبار دقت است منسوبه بایشان
و این فرقه در میان یهود در غایت نخوت و تکبر است و معتقد
عامه یهود در باره ایشان اینکه اگر از تمامی عالم دو نفر باسمان
برود یکی از آنها فریسی خواهد بود و غالبا این فرقه حکمای سنت
بودند و کتبی از ایشان است تقلید مشایخ و تلمود را اصل توریة
معتبر میدانستند بلکه رأی مشایخ را ترجیح میدادند بر توریة
دایما افتخار میکردند بمعرفت دینیه و میگفتند احکام در دست
ماست و خود شان را مسیحیا الطائف الخفیه میدانستند بسبب

افعال و حفظ قربانیها و حضرت مسیح علیه السلام در اغلب اوقات
از این فرقه بد میگفت بنابر شهادت انجیل و ایشان را منتسب
به ریا میکرد و ایشان را دشنام میداد بلفظ افعی زادگان وغیره
چنانکه از آیه (۱۳ — ۳۳) از باب (۲۳) از انجیل متی و سایر
اناجیل مکتوبست و ایشان هم میگفتند که مسیح عالم بی عمل است
زیرا که بعد از آخر باب (۵) انجیل متی از قول مسیح مرقوم است
که میگوید با شریر مقاومت نکنید و برای دشمنان خود برکت
بطلبید مع ذلک خودش عمل نمیکند پس بنابر شهادت یحیی در
باب (۳) از انجیل متی عیسی علیه السلام مثل درخت بی ثمر است
پس باید بریده و بآتش انداخته شود این ایراد متأخرین این فرقه است
بعد از شیوع اناجیل بالجمله این فرقه اقرار اجمالی بقیامت دارند
و مستند اقرار ایشان اولا تقلید مشایخ است دوم احادیث
حضرت موسی سیم صحایف منتسبه بانبیاء فرقه دوم
صدوقیون میباشند و این فرقه اکثر تعالیم مرسومه در کتاب
مقدس را قبول نکردند و (۲۸۰) سال قبل از مسیح این فرقه
در میان یهود ظهور کرد و امام اول این فرقه صدوق نامی است

یهودی و این فرقه تقلید مشایخ و احادیث حضرت موسی را
متابعت نمیکنند و گویند اینها الهامی و الهی نیستند مثل فرقه
پروتستانت نسبت باحادیث حضرت عیسی و در غالب این فرقه
رای اپیکوریوس فیلسوف یونانی وغیره او را متابعت مینمایند و
منکر اسفار و کتب جمیع انبیای بنی اسرائیل هستند مگر اسفار
خمسه توریة موسی را و منکر قیامت هستند چرا که اسم قیامت در
توریة نیست و منکر وجود ملائکه هستند و منکر بقای روح
بعد از موت ولکن مقر بوجود خدای قادر و عنایتهای او هستند
و بتعلیم ثواب و عقاب ابدا در آخرت معتقد نیستند و با جناب
مسیح در باب قیامت در اغلب اوقات در مناظره بودند از جمله
از آیه (۲۳ — ۳۳) از باب (۲۲) انجیل متی مکتوبست که صدوقیان
که منکر قیامتند آمدند خدمت مسیح عرض کردند اگر یک زنرا
هفت برادر تزویج کرده باشند در روز قیامت زن کدام یکی
خواهد شد جناب مسیح فرمود در قیامت نکاح نیست اهل
قیامت مثل ملائکه خواهند بود انتهی ملخصا متأخرین صدوقیان
گویند این جواب اقناعی صحیح نیست و الزام بآن غلط است چرا که

اوّلاً صدوقیان منکر وجود ملائکه هستند راساً ثانیاً چرا
نگفت که اهل قیامت مثل خدا میشوند و حال اینکه تعلیم او این
بود بنا بر اقرار تابعینش اوّل مسیحیین منکر وجود حورند
در جنت و منشأ انکار ایشان این مناظرهٔ مغلوط است که در
مقابل منکرین قیامت را و صادر گردید بالجمله یوسیفوس
مورّخ یهودی مشهور معتبر در تاریخ خود گوید که این فرقه
اقلّ عدد میباشند از فریسیان الّا اینکه صدوقیان غنی تر
و متشخص تر بودند گفتیم که منشأ انکار این فرقه قیامت را
همین اسفار خمسهٔ تورات است فرقهٔ سیم سینیون میباشند
و ایشان نیز طایفه از یهود هستند که (٢٠٠) سال قبل از مسیح
و (٨٠) سال بعد از صدوقیان ظهور کردند و غالب این فرقه
فقرا بودند معیشت ایشان تنگتر از فریسیان بوده حضرت مسیح
غالب فرق یهود را ذکر کرده ولکن این فرقه را ذکر نکرد تابعین
حضرت مسیح بدین نحو اعتذار مینمایند که چون بلاد ایشان
بعید بود از اورشلیم و کمتر می آمدند برای زیارت و قربانی و
این طایفه ایمان میآوردند بسعادت بعد از موت ولکن منکر

قیامت بودند سعادت را در تناسخ میدانستند بدین نحو که اهل
طاعت بصورت خوب بدنیای ثانی میآیند اغنیاء و سلاطین میشوند
و اهل معصیت بعکس تزویج را حرام میدانستند اولاد فقرا را
برای خود اخذ میکردند برای تهذیب عقاید و اخلاق ایشان
زمانیکه کسی میخواست داخل این فرقه شود سه سال امتحانش
میکردند و چون قبولش میکردند ملزمش مینمودند بجزم بر نفس
بعبادة الله تعالی و استعمال عدل و عدم اخفای شیئی از اسرار
خود از جمعیت و عدم اظهار شیئی از آنها برای غیر و حال ایشان
شبیه بعضی بدعتیان بود مال دنیا را حقیر میشمردند و هم مذهبان
خود را شریک خود میکردند در اکل و شرب و ملابس بسیطه
پوشیدند و در میان یهود این طایفه معروف بود بسه صفت اوّل
احسان بفقرا دوّم خضوع بحکام سیم صدق در کلام و هرگز
بقسم نطق نمیکردند مگر وقت دخول در جمعیت کلام ایشان
نزد آری آری بود متأخرین یهود گویند که دو فقره از شرع مسیح
مأخوذ از این طایفه است اوّل عدم تزویج خود مسیح و رهبان
و تابعانها دوّم عدم قسم چنانکه در آیه (٣٧) از باب (٥) بدین

نحو تعلیم داد بنا بعین خود بلکه مکالمهٔ شما بطی بلی نبی باد
زیرا که زیاده بر این از شریر است فرقهٔ چهارم سامریون
میباشند و اینها طایفه بودند پس از آنکه پادشاه اشور ده
سبط از بنی اسرائیل را اسیر کرد و در بلاد متفرق ساخت
و اینها را فرستاد بارض اسرائیل تا متحد شوند با بقیهٔ یهود
تا اینکه سامره وارض اسرائیل را آباد کنند پس اینها مشغول
بت پرستی شدند خدا شیران را بر ایشان مسلط کرده جمع
کثیری را از ایشان خوردند و چون پادشاه اشور این را دانست
کاهنی از اسرای اسباط عشره فرستاد برای تعلیم سنت و
بعد از آنهم خدا را عبادت میکردند هم بتها را و ایضا بر حسب
سنن طوایفی که آمدند از بلاد ایشان بسامره چنانکه در آیه
(۲۴–۳۳) باب (۱۷) کتاب (۲) ملوک مسطور است و بعد
از آن کم کم اصلاح شدند اسفار خمسهٔ موسی را قبول کردند
و توریة ایشان معروف بتوریة سامریون است و اختلاف کثیره
با توریة عبرانیون دارد و ما اختلافات این دو توریة را در کتب
مبسوطهٔ خود عیان و بیان نموده ایم مثل باب دوم از مجلد اول

انیس الاعلام و مجلدات بیان الحق طالب باید رجوع کند که
مذکوره پس از آن هیکلی بنا کردند در کوه جرزیم و خدای اسرائیل را
سجده کردند سایر فرق یهود گویند محل عبادت کوه عیبال است
و اینها گویند جرزیم زن سامریه این مسئلهٔ معظمه را از مسیح
پرسید که محل نزاع بود ما بین دو فرقه از یهود حضرت مسیح
جوابی نداد که موجب سکوت باشد (باب (۴) انجیل یوحنا
ملاحظه شود) و حال آنکه بر جانبش بود که بیان کند توریة شما
و ما توریة یهود محرفاست سایر فرق یهود از این فرقه اجتناب
مینمودند و چون در توریة اسمی از قیامت برده نشده این فرقه
هم غیر از کتاب یوشع و قضاة بکتاب دیگر معتقد نیست و لهذا
معتقد بقیامت نیستند بلکه تناسخی هستند فرقهٔ پنجم
کاتبان هستند و ایشان را ناموسیون نیز گویند (آیه ۴۵ و
۴۶ از باب (۱۱) انجیل لوقا ملاحظه شود) و وظیفهٔ ایشان
استنساخ کتب مقدس بوده و اکثر ایشان مایل بودند بمطالعهٔ
علوم و فنون و شریعت را تفسیر میکردند و اخلاق قوم را تهذیب
مینمودند در عقیده ظاهرا موافقت داشتند با فریسیان

عند المسیح علیه السلم با فریسیان علی حد سواء بودند واینها را
باهم ذکر میکند اغلب مخاطباتش باین نحو بوده ای کاتبان و فریسیان
ریاکار چنانکه از آیه (۱۳ — ۳۳) از باب (۲۳) انجیل متی مذکور است
که حضرت مسیح عیوب این دو طایفه را واضح وظاهر میسازد
وحال آنکه شرفاء و فقهاء و رؤسا و نواب حضرت موسی علیه السلم
بودند و در صورتیکه حال رئیس این باشد که مسیح شهادت میدهد
حال مرؤس چه خواهد بود ظاهرا اینها مقر بقیامت باشند
فرقهٔ ششم هیرودیون میباشند واینها طایفه سیاسیه
هستند درمیان یهود نه دیانتیه و در اکثر عوائد و قواعد بت
پرستها را استعمال میکردند برای تلطف و خوش آیند هیرودس
و رومیها که بر ایشان مسلط بودند واینطایفه منکر قیامت اند
فرقهٔ هفتم جلیلیون میباشند واینها طایفه بودند در میان
یهود که جمع کرده بودند سیاست و دیانت را وامام اول این
طایفه یهودای جلیلی بود آیه (۳۸) از باب (۵) از کتاب اعمال
ملاحظه شود وجلیلیها عموما از اراذل بودند و دزد بالجمله (۱۱)
سال بعد از میلاد مسیح این فرقه ظهور کرد او امر اغطس قیصر را

مخالفت کردند بتعلیم امام خود زیرا که میگفت یهودیها پادشاه
ندارند مگر خدا اینها هم از شاکین در معادند فرقهٔ هشتم
لیبرتینیون هستند در آیه (۹) از باب (۶) از کتاب اعمال رسولان
که در مرتبه دوم انجیل است واز مؤلفات لوقا واز کتاب الهامی
مسیحیه ذکر ایشان آمده است واین طایفه مجمع خاصی در اورشلیم
داشتند بعضی گفتند یهودی بودند وبعضی گفتند متهود
از امم متمتعه بحقوق بت پرستهای روم اینها هم منکر حشر و
نشر بودند این بود مجمل عقاید جماعت یهود در معاد واینها
هستند امناء بر حفظ توریة وسایر صحایف انبیاء که صاحب
الهدایة افتخار میکند بدیانت اینها هنیئا له ثم هنیئا له عجب
امناء دارد بر حفظ کتاب مقدس خود (برای فهمیدن عقاید
یهود علاوه بر آنچه گفته شد مرشد الطالبین فرنگیها و تاریخ
یوسیفوس یهودی در لغت انکلیسی و عبرانی و سریانی ملاحظه
شود) الحاصل چون عقاید جماعت یهود و نصاری را در مبدء
و معاد بطور اجمال دانستی بر تو معلوم و محقق گردید که اینها
معتقد بخدا و روز جزا نیستند کما قال الله تبارک و تعالی

قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون
ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین
اوتوا الکتاب الخ (سوره التوبه آیه ۲۹) والحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین وعلی آله
اجمعین وحفاظ دینه اکتعین وتابعیه ابصعین من الآن الی
یوم الدین آمین **باب پنجم** در ملحقات است
بدان ایدک الله بالتوفیق واثابک که در فصل اول از باب دوم
این رسالهٔ شریفه سبق بیان یافت که در این رساله عقاید ادیان
ثلاثه را بیان خواهیم کرد یعنی عقاید مسلمین ویهود ونصاری
وعقاید سایرین قابل نظر نخواهد بود ولیکن بعد از ختم رساله
بنظر شریف بعض افاضل ایدهم الله تعالی رسید مخصوصا
از حقیر خواهش نمودند که عقاید سه مذهب دیگر را از مذاهب
مشهورهٔ اهل عالم را در اینموضع ذکر نمائیم تا اینکه فائدهٔ آن
عامه وتامه باشد اول مذهب هند وبانت دوم مذهب
اهل چین سیم مذهب فرس قدیم مسئلت ایشان را قبول واجابت نمودم
واین باب را ملحق باین رسالهٔ شریفه نمودیم ودر ضمن فصول

ثلاثه را بترتیب عقاید ایشان ذکر وبیان میشود بعون الله
وحسن توفیقه **فصل اول** در بیان عقاید هندویان
بدانکه اکثر هندویان مذهب ایشان مذهب (برامه است)
وآن یکی از قدیمترین مذاهب عالم است زیرا که از تواریخ معلوم
میشود که قبل از زمان حضرت موسی علیه السلام برقرار گشته
ودر هندوستان جاری شده واشتهار یافته والی یومنا
هذا در میان هندوها باقی است والآن عدد متابعان
آن دین تقریبا مساوی با عدد مسیحیین است یا قدری کمتر
وکذا ارشاد آن از این قرار است بنحویکه هندوها در کتاب خود شان
نقل میکنند در اوان قدیم (برهمه) که بزرگترین خدایان
ایشان است مجسم گشته در صفت انسان بزمین آمده مردم را
تعلیم داده وهدایت کرد واخبار او از طریق تواتر بایام بعد
رسید (در بیان عقاید نصاری قرین بیان ساختیم که ایشان
گویند که خدای دوم که مسیح باشد مجسم گشته روی زمین
آمد مدتی تعلیم داده ثم مقتول ومصلوب گشت واین عقیده
مأخوذ از عقیدهٔ بت پرستهای هند است یا پسند صاحبان

میزان الحق در صفحه (۴۳) از طریق الحیات نسخهٔ مطبوع سنهٔ ۱۸۱۸
عقاید هندوها را بنحویکه ما نوشتیم در خصوص تجسّم برمهه
تصدیق مینماید) بالجمله و بعد (ناصره) نامی از علمای هند
هزار و دو بیست سال قبل از ظهور حضرت مسیح و مدت قلیلی
قبل از داود علیه السّلم تعلیمات (برمهه) را جمع آوری کرده در چهار
کتاب ثبت و ضبط نمود در زبان سنسکریت که زبان قدیم هندوهاست
و این چهار کتاب را (وید) مینامند و علاوه بر این چهار کتاب
شش (شاستر) و هجده (پران) نیز دارد و مجموع (۲۸) کتاب را
کتب دینی خود میشمارند (و حضرات مسیحیین نیز مقرّند (۲۷)
کتاب در عهد جدید و یک کتاب در عهد عتیق که مجموع عهد
عتیق باشد کتب دینی ایشانست پس در عدد کتب نیز مطابق اند
با هندوها وید چهار جلد است اناجیل هم چهار جلد)
الحاصل عقاید هندوها و عبادتهای ایشان اصلاً و فرعاً
در کتب مذکوره مزبور است و کذا رشات خدایان و دیوتهای
ایشان در این کتب موجود است هرچند که هندوها خدایان
بیشمار دارند لکن (پرابرمهه) یعنی غیب الغیوب را نیز معتقدند

که او را قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و سبب فی باعث
کل میدانند و از برای پرابرمهه دو حالت قائلند اوّل
نرکن دوّم سرکن نرکن آنست که نباشد یعنی لا صفت له
وقتی که خدا در نرکن باشد عالم معدوم صرف است و حالت
نرکن بیرون از تقریر و بیانست کانه شبیه حالت خواب و
سنه است (لا تأخذه سنة و لا نوم) رد بر اینها ست و در
آنحالت نسبت باو نمیتوان گفت آیا قادر است یا عاجز عالم است
یا جاهل صادق است یا کاذب ظاهر است یا غیر ظاهر
(تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا) زیرا که بکلی نرکن است یعنی
عاری از جمیع صفات از همین جهة او را برمهه گویند یعنی نه
مذکر و نه مؤنث و بلکه مخنث است العیاذ بالله و (سرکن)
آنستکه صفات داشته باشد و این حالت وقتی برای خدا رخ
میدهد که اراده خلق و تکوین داشته باشد در آنوقت در
خدا مادهٔ تکوینیه بجنبش میآید و قوهٔ غضبیه در برمهه پیدا
میشود و دارای صفات ثلاثه تأثیر میگردد اوّل ست یعنی
صداقت دوّم رج یعنی محبت سیّم تم یعنی غضب و چون

این صفات در خدا پیدا شد عالم موجود میگردد و چون عالم
موجود شد او در همه اشیاء حلول میکند مثل شیر و شکر
با مخلوق خود می آمیزد و با ایشان متحد میگردد او و عالم شئ
واحد اند در وید مسطور است که در وقت ایجاد عالم خدا
میفرماید که من واحدم لکن بسیار خواهم شد و نیز در وید
مرقوم است که همان یک خدا است که گاهی بشکل زارع در
آمده در زمین زراعت میکند و آب شده آن زمین را سیراب
میسازد و گاهی غله میشود که همه خلق را سیر مینماید و در (منداك
(انپشد اتهرون وید) بدین نحو عیان و بیان گشته در باب
معرفة الله تعالی که آتش سر خدا است و مهر و ماه چشمان او
و جهات عشره گوشهای او و وید کلام او و هوا دم و نفس او
و مخلوقات عقل او و زمین پای او ست و جان تمامی خلایق همانست
و همه چیز او ست اجر دهنده و اجر یابنده هر خیر و شر خود او ست
و او در آدمیان و دیوتها و در هوا هوم و بلدان بود و باش میکند
و بر آسمان مشی میفرماید ماهی شده در آب شنو میکند و
نبات گشته سر از زمین بیرون میکند سر چشمه شده در کوهها

جریان میکند جسم هوم و بلدان همه او ست غیر از او هیچ چیز
نیست لهذا همه چیز را باید عبادت کرد با وجود این همه امور
باز او نهایت قدوس و بزرگ است وایضا در وید مرقوم است
که جهان با خدا متحد و یک است انتهی از این جمله معلوم شد
که هندوها این بوحدت وجود قائلند خدا و عالم را یکسان
میدانند و عنقریب خواهد آمد که این عین مذهب صوفیها ست
و هر کس از مذهب صوفیها خبر دارد بطور جزم حکم خواهد
کرد که مذهب صوفیها و مذهب مشرکین هند شئ واحد است
مکشوف باد که هندوها بخدایان بسیار معتقد و قائلند
ولکن از میان خداها سه خدای بزرگ دارند اول برمهه
دوم شیو سیوم وشنو و این سه خدا را بزرگتر از سایرین
میشمارند و گویند که در ازل پرابرمهه که بمعنی غیب الغیوب است
و اصل اصول چنانکه گذشت برمهه را از ذات مغیب خود
بصدور و ظهور رسانیده و او را زائید و در برمهه خالق
گشت و بواسطه او عالم را ایجاد نمود (در عقیدهٔ مسیحیین
سبق بیان یافت که ایشان اعتقاد مینمایند که در ازل اب

ابن را زائیده و از خود صادر نمود و بواسطهٔ او عالم را ایجاد
کرد باب اول انجیل یوحنا و عقیدهٔ ایشان که گذشت ملاحظه
شود پس در این عقیده مسیحیین و مشرکین هند متحد اند (و مسیحیین
این عقیدهٔ سوء را از ایشان اخذ نموده اند) بالجمله هندوها
گویند که پرابرمهم اول برمهم را زائید و بعد وشنو را که
حافظ است و بعد شیو را که تخریب و تجدید کننده است
و این سه را از خود بظهور رسانیده و زائید و ایشان گویند
خدایان مزبوره در اوان متعدده و ازمان مختلفه بصور گوناگون
ظهور و بروز مینمایند انتهی از این عقیده سه امر معلوم شد
اول اینکه الههٔ ثلاثه از پرابرمهم زائیده شده اند و او اب
اینها است مثل مسیحیین که گویند ابن و نصف روح القدس
از اب زائیده شد و نصف دیگر روح القدس از ابن دوم
اینکه هندوها گویند که پرابرمهم خالق است بواسطهٔ برمهم
و وشنو حافظ است شیو تخریب و تجدید کننده و مسیحیین
گویند اب خالق است بواسطهٔ ابن و ابن منجی است و روح القدس
مقدس و این ما بها الاشیاء از ایشان است پس در این عقیده نیز

با مشرکین متحد اند سیم اینکه خدایان هندوها در ازمنه
متعدده بصور گوناگون ظهور و بروز میکنند و مسیحیین نیز
گویند که خدایان ایشان نیز بصور مختلفه در ازمنهٔ مختلفه ظهور
و بروز میکنند چنانکه اقانیم ثلاثه بصور مختلفه بحضرت ابراهیم
ظاهر گشته و مهمان او شدند باب (۱۸) از سفر تکوین ملاحظه
شود بعد دو نفر ایشان مهمان لوط شدند چنانکه در باب
(۱۹) از سفر تکوین مکتوبست و خدای ابن دو مرتبه حلول کرد
و بصورت مسیح مجسم گشت و سه سال و نیم در دنیا تعلیم میفرمود
و خدای سیم که روح القدس باشد بصورت کبوتر بر خدای
ابن نازل گشت چنانکه در باب (۳) از انجیل متی مکتوب است
و در باب (۲) از اعمال الحواریون مکتوبست که خدای سیم ایشان
که روح القدس باشد بصورت شعلهای آتش افتاده بر حواریون
حلول کرد پس در این عقیده نیز مسیحیین با مشرکین یکی هستند
و عقیدهٔ خود را از آنها اخذ کردند الحاصل هندوها گویند
که وشن یکی دیگر از خدایان ایشان است دو وقت در صفت
انسان دو وقت دیگر در صفت ماهی دو وقت دیگر در صفت

شهر در وقتی در صورت شخص قصیر القامه و هکذا در اوقات
دیگر با صور دیگر در عالم ظاهر گشت و اینها خدایان بزرگ
ایشانست که اینها را عبادت میکنند و غیر از اینها خدایان کوچک
بسیار نیز دارند با صور عجیبه و غریبه در بتخانهای خود گذاشته
و عبادت میکنند و غرض ایشان از گذاشتن صور آنست که
گویند پرا برهمه و یا وشن و یا یکی دیگر از خدایان ایشان
بصورت اینها ظهور و بروز کرده و در اینها حلول نموده است
پس باید اینها را عبادت کرد علاوه بر اینها آفتاب و ماه و ستارها
و آتش را نیز عبادت میکنند و برهمنان را نیز عبادت میکنند
که علما و کاهنان ایشانند مثل نصاری قال الله تعالی وَاتَّخَذُوا
اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ علاوه بر اینها
حیوانات را نیز عبادت میکنند مثل گاو و فیل و میمون و
شتر مرغ و امثال اینها و نباتات را نیز عبادت میکنند مثل
درخت پیپل و تلسی و غیر اینها و درویش خود را که جوگی مینامند
نیز عبادت میکنند این بود حاصل اعتقاد هنود و هادر باب
معرفة الله تعالی آه آه تا چه اندازه انسان مسخر شیطان شده است

که این خرافات را معتقد شده ما بر نجات خود میدانیم چه قدر
بعید است از ما مسلمانان که ترحم بر ابناء جنس خود نمیکنیم
و رسولان نمیفرستیم برای دعوت ایشان بتوحید خالص جای
هزار افسوس است که طریقه پیغمبر خود را فراموش کرده ایم که
ابدا در خیال توسعه دادن ملت و مملکت خود نیستیم تنبیه
در این تنبیه عقاید صوفیه بیان میشود بنحو اجمال و اختصار
تا بر منصف لبیب واضح و آشکار گردد که صوفیان با مشرکین
هند هیچ تفاوتی ندارند بدانکه شیخ عزیز نسفی در صفحه (٢١٥)
از کتاب زبدة الحقائق نسخه مطبوعه سنه ١٣٠٣ چنین گوید اصل سیم
در سخن اهل وحدت بدانکه اهل وحدت میگویند که وجود
یکی بیش نیست و آن وجود خدا است تعالی و تقدس است و بغیر
وجود خدا وجود دیگر نیست و امکان ندارد که باشد انتهی
و بعد در صفحه (٢١٤) گوید ای درویش وجود یکی بیش نیست
و آن وجود خدا است و بغیر وجود خدا وجود دیگر نیست و
امکان ندارد که باشد و این یک وجود ظاهری دارد و باطنی
دارد و باطن این یک نور است و این نور است که جان عالم است

واین نور است که سر از دریچه بیرون کرده است خود میگوید
وخود میشنود وخود میدهد وخود اقرار میکند وخود انکار
میکند ای درویش باین نور باید رسید انتهی بالفاظه وعباراته
وبعد در صفحه (۲۱۹) از کتاب مذکور گوید فصل بدانکه اهل
وحدت میگویند اگرچه ذات هر دو عالم وحدت صرف است
امّا هر صفت که امکان دارد که آن صفت بباشد وهر صورت
که امکان دارد که آن صورت بباشد وآن صفت وآن صورت
در مرتبه خود صفت وصورت کمال باشد موصوف ومصوّر است
واین کمال عظمت وکمال کبریائی وی است واین ذات دایم در
تجلی است تجلی صفات میکند وتجلی صور میکند چنانکه دریا
در تموّج است این ذات دایم در تجلی است چنانکه گفته اند

هر نقش که بر تخته هستی پیداست | این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو | موجش خوانند ودر حقیقت دریاست

واز اینجا گفته اند که این وجود هم قدیم است وهم حادث هم ظاهر است
وهم باطن هم غیب است وهم شهادت هم خالق است وهم مخلوق
هم عالم است وهم معلوم هم مرید است وهم مراد هم قادر است

وهم مقدور هم شاهد است وهم مشهود هم متکلم است وهم
مستمع هم رازق است وهم مرزوق هم شاکر است وهم مشکور
هم عابد است وهم معبود هم ساجد است وهم مسجود هم کاتب است
وهم مکتوب هم مرسِل است وهم مرسَل ودو جمله صفات چنین
میدان از جهت آنکه هر صفتی که در عالم است وهر فعلی که در عالم است
وهر اسمی که در عالم است جمله صفات وافعال واسامی این وجودند
انتهی بالفاظه وعباراته حرفا بحرف تو می بینی که این عبارات
صریحند در اینکه خالق ومخلوق عابد ومعبود ساجد ومسجود
عالم ومعلوم در نزد صوفیها یکی است عالم با خدا وخدا با عالم
متحد است واین بعینه مذهب مشرکین هند است بالجمله از این قبیل
کفریات در کتب صوفیه بسیار است واین رساله گنجایش زیاده
بر این ندارد وهر کس اطلاع بیشتر خواسته باشد رجوع کند
بکتب صوفیه مثل زبدة الحقایق ومقصد اقصی ومبدء معاد
شیخ عزیز نسفی وشرح اشعة اللمعات جامی وجواهر الاسرار
ومفتاح منتخب الاسرار ولمحات جامی که شرح بر لمعات فخر الدین
عراقی وکتاب طرب المجالس از تالیفات سید حسین بن ابو الحسن بن

جلد و منتخب کیمیای سعادت محمد غزالی و رساله بیان
اصطلاحات عرفا از تألیفات شاه نعمة الله ولی و شرح دو
دو بیت اول مثنوی از مؤلفات جامی و شرح گلشن راز از مؤلفات
شیخ محمود شبستری و فتوحات مکی محیی الدین و غیر اینها
از کتب کثیره و برای فهمیدن حقیقت مذهب صوفیه علاوه
بر آنچه ما نوشتیم رجوع شود بحدیقة الشیعه مقدس اردبیلی
قدس سره و عین الحیات و حق الیقین مجلسی ره و احقاق الحق
علامه اعلی الله مقامهما و غیر اینها از کتب و مؤلفات اثنی عشریه
و چون عقاید صوفیه باین نحو که می بینی خراب است و عین عقیده
مشرکین هند است لهذا در اخبار ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین تحذیرات کثیره واقع شده است از مخالطت و
مصاحبت و مجالست با ایشان از جمله روایت کرده شیخ سعید
محمد بن محمد بن نعمان باسناد خود تا سند منتهی شد بمحمد بن
الحسین بن ابی الخطاب انه قال قد کنت مع الهادی علی بن محمد
علیهما الصلوة والسلام فی مسجد النبی ص فاتاه جماعة من اصحابه
منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کان له منزلة عظیمة

عنده ع ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه
مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال ع لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین
فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لاراحة
الاجسام و یتهجدون لصید الانعام لا یهللون الا لغرور
الناس و لا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس
قلب الانفاس اورادهم الرقص والتصدیة و اذکارهم الترنم
والتغنی فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقد بهم الا الحمقاء
فمن ذهب الی زیارة احدهم فکانما اعان یزید و معاویة و ابا
سفیان فقال رجل من اصحابه و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر
الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنك من اعترف بحقوقنا لم
یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیة والصوفیة
کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و انهم الا نصاری
او مجوس هذه الامة اولئك الذین یجتهدون فی اطفاء نور الله
والله متم نوره ولو کره الکافرون انتهی از شرح طریحی بر
باب حادی عشر منقول گردید و توهم می بینی که حضرت میفرماید
که هر کس زیارت کند یکی از صوفیه را مثل آنست که یزید را اعانت

کرده باشد بر قتل سید الشهداء و معاویه را بر قتل امیر المؤمنین
و ابا سفیان را بر قتل پیغمبر العیاذ بالله و میفرماید صوفیه
نیستند مگر نصاری و یا مجوس این امت و این کلام عین حقیقت است
زیرا که مذهب ایشان متحد است با مذهب مجوس و نصاری
چنانکه می بینی بالجمله از این قبیل اخبار از ائمه اطهار در ذم این طایفه
اشرار بسیار و بلکه بی شمار است و بعضی از آن اخبار را در
اواخر سؤال و جواب آقا سید محمد باقر حجة الاسلام تواند
یافت و در جامع الشتات میرزای قمی ره شرحی بر ذم ایشان
موجود است بالجمله برویم بر سر سخن و بیان عقاید هندویان

معاد هندویان پوشیده نماند که حضرات هندوها
بقای روح را بعد از موت قائل و معتقدند لکن این تعلیم را
آلوده میکنند بتناسخ و آن بموجب اقوال ایشان از این قرار است
که گویند روح انسانی از قالبی بقالبی میگردد گاهی بجسم
انسانی تعلق میگیرد و این را نسخ گویند و گاهی بجسم حیوان مثل
سگ و خوک و موش و گربه و کرم و مگس و پشه و خنافس و
دیدان و خر و گاو و امثال ذلک از حیوانات چون میمون و خرس

و این را مسخ گویند و گاهی بجسم نباتی علف میشود درخت میشود
و این را فسخ گویند و گاهی بجسم جمادی و این را رسخ گویند همانا
طور میگردد در اجسام تا از گناه پاک شود اگر عملش خوب
بود در اجسام خوب بدنیا آید و اگر بد بود در اجسام بد
مثلاً (منو) که یکی از اعلم علمای هندویانست گوید هر آدمی
که طلا از برهمن دزدیده باشد حین تولد دیگر در انگشتهای
دستش مرض کهنی خواهد بود و هر که شراب بخورد سیاه
دندان و آنکه بر دیگران تهمت کند گنده دهان و آنکه بخواندن
وید استحقاقی ندارد و بخواند ابکم و گند زبان پیدا خواهد
شد و اگر کسی جامه بدزدد مبروص و اگر اسب بدزدد لنگ
و اگر چراغ بدزدد نابینا و آنکه از راه شرارت چراغ را بکشد
یک چشم متولد خواهد گردید پس بر طبق اعمال تولد نخستین
نادان و گنگ و نابینا و ناشنوا و بیدست و بی پا میشوند تا
در دومی مردمان صحیح و تن درست حقیر و ذلیل نمایند
و باز در شاستر هندو مرقوم است که مردمان بسبب گناه
تولد نخستین خود دهانه صرف بیدست و پا و نابینا و غیره بلکه

در قالب جانور و درخت و نباتات وغیره نیز متولد میشوند
مثلا در شاستر منو مسطور گشته که هر کس که غله را که هنوز
از خوشه بر نیامده است بدزدد در قالب موش تولد خواهد
یافت و اگر آب را بدزدد در قالب غوطه خوار و اگر روغن
چراغ را دزدی کند در پروانه و اگر آهو را بسرقت برد در بدن
گرگ و اگر میوه بدزدد در بدن میمون و اگر مال پندت
بدزدد در بدن نهنگ یا در مثل آن تولد خواهد یافت
و آنکه جواهر بدزدد پس صدها هزارها دفعات بصورت
نباتات گیاه و گل و گلبن وغیره مصور گشته متولد خواهد شد
بلکه آنچنانکه گناه کرده اند ضعیف باشد پس تولد خواهند یافت
و مردم خشمناک و عیب گیر در قالب شیر و مردمان شهوت
پرست و متابعان خواهشهای بد در جانوران مردار خوار و
در زشت ترین کرمها تولد خواهند یافت و در آگنی پران مسطور است
که کسیکه از ولادت انسانیه محروم و مهجور شده در مخلوقات
دیگر تولد یافت بعد هشتاد لک تولدها باز در جسم انسانی
متولد میتواند شد انتهی الحاصل گویند که روح بعد از آنکه

ازبدن

از بدن مفارقت نمود تا آنکه مستوجب نجات بهشت خدایان
گردد باید چند قرن از بدنی ببدنی نقل کند پس اگر در ایام
عمر بدی کرده است تا آنکه روحش از آلودگی پاک گردد بعد
از مفارقت از بدن انسانی ببدن حیوانی نقل میکند چنانکه
اگر در این عمر بدتر بوده ببدن بدترین حیوانی حلول و اگر بهتر
بوده ببدن حیوانی بهتر دخول خواهد کرد و بالعکس کسیکه در
این عمر خوب رفتار و صادق بوده بعد از وفات روحش در بدن شخص
خوب و غایت قرار خواهد گرفت و اگر کسی خود را در آب رود گنگا
غرق و یا آتش حرق ساخته و یا مال و ملک خود را ایثار برهمنان
نموده یا بت خدمتی کرده در بهشت خدایان متنعم و واصل بخدا
خواهد شد و لکن بهترین بخت و مراتب علیا را در آن نشاء جوکیان
خواهند یافت که در ریاضت و خود رنجانی بمرتبهٔ کمال رسیده اند
بخت و سعادت ایشان این خواهد بود که چنانکه قطرها بدریا
همچنین ارواح ایشان با ذات خدا غرق و متحد خواهد شد در کتاب
اپنشت تصریح باین مطلب شده است و این عین عقیدهٔ مسیحین است
چنانکه در باب معاد ایشان گذشت و فرق واصلیتر از صوفیه را

نیز اعتقاد همین است که گویند مراشد بواسطهٔ ریاضات فاضل
بخدا میشوند و بعد از وصول بدین مرتبه تکلیف صوم و صلوة
از ایشان ساقط خواهد بود چرا که خدا شده اند العیاذ بالله تعالی
تعالی الله عن ذلک علوًا کبیرًا غیر از اینها چه قدر بی شعور اند
که گویند قدیم حادث و حادث قدیم خواهد بود ایقاظ
پوشیده نماند که رکن اعظم از مذهب بابیها قول و اعتقاد
بتناسخ است که ماخوذ از مشرکین و بت پرستهای هند است
در کتاب بیان که کتاب الهامی و اسمانی ایشانست بنابر زعم
خود چهارده باب قرار داده موافق عدد چهارده معصوم
علیهم السلام پس جناب باب در ان ابواب بدون بینه و برهان
کذب با ادعا مینماید که چهارده معصوم علیهم السلام با جمیع تابعین
خود بدنیا برگشته اند و نقطهٔ الاولی را بیعت کرده اند مثلا
گوید باب فی ان محمد ص مع من امن به رجع الی الدنیا و تابع النقطة
باب فی ان علی ع مع شیعته رجع الی الدنیا و تابع النقطة
تا اخر چهارده باب پس اگر از ایشان سؤال کنند که در چه زمانی
این بزرگواران با تابعین خود بدنیا امدند که هیچکس ندید در

جواب گویند که ارواح ایشان در اجسام دیگران امده اند مثلا
روح حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم در قالب استاد
محمد و روح حضرت علی در قالب کربلائی علی تا اخر و مثلا یکی را
مسیحی بسلمان مینمایند و دیگری را بابا و مرادشان همین است
چندی قبل میگفتند دوره دورهٔ حسینی است مرادشان این
بوده است که حضرت سید الشهداء با هفتاد و دو تن بدنیا
برگشته اند مثلا در قالب ملا حسین و غیره و غیره و این عین تناسخ
و مذهب مشرکین هند است فرقی که دارد اینست که مشرکین
هند میگفتند خوبان در صورت خوبتر از اول می ایند. اینها
بدتر کرده اند مثلا گویند حضرت علی ع بصورت علی بقال بدنیا
امده کسیکه مدرک و شعور او این باشد طرف شدن با او
صحیح نیست بدبختها ارواح مقدسه اگر بدنیا بیایند باید اثار
تقدس از انها ظاهر شود نه شرارت و اگر نه فرقی ما بین ارواح
مقدسه و شریره نخواهد بود این اشخاصی که تو گفتی ارواح
مقدسه در ایشان حلول کرده دیدیم که نفس شرارت بودند
در زمان خود پناه بر خدا از کوری دل که ادعای بلا برهان نمودن

وقبول آنرا کردن هردو از کوری دل است جای هزار افسوس است
که عقلا معتقد این خرافات شوند **فصل دوم** در بیان
مذهب اهل چین است بدانکه اهل چین در دولتی وسیع
که در سمت شرقی آنطرف هندوستان واقع است ساکنند و
مملکت ایشان برحسب عدد نفوس بزرگترین ممالک عالم است
تقریبا نهصد کرور جمعیت دارد و از ایام قدیم در علوم و
صنایع بدرجه کمال و بمرتبه ماهریت کلی رسیده اند لکن
بحسب مذهب گرفتار ظلمت بت پرستی هستند حالشان
شبیه حال اهل اروپاست در خرابی مذهب و از کتب قدیمه
ایشان معلوم میشود که خدای واحد را معتقد بوده اند و
او را شانکطی یعنی حاکم علی الاطلاق می گفته اند وطیین
یعنی آسمان و او را عبادت مینمودند ولیکن فعلا خداشناسی
بکلی از میان ایشان مرتفع گردیده و منقسم بر سه قسمت و ملت
شده اند قسمت اول فوحی میباشند دویم طاعوئی میباشند
سیم بودائی پس عقاید ایشان بنحو اشاره در ضمن سه مقصد
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مقصد اول در بیان

عقاید فوحی ها که در ایام قدیم در میان ایشان ظهور نموده
و تاریخ ظهورش بطور صحیح از کتابهای ایشان بدست نیامده
لکن ششصد سال قبل از میلاد مسیح و هزار و دویست و
بیست و سه سال قبل از بعثت نبوی قانکفوتشه نامی پیدا گشته
معلم آنها گردید و بقرار دیگر از کتب آنها معلوم و واضح میگردد
شخص مذکور احادیث و تعلیمات قدیمه را که تا عصر او از فوحی
باقی مانده بودند فراهم آورده و اصلاح داد با ازدیاد خیالات
و تعلیمات خود در دو کتاب اول کونیو و شون تینک نامی
ثبت و ضبط ساخته بالجمله قانکفوتشه مذهب فوحی را بدین
نحو تعلیم میدهد که آسمان خداست صفات و امور آنرا که
میبایست بخدای واحد منسوب سازد منتسب بآسمان نموده است
و آسمان را مدبر عالم دانسته است و بت پرستی هم که در میان
چینیها بود بر نداشته بلکه آنرا تقویت نموده و باهل چین گفت
بخدایان اجداد خود سجده نمائید و محض درستی و پسندیدگی
سلوک ظاهری ساعی باشید و حاصل تعلیم او در باب معرفة
الله اعتقاد بالوهیت آسمان و دعوت بشرک و بت پرستی شد

که اقسام موجودات را عبادت مینمایند مقصد دوم
در بیان مذهب طاعو است در باب معرفة الله باید دانست که
در ایام قانکفوتسه شخصی لااوتسه نامی نیز در میان اهل چین
خروج نموده مذهب طاعو را بنا نهاد و متابعان او مدعی
میشوند که او با معجزات متولد گشت و تمامی عمر خود را در کنج
عزلت بسر برده اکثر تعلیمات خود را برسبیل تمثیل بیان ساخته
مثل تعلیمات انجیل بالجمله اعتقاد این ملت که بحسب عدد
کثر از اقلند بدین طریق است که بسه خدایان بزرگ و بخدایان
بیشمار کوچک قائلند و معتقد و بارواح شریره که جنود شیطان
باشند و حکم تاثیر انها بر ادمی نیز معتقدند و طاعو در نزد
ایشان که عبارت از واجب الوجود است خارج از خیال و تقریر است
و از ریاضت میشود انسان بجائی برسد که با طاعو متحد گردد
مثل اتحادیکه در بیان مذهب هندویان و صوفیان سبق
بیان یافت ولی این اتحاد با طاعو برای کسی ممکن است که هوا
و هوس و نفس را مغلوب خود ساخته انچه تواند حسنات بجا
بیاورد و از ملک و مال دنیا بکلی دست کشیده و مشغول هیچ

باشد و عمر خود را بطوری بگذراند که گویا در عالم هیچ نیست
وقتی که از ما سواه و خود فانی شد با طاعو متحد میگردد ان
وقت دیگر تکالیف از او ساقط میشود نه ثواب در او اثر میکند
و نه گناه بلکه هر چه کند مختار است لواط کند لواط دهد نماز
بخواند برای او علی السویه است بعد از رسیدن باین مقام
ولی قبل از وصول بان مقام باید مقید باین اعمال باشد
ترکا و فعلا مقصد سیم در بیان عقیده بودائیها که
که در چین مشتهر گشته است مکشوف باد که بوده شخص معلمی
بود که چندی قبل از میلاد مسیح در یکی از ولایات هندوستان
خروج نمود و مذهبی تاسیس کرد شبیه مذهب برهمه و مذهب
او در هندوستان سیما ولایاتی که در اطراف ان واقعند و در
جزو اعظم از مملکت چین اشتهار یافت و اشخاص کثیره او را تابع
شدند بنحویکه در انظار خارجه الیوم کانه مذهب اهل چین منحصر
بمذهب بوده است و عدد ایشان بیشتر از عدد مسیحیین است
و عمده سبب انتشار مذهب بوده فو نامی است که یکی از علما
و تابعین مذهب او بوده است صد سال قبل از میلاد مسیح عالم

مذکور مذهب بوده را بوعظ منتشر ساخت و اهالی چین را
معتقد آنمذهب نمود و عمدهٔ تعلیم او در معرفة الله همان بت
پرستی است صورت بوده را در بتخانهای خود گذاشته او را
سجده و عبادت میکنند و اعتقادشان در خصوص بوده اینست
که گویند او خدا بود و مجسم گشت چنانکه مسیحیین گویند مسیح
خدا بود و مجسم شد و این عقیدهٔ سوء را مسیحیین از ایشان
تعلیم یافتند علاوه بر صورت بوده صور و اشکال کثیره در
بتخانهای خود قرار داده اند و آنها را سجده و عبادت میکنند
لکن عالمان و کاهنان ایشان عالم را خدا دانسته وحدت وجود را
معتقد گردیده اند و گویند خدا و عالم از حیث اصل یکیست
بنحویکه در عقیدهٔ هنود و بانیان سبق بیان یافت گویند خدا در
همهٔ اشیاء حلول میکند مثل هنود و بانیان تناسخی نیز هستند و
گویند که روح انسانی بعد از آنکه مدتها از قالبی بقالبی خواه
بابدان حیوانات و خواه بابدان انسان نقل کرده باشد بمرتبهٔ
آزادی کلی رسیده آخر الامر با ذات خدا متحد میگردد یعنی
مردم با زبان ذات و نفس کلی که از آن خروج نموده اند و ذرهٔ

ازانند

ازانند عود کرده مانند قطره در آن غرق خواهند شد و
با ذات خدا یکی خواهند گردید و اینمرتبه را درجهٔ اعلی و حد
غایت عظمت از بهشت میشمارند و گویند منتهای سعادت
انسانی اینست که انسان از خدا جدا شده و بخدا برسد مبدء و
معاد کل خدا است و هر که بخدا رسید مثل قطره ایست که بدریا
رسیده باشد خدا را مثل یم و خلق را مثل نم میدانند و در حقیقت
نم و یم شیئ واحدند (بر احدی مخفی و مستور نخواهد بود که
این عین مذهب صوفیه است) معلم دیگر نیز در ختا و در چین
یافت میشود که او را کنفش یوس مینمایند و او را خلیفه بوده
میدانند و تعلیم او تقریبا همینها است که گفته شد نصایحی که
در اوایل انجیل متی است تا باب هشتم غالبا در کتاب او موجود دارد
او هم تخمینا ششصد سال قبل از مسیح بوده است افسوس که
اینرساله گنجایش زیاده بر این ندارد در خصوص این باب که از
ملحقات است فصل ششم در بیان مذهب فرس قدیم است
گذارش آن بدین نحو است که مذهب فرس بود از زردشت است
که نبی کاذب آن اهل بوده مجمل حال او بدین نوع است که ششصد

سال قبل از مسیح در ولایت آذربایجان در شهر ارومی زردشت
تولد یافت (نمیدانم ششصد سال قبل از مسیح چه خبر بوده
که غالب اهل بدعت در آنزمان بوده اند) و در ایام سلطنت
گشتاسب آغاز تعلیم نمود و مذهب خود را که جزء اعظم آن آتش
پرستی است منتشر ساخت (آثار آتش پرستی از آن زمان تاکنون
در ارومیه باقی و آن عبارتست از تپه های خاکستر که از آتشکدها
میکشیدند و جمع میکردند آتشکده باید هرگز خاموش نشود
و تاکنون آن تپه ها باقی مانده است مثل ویکاله تپه سی که در سمت
شرقی ارومیه نزدیك دروازهٔ هزارخوان واقع شده است و
شیخ تپه سی در سمت غربی قرب کوه الامان واقع است و تپه
کوك تپه که فعلا مقبرة النصاری است و توپراق قلعه و غیر اینها
و همچنین در بلاد دیگر ایران از قبیل فارس و سمنان وغیره که
آتشکدها از آثار زردشت تاکنون باقی است) پوشیده نماند
که از تواریخ و کتب قدیمه و از کتاب شیخ محمد محسن فانی معلوم میشود
که مذهب اهل فرس قبل از خروج زردشت مذهب صابئین
بوده که آن مذهب در آن اوان رواج کلی داشته در ولایات ایران

و شام و عربستان بنا براین اهالی ولایات مذکوره آفتاب
ماه و ستاره پرست بوده اند اگرچه در قدیم بخدای واحد معتقد
بودند ولی در زمان زردشت بکلی بت پرست شده بودند
عساکر آسمانی را عبادت میکردند و چون زردشت حال ایرا
بدینمنوال دید بخیال افتاد که ایرانیها را اصلاح نماید بنابر
این مدعی نبوت گشت و اظهار داشت که هرمز برمن وحی
میفرستد و حکم فرموده است که مردم را بدین صابئین
برگردانم و چون گشتاسب باو ایمان آورد بمفاد الناس علی
دین ملوکهم عموم ایرانیها معتقد او گردیدند همانطور بودند
تا اسلام آن مذهب را برطرف کرد و در زمان خلافت
خلیفهٔ دوم اسلام داخل ایران گشت حمد خدا را که امروز
ایران از برکت اسلام مظهر توحید است مجمل تعلیم زردشت
از قرار ذیل است که او تعلیمات خود را در کتابی ثبت وضبط
نموده تا زمان الکسندر کتاب محفوظ بود در میان ملت
و چون الکسندر بر مملکت ایران غالب و قاهر گشت بقدر
امکان از آن کتاب بدست آورد و تلف نمود بنا براین از کتاب

اصلی زردشت چند اوراقی باقی ماند و تا زمان سلطنت
ساسانیان آن اوراق متفرق بودند پس در عصر ایشان اوراق
مزبوره جمع آوری گشته در یک مجلد مجمع کردیدند و (بزند
واستا) یعنی زند و پازند مسمی شدند والی الآن در میان
گبران هندوستان ندرة اوراق مذکوره یافت میشود و عالم
فرنگی جلد صحیحی از آنرا بدست آورده و بفرنگستان برده و بالسنه
فرانسه و نمسه ترجمه شده است ثم بزبان سریانی و ماصوح بن
عبد الحسن نیز در کتاب ریاض الذهب از مذهب زردشت
خبر داده است و ما در این موضع چند کلمه از زند و پازند ترجمه
و ثبت خواهیم کرد تعلیم زردشت در باب معرفة الله بدین نحو است
که واجب الوجودی هست که او را سروانه گویند و چنین اظهار
داشته اول کسیکه از سروانه صدور یافته و متولد گشت
هرمز بوده که او متولد شده از واجب الوجود است (مثل
تولد یافتن مسیح از اب بنا بر قول مسیحیین) و هرمز در نزد
او بهترین جمیع مخلوقات و خالق سایر موجودات و اصل کل
خیرات است و از واجب الوجود فقط هرمز صادر گشت و

سایر مخلوقات را او ایجاد کرد (ماخذ قول حکماء لا یصدر عن
الواحد الا الواحد شاید ما ذکر باشد و همچنین قول ایشان
صادر اول عقل است) و بعد هرمز در ابتدا هفت ارواح
نور را که پادشاهان آسمانند و امشاسپندان خوانده میشوند
خلق کرد بعد از اینها یزدانرا و بعد از اینها سایر مخلوقات نیک را
آفرید بنا بر این متابعان دین زردشت همه خیرات و خوبیها
و نورها را که در عالم هست از هرمز میدانند و شرارات و
موذیات را از اهرمن و اهرمن در ابتدا بحسب اصل با هرمز
هم مرتبه و برابر بوده حسد کرد شریر گشت و هفت دیو بزرگ
و سایر دیوان از او بوجود آمدند اهرمن انسانرا نیز اغوا کرده
بمذلت انداخت ولکن در آخر الزمان هرمز بر اهرمن غالب
خواهد گشت و سلطنت او را منهدم و ظلمت را از عالم منعدم
و کل شرور را از عالم مرتفع خواهد ساخت اشخاص پاک و
نورانی به بهشت خواهند رفت و اشخاص نجس و ناپاک بظلمت
ابدی انداخته خواهند شد و در باب معاد از قول هرمز
در کتاب زردشت بدین نحو مکتوب است که هرمز گوید اگر شخص

پاك فكر و پاك گفتار و پاك رفتار باشد و او را بزرك خواهم ساخت
و در بهشت بهمن كه سلطان اول است از سلاطين سبعه اسمان
او را فراوانى خواهم داد شخصى كه پاك باشد در اعمال و ساعى
باشد در عدالت مقبول هرمز خواهد بود و در باب ترحم بر
حيوانات در كتاب مذكور مزبور است كه انسان سرور حيوانات است
پس بايد براى انها بركت بطلبد و اين براى او سزاوار و لازم است
چرا كه حاكم بر انها ست و اين عمل موجب طهارت او خواهد بود
ولى مخلوقات اهرمن را بايد كشت بالجمله زردشت گويد كه
امشاسپندان و يزدان و افتاب و ماه و اتش و اب و همه درختان
كه هرمز خلق كرده است بايد سجده كرد چرا كه از انها اعانت و
كرامت ميابند ولى اعانت اتش بيش از همه اينها ست از سجده
او نبايد غفلت كرد فعليهذا تابعين او نيز بت پرست و مشرك
در عبادتند علاوه بر ساير فسادات كه در دين اوست و ايضا
در كتاب اوست كه تابعين او بايد غسل كنند غسلشان بدين
نحواست اول بدن را بايد ببول گاو بشويند و بعد بخاك
بخشكانند و بعد با اب بشويند و طهارت ديگر هم دارند انرا

بشو گويند و با اب مخصوصه بايد بهمن خود را سى مرتبه
بشويند و خيرات اموات ايشان بدين نحواست كه بعد از
وفات شخص مدت چهار روز اقرباش بجهت وى بايد نماز كنند
و تكاليف لازمه بجا اورند تا بدين وسيله روح ميت از عذاب
اهرمن خلاص و نجات يابد و روز چهارم گوسفندى قربانى
كنند روز دهم نيز نماز كنند و قربانى نيز بكنند و قربانى ايشان
لباسهائيست كه بموبدان بايد بدهند و گوشت و برنج و ميوه
و هيزم مخصوص كه هوم ناميده ميشود بر اينها بايد دعا خوانده
شود و بموبدان داده شود و يك ابى كه از اين هيزم با تكاليف
مخصوصه ساخته كه انرا پراهوام گويند و انرا بموبدان ميدهند
و ميخورند و اين براى ميت نفع كلى دارد مكانّه اب حياتيست كه
بميت داده اند بالجمله از اين قبيل سخنان بسيار است و اطلاع
مسلمانان بر انها لازم تا قدر دين خود را بدانند لكن اين
خلاصه گنجايش زياده بر اين ندارد و ساير بت پرستان عالم
نيز تقريبا مذهبشان شبيه بمذاهب ثلاثه است و چون
حقيقت اين مطالب را در يافت نمودى بر تو واضح و اشكار

خواهد گشت که از میان تمامی ادیان افتخار برای اسلام است
چرا که توحید خالص یافت نمیشود مگر در اسلام زیرا که
دانستی که جماعت نصاری مشرک در ذات و صفات و
افعال و عبادتند و شرک در مراتب دیگر از خصایص ایشانست
و در میان سایر ملل یافت نمیشود شرک مگر در دو یا سه امر
و جماعت یهود هم مجسمه هستند و معتقد باموری میباشند
که هیچ عاقل فریفتهٔ آنها نمیشود و هندویان و اهل چین
و گبرها و سایرین هم بت پرستند پس خدا پرستی در عالم یافت
نمیشود مگر در دین اسلام پس هر که میخواهد خدا پرست شود
باید متدین بدین اسلام باشد لا غیر إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ
اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ
مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ آل عمران آیه (۸۵)
اکنون که حق واضح و آشکار گردید مطالعه کنندهٔ عزیز اگر
نجات میخواهد متابعت حق را خواهد نمود و الا مختار است
و آنکه در اول رساله گفتیم که انسان باید در اصول دین مجتهد
باشد نه مقلد مقصود ما از این کلام بلکه مقصود تمامی

ارباب ادیان که قائل باجتهاد در دین اند اینست که انسان
در اول تکلیف مثلا در اصول باید اجتهاد کند و هر
دینی که با عقلش موافق و مستقیم آمد بشروطی که در باب
اول رساله مذکور گردید بعد از دخول در آن دین باید
ملتزم شود بآنچه نبی آن دین از جانب حضرت رب العالمین
آورده است و همه را معتقد شود و عمل نماید مراد نه آنست
که بعد از دخول در دین هزار بدعت احداث کند و گوید که
اصول دین اجتهادیست و این تخریب و تضییع دین است
نه متابعت دین و این امر بیشتر موجب هلاکت او شود از
کفر اصلی چرا که علاوه بر کفر حق را فاسد و ضایع کرده و
اکثر اهل بدعت از همین راه بضلالت افتاده اند و اگر این نحو
اجتهاد در دین جایز باشد بعد از انقیاد باین لازم آید که تمامی
اشقیاء از اهل نجات باشند مثل ابن ملجم و معاویه و یزید و
عبید الله و عمر سعد و شمر و سایر اشقیاء و خلفای بنی عباس
که قتلهٔ ائمه بودند چرا که میگفتند ما اجتهاد کردیم صلاح امت را
در قتل امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ طاهرین دیدیم یزید و عبید الله

مگر در قتل سید الشهداء علیه السلام این سخن را گفتند و بلکه
باید نمرود و فرعون و یهودیها و ابوجهل و امثال او نیز از
اهل نجات باشند چرا که در دین خود اجتهاد کرده دفع خلیل
الله و کلیم الله و روح الله و حبیب الله را بر خود واجب دانسته اند
و هذا مما لا یقول به العاقل فضلا عن العالم و اگر خواسته
باشیم اشخاصی را که از این راه گمراه شده اند بشماریم در مجلدات
کبیره نمیگنجد مقصود ما در این رساله اشاره است بالجمله
در مذهب نیز چنین است وقتی که انسان مثلا مذهب امام
جعفر صادق علیه السلام را اختیار کرد باید تابع شود
والسلام خیر ختام رساله خلاصة الکلام فی افتخار
الاسلام در دست مصنفش اقل الانام
محمد صادق فخر الاسلام بعون الله
الملک العلام شرف اختتام
پذیرفت در ۲۸ شهر جمادی
الاولی من شهور سنه ۱۳۲۳
من الهجرة النبویة الحمد لله علی التوفیق والهدایة مع الصحة والسلامة

الفاظ مخفی و مستور نماند که در این ایام دعات مسیحیه
کتب کثیره در رد بر اسلام و توهین بر قرآن و صاحب آن
و ائمه انام سلام الله علیه و علیهم اجمعین بزبان اهل اسلام
تألیف و تصنیف نموده اند از انجمله چهار جلد الهدایه
فی غلط گفتم بلکه الغوایه و ابحاث المجتهدین و غیره و غیره
که در مصر طبع نموده در بلاد اسلامیه نشر کرده اند و کتب
مذکوره از آغاز تا انجام کذب و افترا و سب و ناسزا است لهذا
تا که مسلمانان از اطراف بلند شده از انجمله عبد الوهاب سلیم افندی
در مقدمه ترجمه کتاب اضرار تعلیم التوریة والانجیل که
از مؤلفات تسدال و طس میباشد در لغت انکلیسی در
رد این توریه و انجیل چنین گوید قد الف اولئک القوم
المستحلون السباب بهذه الایام کتابا باللغة العربیة
ودعوه (الهدایة) استغفر الله بل هو الغوایة و طبعوه بمصر
لم یسبق له مثیل بالسفاهة والفحش والدنائة والکذب و
التمویه نعم انا نعلم ان الافتراء و هتک الاعراض خلق لهم
غیر انا لم نکن نظن انهم قد بلغوا هذا الحد الذی لم

یسبقهم الیه احد من العالمین انتهی بحروفه حرفا بحرف و
در صفحه (۶۴) از خاتمه کتاب مذکور چنین گوید و کلام صاحب
الغوایه فی هذا الکتاب و غیره فی غایة الرکاکة و السقوط
و مهما وجدت غوایته من کلام النفیس لذی بر فی غیر محله لنا بیعه
ابا طیله التی جاء بها فقد سرقه من کلام علمائنا الافاضل
کما لا یخفی علی الناقد البصیر انتهی بحروفه و در صفحه
(۶۲) از خاتمه چنین گوید و لا نشک بکمال صلی الله علیه
و آله و سلم الا من ختم علی قلبه و علی سمعه و علی بصره کهذا
لعتل الزنیم الذی تجاوز الحد بما اختلقه من الاکاذیب
للتی لا یهتدا ان یبرهن علیها کقوله انه صلی الله علیه
و آله و سلم کان یعبد الاصنام و انه کان یصرع و یشرب
الخمر الی غیر ذلک مما دلنا علی ان هذا المعتدی من اکذب
الناس لکن لیس هذا بعجیب منه و لا ممن هو علی شاکلته
بعد ما افادنا مؤلف هذه الترجمه ان الکذب و البهتان
معدود من الکمالات المسیحیه اذا کان من الوسائط المقویه
للکنیسه انتهی بحروفه از این قبیل نا له و استغاثه بسیار است

که از مسلمانها بلند شده چرا که آنچه مؤلف مذکور توانسته است
از کذب و افترا منتسب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و
سلم نموده است از قبیل اینکه گوید تا چهل سال از عمر شریفش
کذشته العیاذ بالله مشرک بوده و اینکه ابوین آنجناب و عم
اکرمش ابوطالب مشرک از دنیا رفتند و اینکه آلهه مشرکین را
مدح میکرد و جائر در احکام بود و فتنی بود و مصروع بود
و شارب بود و شهوی بود و جبرئیلش شیطان بود العیاذ
بالله و امثال ذلک از تهمت و افترا و اینکه قرآن مجید مشتمل
بر اغلاط و تناقضات و احکام غیر لایقه است و اینکه وصی
آنجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کذاب بود و حریص بود
طماع بود و فلان و فلان بود العیاذ بالله و هکذا در حق
سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و علماء اعلام
که پیغمبر و ائمه و قرآن ما را در میان قلعه کذب و افترا و تهمت
و بهتان محاصره کرده اند و احدی از علمای ما تا کنون بمقام
دفع و دفع این افترا و تهمت و بهتان بر نیامده و این اقل خدام
اسلام بمفاد مَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ

ما اعتدی علیکم بمقام جواب و دفع کذب و تهمت و
افترا و بهتان برآمده پیغمبر و امام و کتاب آسمانی خود را
نصرت و اعانت نمودم بتوفیق و تأیید الهی ده جلد کتاب
مستطاب بیان الحق و الصدق المطلق را در جواب این
کتب ضالّه مضلّه تألیف و تصنیف کردم و چون حاصل و
خلاصهٔ جمیع کتب ایشان این دو کلمه است که محمد صلی الله
علیه و آله و سلم رسول الله و قرآن مجید کلام الله نیست
و این دو کلمه را با الفاظ قبیحهٔ رکیکهٔ شنیعه مملوّ از سبّابی و
فحّاشی ادا نموده اند که شان و لایق خود ایشانست لهذا
این حقیر فقیر اول چهار جزو که هر جزوی تقریباً ده هزار
بیت است در اثبات این دو امر اعظم تألیف و تصنیف نمودم
حمد خدا را که در مبیّضه حاضر است و جزو اول آنها زیر
سنگ است همین ایّام از طبع بیرون خواهد آمد ان شاء الله
و بعد مفردات ایشان را کلمه بکلمه و سطراً بسطر جواب گفته ام
بعون الله تبارک و تعالی کذب و افترا را دفع کردم و توفیق
اتمام خدمات خود را از خدا متعال و قادر بیمثال میخواهم

پس اگر صاحب غیرتی و حمیّتی در میان مسلمانان یافت شود
و این حقیر را در طبع و نشر این کتب اعانت نماید بالقطع و الیقین
اعانت و نصرت دین نموده از انصار الله و انصار رسول الله
و انصار امیر المؤمنین علیه السلام محسوب خواهد شد (اِن تنصروا
الله ینصرکم) یا ایها الناس سارِعوا الی مغفرةٍ من ربّکم
فاستبقوا الخیرات و اگر یکنفر یافت نشود جمعی رفاقت کنند
و شراکت نمایند هر کس بقدر قوّه و استطاعت خود و کلّیه
مقصود مصنف اینستکه این کتب که در مقابل خرافات ایشان
نوشته شده است هر چه زودتر است طبع و نشر شود که بدین
وسیله رسول الله و کلام الله و حجج الله تعالی از محاصرهٔ تهمت
و کذب و افترا خارج شوند اعان الله تعالی من اعاننا فی
هذا الامر (فخر الاسلام مصنف این رساله) ضمیمة
مصنف این رساله مخصوصاً از مطالعه کنندگان عزیز ملتمس
و مستدعی است که عموم بانیان خیر را احیاءً و میتاً در مظانّ
اجابات از دعای خیر فراموش نفرمایند لا سیّما جناب مستطاب
اجل اکرم افخم ناصر شریعت حضرت خیر الانام علیه و آله اشرف

التحیة والسلام متصف بصفت غیرت اسلام خیرخواه
ملک وجان نثار دولت شخص کامل الشأن معتدل الحسن
باذل جواد فاضل مشید ارکان دین معین فقراء ومساکین
بخصوص در لیالی ولادت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
اعنی آقای میرزا هاشمخان آصف السلطان لشکر نویس باشی
توپخانه مبارکه کل مملکت محروسه ایران حفت بالامن والامان
ادام الله بقائه وبلغ آماله وتقبل اعماله که حسبة لله وطلبا
لمرضاته تعالی محض ترویج دین واعانت اسلام ومسلمین
وانتفاع عامه مؤمنین وجلب دعوات صالحات برای سلامتی
ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی
صان الله ملکه عن التناهی بطبع ونشر این رساله شریفه
موفق گردید پس بر مطالعه کنندگان لازم است که این شخص
جلیل را از دعای خیر فراموش نفرمایند ازدیاد عمر وعزت
ایشان را از خدای متعال بخواهند وانا ادعو لمن دعا له اللهم
اجعل هذا الکتاب مقبول الانام ومنتفعا به الخاص والعام
واجعله ذخیرة لی فی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله

بقلب سلیم آمین یا رحمن یا رحیم (فخر الاسلام)
بشارت قال الله تعالی ان الذین آمنوا وکانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا
تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم (یونس
۶۴ و ۶۳) در صافی و در کافی و در فقیه از حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که فرمود البشری
فی الحیوة الدنیا الرؤیا الحسنة یراها المؤمن فیبشر بها
فی دنیاه یعنی بشارت در حیات دنیا که در آیه مبارکه مذکور است
عبارت از خواب خوبی است که مؤمن آنرا می بیند پس بشارت
داده میشود بواسطه آن خواب در دنیا وفی الجوامع عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم هی فی الدنیا ای البشری الرؤیای
الصالحة یراها المؤمن لنفسه او یری له وفی الآخرة الجنة
بموجب این دو خبر مراد از قول الله تعالی (لهم البشری فی الحیوة
الدنیا) خواب خوبیست که مؤمن می بیند برای خود و یا
شخص دیگر می بیند برای او (او یری له) از این قبیل است
واخبار بسیار است بدان ایدک الله تعالی که چون جزو

اول این رساله شریفه از چاپ درآمد مؤمنه صالحه در شب
شنبه ۱۹ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۲ در خواب دید که دو نفر
شخص منور مجلل یکی ملبس بلباس سیادت و دیگری ملبس
بلباس مجاهدت (زره پوش) دق الباب مینمایند مؤمنه
میرود نزدیک در و سؤال میکند که شما کی هستید میفرمایند
آقا هستند میگوید چه کاوش دارید میفرمایند که از جانب
جناب سید الشهداء ع عصا برای ایشان آورده ایم ملتفت
نمیشود که مراد چیست عرض میکند که خانه سید الشهداء
کجاست میفرمایند چه کار داری عرض میکند عصا را بدهید
بأیشان بدهم میفرمایند دست تو احتیاط دارد نباید این
عصا بخورد تو عقب برو ما خودمان میدهیم پس سیدهم
در توقف میفرماید شخص ملبس بلباس جهاد مجلل وارد
میشود بسیار بلند بالا و شجاع بوده است و میفرماید
بحقیر که بگیر این عصا را که مرحمتی سید الشهداست عوض
آن رساله که در سرقنات در اصول دین نوشتید حقیر
عصا را میگیرم و میبوسم و حقیر از ایشان سؤال میکنم که

شما کی هستید حامل این مرحمت شده اید میفرماید که من
حضرت عباس (علیه السلام) هستم پس آن بزرگوار غایب میشود
و ایشانهم از خواب بیدار میشوند انتهی ان شاء الله تعالی
این رؤیای صادقه دلیل بر قبولی خدمات حقیر است و موجب
عزت اسلام و اسلامیان و عصای عزت
خود حقیر در دنیا و آخرت

اعلام

حق طبع محفوظ است
از برای مصنف دام فضله

قد فرغ من تحریر هذه الرسالة الشریفة
المنیفة المبارکة فی یوم السبت الرابع شهر رمضان المبارک
من شهور سنة ۱۳۲۲ اثنی وعشرین وثلثمائة بعد الالف من
الهجرة المقدسة النبویة علی مهاجرها الف
والاف الثناء والتحیة
وانا العبد محمد مهدی
الاصفهانی

خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام

تتمهٔ فهرست خلاصة الکلام

کتابخانه مجلس شورای ملی